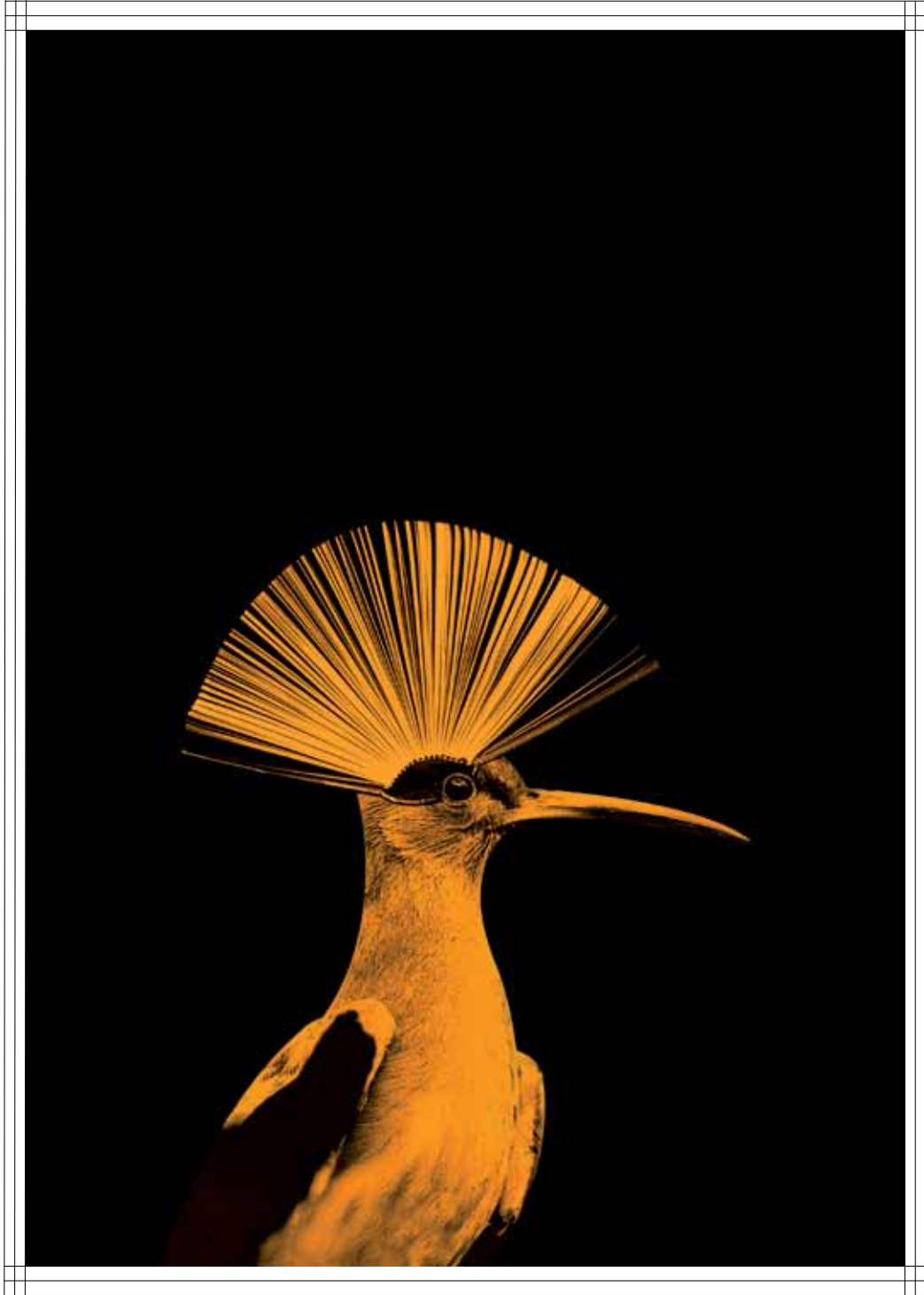


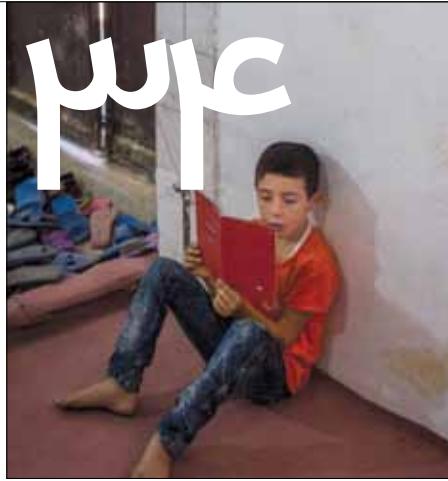
به نزد آنکه جانش در تجلی است  
همه عالم کتاب حق تعالی است  
شیخ محمود شبستری / گلشن راز



طراح: سعید بهداد

# فکری به حال بچه‌ها

دیدار از کتابخانه شهر مرزی اشنویه



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
بخش نشریات، تکنولوژی آموزشی

## معلم

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
دوره‌سی‌ام / آذرماه ۱۳۹۲ / شماره پیاپی ۲۷۸

مدیر مسئول: محمد ناصری

سر دبیر: حبیب یوسفزاده

شورای برنامه ریزی و کارشناسی:

اسفندیار معتمدی، علی اکبر زین‌العابدین،

سید حسین حسینی نژاد، محمدعلی قربانی

مدیر داخلی و ویراستار: کبری محمودی

طراح گرافیک: مجید کاظمی

نشانی پستی دفتر مجله:

تهران - صندوق پستی ۶۵۸۶-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۲۲۹

(داخلی: ۳۷۶) - ۹ - ۸۸۸۳۱۱۶۱ - ۰۲۱

نشانی پستی موشرکتین: تهران - صندوق پستی

۱۶۵۹۵/۱۱۱

تلفن: ۷۷۳۳۵۱۱۰ - ۷۷۳۳۶۶۵۶

وبگاه: www.roshdmag.ir

رایانامه: moallem@roshdmag.ir

تلفن پیام گیر نشریات رشد:

۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۸۲ - ۸۸۸۳۹۲۳۲

کد مدیر مسئول: ۱۰۲ کد امور مشترکتین: ۱۱۴

شمارگان: ۴۶۰۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

قابل توجه نویسندگان محترم:

آثار ارسالی برای درج در مجله با ویژگی‌های

زیر قابل بررسی است:

قبلاً جای دیگری چاپ نشده باشد.

دارای چکیده و منبع باشد.

ترجمه‌ها هم‌خوان و همراه با متن اصلی باشد.

از نظر موضوع، نو و کاربردی باشد و قابلیت تعمیم در

مدرسه را داشته باشد.

خوانا، روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد.

در کاغذ A4 و یک‌روی کاغذ نوشته شود.

مقاله‌ها تا حد امکان دارای جدول، نمودار و عکس

مناسب باشد.

مجله در قبول، رد، ویرایش و تلخیص آثار رسیده

آزاد است.

آثار ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد

معلم مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:

رشد کودک: ویژه پیش دبستان و دانش آموزان اول دبستان

رشد نوآموز: برای دانش آموزان دوم و سوم دبستان

رشد دانش آموز: برای دانش آموزان چهارم تا ششم دبستان

رشد نوجوان: برای دانش آموزان دوره اول متوسطه

رشد جوان: برای دانش آموزان دوره دوم متوسطه

رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه)

ماهنامه‌های رشد معلم، تکنولوژی آموزشی، آموزش

ابتدایی، مدیریت مدرسه، مدرسه فردا و آموزش متوسطه.

و فصل نامه‌های آموزش فیزیک، آموزش شیمی، آموزش

زبان و ادب فارسی، آموزش زبان، آموزش ریاضی، آموزش

زیست‌شناسی، آموزش جغرافیا، آموزش معارف اسلامی،

آموزش تاریخ، آموزش تربیت بدنی، آموزش هنر، آموزش

علوم اجتماعی، آموزش زمین‌شناسی، آموزش قرآن، آموزش

فنی و حرفه‌ای، مشاور مدرسه و پیش دبستان (برای دبیران،

آموزگاران، دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و کارشناسان

آموزش و پرورش).

## حلقه‌ای برای یار مهربان

نشستی صمیمی درباره حلقه گمشده  
کتاب و کتابخوانی در مدارس

# ۱۶



نگاهی به تلاشی پیگیر برای  
سامان دهی بازار کتابهای آموزشی

## بفرمایید کتاب خوب

# ۲۰



# ۲۶

## کتابپراکنی

شیوه‌هایی برای وارد کردن کتابهای غیر  
درسی به کلاس درس  
یک تجربه قابل تعمیم درباره ترغیب  
دانش آموزان به مطالعه





## یادداشت‌سر دیبر

حبيب يوسفزاده

# مهم‌ترین یادگار ما

احتمالاً با مفهوم «کهن‌الگوها» یا «ناخودآگاه جمعی» آشنایی دارید. کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس سوئیسی، معتقد بود شخصیت انسان فقط در دوران محدود زندگی‌اش شکل نمی‌گیرد، بلکه هر انسان معجونی از عواطف، باورها و خصوصیات نسل‌های ماقبل خویش است. صرف نظر از درستی یا نادرستی این سخن، نکته مهم این است که انسان برای زندگی بهتر و معنی‌دارتر، نیازمند «ریشه» است. انسان بدون ریشه مستعد گمراهی و پوچی است. در اغلب کشورها مبالغه‌های هنگفتی صرف موزه‌ها و حفظ میراث فرهنگی می‌شود تا ارتباط نسل‌های جدید با ریشه‌ها برقرار بماند.

چیزی که امروز می‌تواند مفهوم کهن‌الگوها را در زندگی ما عینیت بخشد و ساقه تود جان فرزندانمان را به ریشه‌های دیروزشان پیوند بزند، شوق به مطالعه و تحقیق است. به عنوان امانت‌داران روح و ذهن بچه‌ها، وظیفه ما این نیست که آنان را مانند چوبی خشک با اجبار و سختی در دریای علم فرو ببریم. کار ما این است که با نفوذ در عمق جانانشان، بر استعداد جذب و چگالی آن‌ها بیفزاییم تا خود در اقیانوس معرفت غوطه‌ور شوند. البته شیفته کردن بچه‌ها به مطالعه و تحقیق ظرافت‌هایی را می‌طلبد که ضرورت هنر معلمی است. در این مسیر، مهم‌ترین ویژگی معلم، «هنر قصه‌گویی» اوست. بشر ذاتاً گرایش به قصه دارد و خداوند حکیم، با علم به همین ویژگی مخلوق خویش، بسیاری از آموزه‌های وحیانی را در پرنیایی از قصه‌های بی‌زوال پیچیده و در اختیار بشر قرار داده است. پس چه بهتر که ما نیز از آفریدگار خویش پیروی کنیم. به طور مثال وقتی قرار است مفهوم «شعاع ایکس» را به بچه‌ها یاد بدهیم، دو جور می‌توان شروع کرد:

۱. شعاع ایکس، نوعی نور نامرئی با طول موج کوتاه و بسامد بالاست که ...  
 ۲. روزی یک دانشمند فرانسوی به نام هانری بکرل چند فیلم عکاسی را در کنار چند تکه سنگ اورانیوم توی کشوی میزش گذاشته بود...  
 واضح است، تدریسی که به شیوه دوم آغاز می‌شود، تأثیری ماندگارتر و عمیق‌تر خواهد داشت.

کوتاه سخن اینکه، باید یادمان باشد بسیاری از معلوماتی که امروز بچه‌ها در مغزشان انباشته می‌کنند، چند سال بعد فراموش خواهند شد و فقط تأثیر ناخودآگاه آن‌ها در ذهنشان باقی خواهد ماند. از این رو، مهم‌ترین یادگار ما برای بچه‌ها، انگیختن شوق آن‌ها به مطالعه و هنر اندیشیدن است. برای تأمل بیشتر در این موضوع، دعوت می‌کنیم پرنده ویژه این شماره (معلم و کتاب) را با دقت بیشتری مرور نمایید.



طراح روی جلد: مجید کاظمی  
 عکاس: اعظم لاریجانی  
 طراح پشت جلد: علیرضا ذاکری

### ۴ | یک درس و چند معلم

تجربه‌ای موفق از تدریس دانش‌آموزان

### ۶ | زمین از کی چرخید؟

بهره‌گیری از تاریخ علم برای عمق بخشیدن به تدریس امروز

### ۸ | قصه‌گویی یک شیوه تدریس است

یادداشت‌های یک معلم تازه‌کار

### ۱۱ | زشت و زیبا در مثل‌های قرآن

نگاهی به جلوه فضایل و رذایل اخلاقی در تمثیل‌های قرآن



### ۱۴ | معلم و کتاب

پرونده ویژه با محوریت نقش معلمان در گسترش فرهنگ مطالعه

### ۲۴ | سفرهای یک روح بچه‌ها

معرفی مجموعه کتاب‌های قابل توصیه به دانش‌آموزان

### ۲۸ | دویدن با کتاب

نکته‌هایی درباره تندخوانی

### ۳۱ | مطالعه یک وظیفه شغلی است

گفت‌وگو با یک دبیر فیزیک به بهانه شیفتگی‌اش به مطالعه

### ۳۲ | کتاب کباب

طنز مصور درباره ترویج کتابخوانی

### ۳۶ | سگ

داستانی از دوتود غفرزادگان با حال و هوای مدرسه

### ۳۸ | گمشده‌های ما

معرفی وبلاگ‌های معلمان

### ۴۰ | زنگ لبخند

مجموعه مطالب طنز

### ۴۲ | زیر پوست سلول

تدریس زیست شناسی با اجرای نمایش

### ۴۴ | زندگی دوباره

نکته‌های کاربردی درباره خاطره‌نویسی

### ۴۶ | فرار از مدرسه

خاطره‌ای جالب از اولین روزهای مدرسه

### ۴۷ | جدول

### ۴۸ | خانم علوم

آشنایی با مهندس طاهره رستگار







# يك درس و چند معلم

تجربه‌ای موفق از تدریس بچه‌ها به هم‌کلاسی‌هایشان

گفت‌وگو از: نصرالله دادار  
عکاس: اعظم لاریجانی

انتخاب روش تدریس مناسب همواره یکی از دغدغه‌های جدی معلمان متعهد است. به گفته برخی متخصصان تعلیم و تربیت، يك روش تدریس موفق در يك کلاس لزوماً نمی‌تواند در کلاس دیگر مؤثر افتد. بنابراین، معلمانی هستند که می‌کوشند روش‌هایی متناسب با نیازها و شرایط کلاس خود را به کار بگیرند. یکی از این معلم‌ها خانم مهناز صالحی، دبیر شیمی دبیرستان دولتی علی‌اکبر صبوری (منطقه ۷ تهران) است که با انتخاب «روش تدریس معلم‌یار» توانسته است در رشد تحصیلی دانش‌آموزان نقش بسیار مؤثری ایفا کند.

در پایه اول، از آن‌جا که هنوز بچه‌ها را نمی‌شناسیم، نمره درس علوم و معدل آن‌ها را ملاک انتخاب «معلم‌یار» قرار می‌دهیم. بعد که درباره بچه‌ها شناخت پیدا کردیم، کل کلاس را به چند گروه تقسیم می‌کنیم. البته ورودی‌های مدرسه ما از لحاظ سطح علمی خیلی با هم فرق دارند. بنابراین باید در مورد هر یک روش‌های خاصی را اعمال کنیم. بعد از اینکه بچه‌ها گروه‌بندی شدند، آن‌ها که معدل بالاتری دارند سرگروه و اگر راضی بودند «معلم‌یار» می‌شوند. بقیه بچه‌ها انتخاب می‌کنند که در گروه

روش معلم‌یاری، همان‌طور که از نامش پیداست، دانش‌آموزان را کمک یا دستیار معلم قلمداد می‌کند. فهم قسمت‌های مشکل درس با بیان هم‌کلاسان راحت‌تر می‌شود. گاهی ممکن است دانش‌آموز متوجه توضیحات معلم نشود، بنابراین، غیر از معلم، باید کسی باشد که بعد از کلاس بتواند به او کمک کند. معلم‌یارها چنین نقشی دارند. در این فرایند معلم‌یارها خودشان هم بیشتر یاد می‌گیرند. یعنی نوعی رابطه برد برد برقرار می‌شود و هر دو طرف سود می‌برند.

«معلم‌یارها» را چگونه انتخاب می‌کنید؟

با خبر شدیم شما با اجرای «روش معلم‌یاری» توانسته‌اید در پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان نقش مؤثری ایفا کنید. چطور شد که این روش را انتخاب کردید و چه مدت است که آن را به کار می‌برید؟

حدود هشت نه سال است که با روش «معلم‌یار» کار می‌کنم. پیش از آن از روش «تدریس فعال» استفاده می‌کردم که مشارکت دانش‌آموزان را می‌طلبید و فعال‌تر از روش معلم‌یاری بود. اما این روش برای دانش‌آموزان کمی سخت بود. اولیا هم راضی نبودند.

کدام سرگروه قرار بگیرند.

بعد از اینکه گروه‌ها مشخص شدند، از سرگروه‌ها گزارش کار می‌خواهیم؛ دربارهٔ اینکه چه روزهایی درس را کار کرده‌اند، کدام مباحث را مطالعه کرده‌اند و ...

یکی از وظایف سرگروه، پرسش از دیگر اعضای گروه به صورت شفاهی یا کتبی و دادن نمره به آن‌هاست. من این نمره‌ها را با مداد وارد دفترم می‌کنم تا بچه‌ها بدانند امتحاناتی که سرگروه‌ها می‌گیرند برای معلم نیز ارزش دارد.

البته از اعضای گروه‌ها نیز دربارهٔ نحوهٔ فعالیت سرگروه‌ها نظرسنجی می‌کنیم. مثلاً بعضی از دانش‌آموزان بعد از مدتی اعلام می‌کنند که دیگر نمی‌خواهند در آن گروه باشند و من در صورت امکان گروهشان را تغییر می‌دهم تا اجبار در کار نباشد.

**کلاس درس را چگونه آغاز می‌کنید؟**

بچه‌ها سر کلاس می‌نشینند. من به روش معلم‌محوری درس را توضیح می‌دهم. آخر ساعت، سرگروه‌ها از اعضای گروه خود می‌پرسند که آیا اشکالی در درس دارند یا نه. اگر اشکالی باشد، آن‌ها درس را برای اعضای خود توضیح می‌دهند.

بعضی مواقع هم سؤالاتی می‌پرسم که باید به صورت گروهی جواب دهند. بعد از اینکه کمی کار گروهی قوت گرفت، به آن‌ها می‌گویم که جلسهٔ بعد از ضعیف‌ترین فرد گروه سؤال می‌پرسم و به همهٔ اعضای گروه نمره می‌دهم. اینجاست که همهٔ اعضای گروه به ضعیف‌ترین‌هایشان آموزش می‌دهند تا سطح گروه ارتقا یابد.

**چه میزان از وقت کلاس را گروه‌ها با هم کار می‌کنند؟**

تقریباً در هر جلسهٔ درس از ۹ تا ۱۰ دانش‌آموز پرسش کلاسی انجام می‌دهم. پس از آن که پرسش و پاسخ‌ها انجام گرفتند و موارد ضعف بچه‌ها مشخص شدند، درس جدید را آغاز می‌کنم. پس از آن، اگر زمانی باقی ماند، بچه‌ها به صورت گروهی با هم کار می‌کنند. بیشتر زمان ما به پرسش و پاسخ می‌گذرد که البته خودم هم بر این قسمت تأکید دارم و وقت بیشتری به آن اختصاص می‌دهم تا از بچه‌ها رفع اشکال شود. البته هنگامی که من از بچه‌ها درس می‌پرسم، بقیهٔ گروه‌ها مشغول بحث و رفع اشکال از یکدیگرند، یعنی هم‌زمان گروه‌ها نیز فعال هستند. من در کلاس حداکثر ۲۰ دقیقه صحبت می‌کنم. بقیهٔ ساعت کلاس، بچه‌ها از هم سؤال می‌پرسند و رفع اشکال می‌کنند.

**نقاط قوت «روش معلم‌یار» چیست؟**

این روش هم برای معلم و هم برای معلم‌یار و دانش‌آموز ضعیف خوب است. کار من معلم خیلی سبک‌تر می‌شود. دانش‌آموز ضعیف از معلم‌یار که هم کلاسی‌اش است خجالت نمی‌کشد و به راحتی می‌تواند مشکلش را رفع کند و سرگروه‌ها

هم با تکرار مطالب بهتر یاد می‌گیرند. خودشان هم اقرار می‌کنند که گاهی آن‌قدر مباحث را تکرار و مرور می‌کنند که به حافظهٔ درازمدتشان منتقل می‌شود.

**استقبال بچه‌ها از این روش چگونه بوده است؟**

خیلی خوب. حتی گاهی برخی از دانش‌آموزان را که درس نمی‌خوانند و معمولاً سرگروه‌ها را خیلی اذیت می‌کنند، از گروه کنار می‌گذاریم. ولی خودشان بعد از مدتی می‌خواهند به گروه برگردند. یعنی دوست دارند در گروه باشند. البته وقتی از گروه خارج می‌شوند، باز

هم در کلاس حضور دارند، ولی پرسش و پاسخ را خودم با آن‌ها انجام می‌دهم.

**ارزیابی شما و اولیا از پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان با استفاده از این روش چیست؟**

خیلی خوب. با توجه به ورودی‌های مدرسه و کلاس، راضی هستم. فکر می‌کنم حداقل یک سوم از محتوای کتاب برای مدت‌ها در ذهن ضعیف‌ترین افراد کلاس می‌ماند، چراکه مطالب مدام تکرار می‌شوند. اولیا هم از این شرایط راضی هستند.

**مشکلات این روش چیست؟**

من ضعفی ندیدم و فکر می‌کنم بچه‌ها هم راضی‌ترند.

**به نظر شما با این روش می‌توان درس‌های دیگری مثل ریاضی،**

**فیزیک و ... را تدریس کرد؟**

در مورد درس‌هایی مانند ادبیات نمی‌دانم، اما دربارهٔ علوم پایه می‌تواند مفید باشد. شیمی سوم کاملاً حالت مسئله‌محور دارد. یعنی مثل ریاضی و فیزیک است. من مسئله‌ها را در اختیارشان قرار می‌دهم و گروه‌ها باید آن‌ها را حل کنند. بعضی وقت‌ها هم مسئله کاملاً ناآشناست. باز خورد این روش در امتحان نهایی که سراسری است بیشتر مشخص می‌شود، اما در پایه‌های اول و دوم که امتحان داخلی است کمتر نمود دارد. البته همکاران ریاضی و زبان ما هم تا حدودی از این روش استفاده می‌کنند.

**این کارت‌های آموزشی که روی میزتان هست، به چه درد می‌خورند؟**

حفظ کردنی است. این کار سرعت خواندنشان را بالا می‌برد و آن‌ها را زودتر به نتیجه می‌رساند.

**شما چه کارت‌هایی را تولید کرده‌اید؟**

من روی کارت‌ها سؤال‌هایی را که می‌خواهم بپرسم نوشته‌ام و هنگام پرسش و پاسخ در اختیارشان قرار می‌دهم. یعنی دیگر وقت صرف خواندن یا نوشتن سؤال‌ها نمی‌کنم. کارت‌ها را در اختیارشان قرار می‌دهم تا سؤال‌ها را به دفترشان منتقل کنند و جواب دهند. در همان حین پاسخ‌ها را می‌بینم و اشکالاتشان را گوشزد می‌کنم تا بدانند

در کدام قسمت ضعف دارند. در این روش، دانش‌آموز با آگاهی از ضعفش در برطرف کردن آن می‌کوشد.

**نمرهٔ مستمر و آخر ترم بچه‌ها را چگونه می‌دهید؟**

نمرهٔ مستمر با عملکردشان در کلاس مشخص می‌شود. هر نمره‌ای که در کلاس می‌گیرند، در مستمر لحاظ می‌شود.

**نمرهٔ گروه‌ها را هم در نمرات فردی لحاظ می‌کنید؟**

چون تفاوت میان افراد گروه از لحاظ سطح تحصیلی زیاد است، نمی‌توان به صورت گروهی نمره داد؛ ممکن است حق دانش‌آموز قوی ضایع شود. به همین دلیل دیگر نمرهٔ گروهی را لحاظ نمی‌کنم.

**با نمره‌هایی که معلم‌یارها می‌دهند، چه می‌کنید؟**

آن نمره‌ها را تأثیر می‌دهم، اما نه به صورت صددرصد. در خیلی از موارد بچه‌ها با خود وسایلی می‌آورند و به صورت گروهی در کلاس آزمایشی انجام می‌دهند. نمرات کار گروهی را در این قسمت بیشتر اعمال می‌کنیم.

**سخن آخر: از اعتمادتان به بچه‌ها راضی هستید؟**

من به تجربه دریافته‌ام، اگر به بچه‌ها اعتماد کنیم، نتیجه رضایت‌بخش خواهد بود. ■



# زمین

## از کی چرخید؟

دورخیزی از گذشته برای آموزش امروز

سیدامیر سادات موسوی



مسیر بینایی از چشم تا قشر مغز  
این مسیر را این هیثم ترسیم کرد.

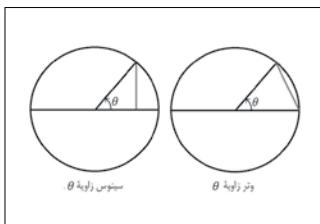
او از وارونگی تشکیل تصویر در شبکیه آگاهی داشت.

### تاریخ جسارت‌های علمی

یکی از فایده‌های بهره‌گیری از تاریخ علم در آموزش این است که دانش‌آموزان را به‌طور مستقیم با تاریخ جسارت‌های علمی بشر روبه‌رو می‌کند. بشر یک‌شبه به هیچ‌کدام از مباحث علمی امروزی نرسیده است که ما انتظار داشته باشیم در یک کلاس درس همه آن‌ها را به یک نفر بیاموزیم و او بدون هیچ عیب و نقصی مطلب را متوجه شود. مثلاً دانش‌آموز نوجوانی را تصور کنید که برای اولین بار درمی‌یابد جهان برخلاف تصور او، از اجرام کوچک و غیرقابل مشاهده‌ای به نام اتم تشکیل شده است. از این دانش‌آموز چه انتظاری داریم؟ آیا می‌خواهیم او به‌صورت دقیق مفهوم این موضوع را درک کند؟ چیزی که انسان‌ها در طول دو هزار سال با آزمون و خطا فهمیده‌اند، قطعاً ظرف مدت نیم‌ساعت قابل تفهیم نیست.

### یک راه حل

کافی است دانش‌آموزان را با تلاش‌هایی که در طول تاریخ علم برای رسیدن به یک مبحث علمی اتفاق افتاده است، آشنا کنیم. مثلاً وقتی اولین بار در مقابل مفهوم سینوس قرار می‌گیرند، به آن‌ها بگوییم که در تمام دوره یونانی



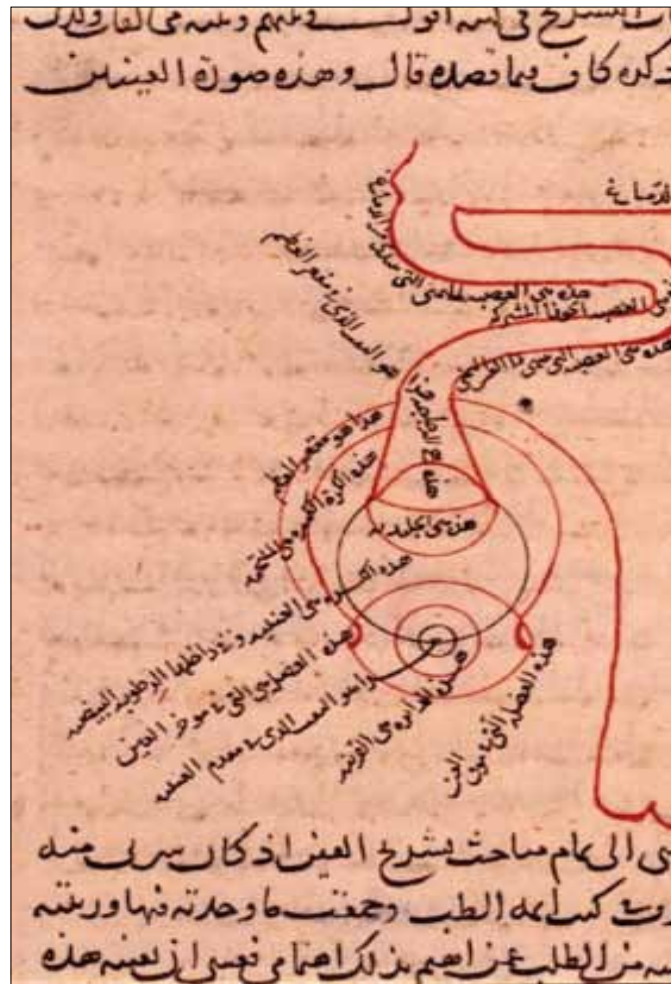
### مقدمه

مدتی پیش یکی از هم‌کلاس‌های سابقم که اکنون در دانشگاه بوستون آمریکا کارشناسی ارشد فیزیک می‌خواند، ماجرای جالبی را برایم تعریف کرد. استاد درس الکترومغناطیس آن‌ها، در یکی از جلسات، بنا به مناسبتی، ده دقیقه درباره پیشرفت‌های علم در میان دانشمندان مسلمان صحبت کرده و از این هیثم و فعالیت‌های او در زمینه نورشناسی نام برده است. در نهایت قرار شده است که هم‌کلاسی قدیمی من، تصویرهایی از نسخه‌های خطی مربوط به این هیثم تهیه کند و برای یکی از جلسات به کلاس ببرد. تا جایی که از دستم برمی‌آمد، سعی کردم تصاویر مناسبی را از نسخه‌های خطی برای او تهیه و ایمیل کنم. اما از آن روز تاکنون، روش جالب تدریس این استاد، ذهنم را مشغول کرده است.

### چگونه می‌توانیم از تاریخ علم در آموزش استفاده کنیم؟

اهداف اصلی آموزش	
یاددادن مطالب جدید	ایجاد روحیه پژوهشگری
<p>ظاهراً ما در این زمینه چیزی کم و کسر نداریم. تا حدی که شخصاً حجم مطالب آموزشی دوره متوسطه و سال‌های اول دانشگاه را با برخی از مطالب آموزشی موجود در کشورهای دیگر مقایسه کرده‌ام. تفاوت زیادی احساس نکرده‌ام. چه بسا در برخی از موارد، مطالب آموزشی ما حتی حجیم‌تر از برخی کشورهای اروپایی هم باشد. با این حساب چرا ما آن‌طور که باید و شاید در عمل نتیجه نمی‌گیریم؟</p>	<p>اشکال کار ما اینجاست. دانش‌آموزان ما خیلی خوب می‌توانند در حیطه مطالبی که آموخته‌اند به مسائل پاسخ دهند، اما وقتی با مسئله‌ای کاملاً تازه روبه‌رو می‌شوند، فوراً دست و پایشان را کم می‌کنند. حتماً شما هم تاکنون این تعابیر را زیاد شنیده‌اید: «هنوز این مبحث را نخوانده‌ایم». «این سؤال را باید با کدام فرمول حل کرد؟» و... این سخنان نشان می‌دهند که دانش‌آموزان ما جسارت علمی ندارند.</p>





آن‌ها گفته بود، اما در عمل وقتی می‌خواستند دلیل بیاورند، ناتوان بودند. منظوری از این مثال ساده این است که دانش‌آموزان در هنگام درک هر پدیده، ذهنشان دقیقاً همان مسیری را طی می‌کند که دانشمندان در طول تاریخ طی کرده‌اند. بنابراین، اگر می‌خواهیم آموزش ما به فهمی عمیق منجر شود، چه چیزی بهتر از گنجینه غنی تاریخ علم؟! اگر دانش‌آموزان ما مفهوم لختی را به سادگی ادراک نمی‌کنند، شاید بهتر باشد به آن‌ها رک و راست توضیح دهیم که سه چهار قرن پیش، دقیقاً چه آزمایش‌ها و تلاش‌هایی باعث فهم این موضوع شد؟

### فایده آشنایی با ریشه‌های بومی علم

بدون تعارف باید بپذیریم که امروز خط مقدم علم و فناوری در جهان غرب است. دانش‌آموز نوجوان ما وقتی اخبار علمی را پیگیری می‌کند یا وقتی به دنبال جدیدترین فناوری‌های امروزی می‌رود، مدام نام آمریکا و اروپا را می‌شنود. در اغلب صفحه‌های کتاب‌های درسی او نام دانشمندان غربی دیده می‌شود: نیوتن، انیشتین، بور، داروین، پاستور و... اولین نتیجه طبیعی این موضوع در ذهن دانش‌آموزان چیست؟ «من برخاسته از آب و خاکی هستم که سهمی در علم امروز ندارد». قاعدتاً ضمیر ناخودآگاه ادامه می‌دهد: «پس نقشی هم در آینده علم نخواهم داشت!»

نیاز نیست این جملات به زبان آورده شوند. این یک ادراک ناخودآگاه ذهنی است. دقیقاً به همان ترتیب که وقتی مدرسه‌ای در کنکور یا المپیاد نتیجه خوبی کسب می‌کند، احساس خودباوری به دانش‌آموزان سال‌های بعد هم منتقل می‌شود. بیهوده نیست که مدیران مدارس اصرار دارند تابلوی بزرگ افتخارات سال‌های گذشته را تا مدت‌ها در حیاط مدرسه نگه دارند. این افتخارات پیامی بزرگ را به دانش‌آموزان منتقل می‌کند: «چچه‌های سال قبل توانستند، پس تو هم می‌توانی!» این حرف‌ها توضیح ساده‌ای است برای اینکه چرا ما باید دانش‌آموزان را نسبت به گذشته علمی خود آگاه کنیم. کاخ بلند علم یک‌شبه بنا نشده است و تمام تمدن‌های قدیمی و کهن و تمام انسان‌ها از همه نژادها، در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند. اگر این موضوع به روشنی تفهیم شود، روحیه خودباوری و اعتمادبه‌نفس در میان دانش‌آموزان ما نیز بیشتر دیده خواهد شد. آن‌ها اطلاع‌نارند که این هیشم، دانشمند مسلمان قرن چهارم ه.ق، در جهان به عنوان پدر علم اپتیک شناخته شده است. بنابراین، بایسته به نظر می‌رسد که از تاریخ علم (با نگاهی ویژه به دوره اسلامی) در آموزش استفاده شود.

### علم در دوره اسلامی

سطح اطلاعات عمومی ما در خصوص گذشته علم در جوامع اسلامی بسیار پایین است. غم‌انگیزتر این است که گاهی با اغراق‌ها و توصیفات شتاب‌زده به این مسئله دامن زده می‌شود. با این حال، با کنار گذاشتن تعصبات و تصورات نادرست، باید خودمان را با واقعیت‌های علمی در دوره اسلامی روبه‌رو کنیم. عبدالسلام، فیزیک‌دان و مسلمانی که در سال ۱۹۷۹ موفق به دریافت جایزه نوبل شد، در این خصوص می‌گوید: «تا آن اندازه که به علوم مربوط می‌شود، امت مسلمان از گذشته‌های پرشکوه برخوردار بوده است و دست‌کم از ۷۵۰ تا ۱۱۰۰ میلادی، برای مدت سیصد و پنجاه سال، از تفوق مطلق جهانی در علوم بهره‌مند بوده است». به این ترتیب، ضروری است که در اولین مرحله، معلمان (که خط مقدم آموزش و روشنگری هستند)، در این راه قدم بردارند و سعی کنند با آگاهی صحیح از پیشینه علم در ملل مسلمان، به مطالب آموزشی خود غنای بیشتری ببخشند ■

چنین چیزی وجود نداشته است و صرفاً از مفهوم وتر (که درک آن ساده‌تر است)، استفاده می‌شده است و سینوس (با نام جیب) قرن‌ها بعد، در دوره اسلامی، وارد مثلثات می‌شود. اتفاقاً در برخی از متون اولیه، وتر براساس مفهومی قدیمی‌تر تعریف می‌شده است.

### یک مثال: چرخش زمین

سه چهار سال پیش، وقتی از من خواستند برای «مسابقه دانش‌آموزی شریف» سؤال طرح کنم، عیناً بخشی از استدلال‌های شرف‌الدین مسعودی، در خصوص علل سکون زمین را انتخاب کردم؛ استدلال‌هایی از این دست که اگر زمین می‌چرخید، باید وقتی جسمی را به سمت شرق یا غرب پرتاب می‌کردیم، بُرد آن جسم، بسته به اینکه در راستای چرخش زمین است یا عکس آن، متفاوت می‌بود. سؤال من در انتها این بود: «حالا شما با توجه به دانش امروزی‌تان توضیح دهید که چرا استدلال شرف‌الدین غلط است و زمین می‌چرخد؟»

به اندازه چهار تا زونکن پُر، جواب به دست من رسید؛ جواب‌هایی که دانش‌آموزان دوره متوسطه سراسر ایران برای این سؤال نوشته بودند. نکته جالب این بود که اغلب آن‌ها غلط بودند. در واقع دانش‌آموزان ما دقیقاً همان نگاهی را به این پدیده داشتند که پیش از شکل‌گیری مفهوم «لختی» و قانون اول نیوتن وجود داشت. البته دانش‌آموزان ما می‌دانستند که زمین می‌چرخد، چراکه قبلاً کسی این را به

از شماره بعد با مصداق‌های بیشتر وارد به این موضوع خواهیم پرداخت و نمونه‌هایی عینی از رهیافت‌های تاریخ علمی را برای آموزش معرفی می‌کنیم.

# قصه‌گویی

## يك شیوه تدریس است

یادداشتهای يك معلم تازه‌کار

نویسنده: فرانک مک‌کورت

مترجم: محمدعلی قربانی

تصویرگر: میثم موسوی

کارشان بیخ پیدا می‌کرد و با یکی از دختران ترشیدهٔ خانواده وصلت می‌کردند.

گاهی از خودم خجالت می‌کشم که به‌جای تدریس، برای بچه‌ها قصه می‌گویم. با خودم کلنجار می‌روم. بعد یادم می‌افتد که قصه‌گفتن خودش یک شیوهٔ تدریس است. تازه باید چه‌کار

می‌کردم؟ من که هنوز مهارتی در تدریس نداشتم. نکند این یک کلاهبرداری باشد! نکند داشتم بچه‌ها را فریب می‌دادم! اما بچه‌ها که خیلی راضی بودند و با علاقه گوش می‌کردند. خوب چه

کنند؟ آن طفل معصوم‌ها که عقلشان نمی‌رسید!

من معلمی هستم در یک دبیرستان آمریکایی و دارم تمام روزهای کلاس را صرف گفتن قصهٔ زندگی‌ام در ایرلند می‌کنم. البته سعی می‌کنم گاهی مطالب خشک کتاب درسی را با این قصه‌ها نرم کنم و به خورد بچه‌های کلاس بدهم.

یک روز معلم ما در ایرلند گفت انگار مرا گربه به دهن گرفته و به کلاس آورده است. بچه‌ها خندیدند. معلم هم خنده سر داد، طوری که دندان‌های خرگوشی و زرد رنگش کاملاً معلوم شدند و از گلویش صدای خس‌خس خلتی که

بیشتر کسانی که به آمریکا می‌آیند، همین تصور را دارند. اما مادر بیچارهٔ ما حتی نتوانست یک لحظه طعم خوشبختی را بچشد.

در نیویورک کارگری می‌کردم و نوکری. بعد وارد ارتش و به آلمان اعزام شدم. دو سال بعد برگشتم و به دانشکدهٔ تربیت معلم جی‌آی بیل رفتم تا معلم شوم. در کلاس‌های ادبیات و نگارش شرکت می‌کردم. استاد کلاس فنون و روش تدریس خودش نمی‌توانست کلاس را اداره کند، تازه می‌خواست به ما کلاس‌داری یاد بدهد.

خب آقای مک‌کورت برگردیم به ایرلند. از آنجا بگویید. چطور بزرگ شدید؟

با اینکه بیست‌وهفت سال دارم، اما معلمی تازه‌کارم و دارم با کنکاش در زندگی و گفتن قصهٔ گذشته‌ام سعی می‌کنم این شاگردان جوان آمریکایی را ساکت کنم و راضی نگه دارم. اصلاً فکر نمی‌کردم روزی گذشته‌ام به درد بخورد. داستان بدبختی‌های من به چه درد کسی می‌خورد؟ چرا آن‌ها دوست داشتند این قصه را بشنوند؟

بعد یادم آمد پدرم همین کار را می‌کرد. او ما را دور آتش جمع می‌کرد و برابمان قصه می‌گفت و ما ساکت گوش می‌دادیم. او می‌گفت آدم‌هایی هستند به‌نام نقال که صدها قصه می‌دانند و به همه جا سفر می‌کنند و داستان‌هایی را که می‌دانند نقل می‌کنند.

با این کار هم گرم می‌شوند و هم غذا می‌خورند و هم پولی درمی‌آورند. مردم ساعت‌ها پای داستان‌ها و آوازهای تمام نشدنی آن‌ها می‌نشستند و دست آخر پتویی می‌گرفتند و در گوشه‌ای می‌خوابیدند. گاهی

کاش روزهای نخست تدریس در دبیرستان مک‌کی را می‌دیدید! آن روزها در اواخر دههٔ بیست‌سالگی بودم؛ لاغر و استخوانی با موهای ژولیده و سیاه، دندان‌های خراب و چشمانی سرخ و متورم از عفونت که نگاهی شرمنده دارد؛ مثل عکس‌های مهاجران جزیرهٔ الیس یا جیب‌برهایی که گیر افتاده‌اند. شاید بپرسید چرا نگاه شرمنده؟

دلیلش را خواهم گفت. من در نیویورک متولد شده‌بودم و در چهار سالگی به ایرلند کوچ کرده بودیم. پدرم آدمی عصبی و در عین حال یک وطن‌پرست جان بر کف بود که هر لحظه آماده بود جانش را برای ایرلند فدا کند.

تازه ده سالم تمام شده بود که پدرم ما را ترک کرد. آن سال‌ها یک خواهر نوزاد و دو برادر دوقلویم را هم از دست داده بودم. گرچه بعدها خدا دو برادر دیگر به ما داده بود. مادرم برای سیر کردن ما غذا گندایی می‌کرد. برای لباس و ذغال هم همین‌طور. ذغال را برای جوشاندن آب و درست کردن چای می‌گرفت. همسایه‌ها به او می‌گفتند که بچه‌ها را به یتیم‌خانه بسپارد. منظورشان من و برادرانم بود. اما او مخالفت می‌کرد و این را ننگ می‌دانست. به هر

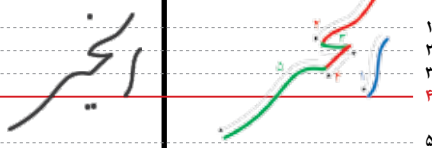
جان‌کنندی بود ادامه داد و ما را بزرگ کرد. من و برادرها در چهارده‌سالگی مدرسه را رها کردیم و در رؤیای بازگشت به آمریکا رفتیم دنبال کار.

و به ترتیب، با کشتی عازم این کشور شدیم. مادرمان هم با برادر آخر به آمریکا آمد. فکر می‌کرد مثل پایان قصه‌ها، از آن پس خوش و خرم در کنار هم زندگی خواهیم کرد.

در رنگ تفریح بی‌کار نمایم

تمرین خوش‌نویسی با خودکار

اکبر فتحی







در حلقش گیر کرده بود شنیده شد.

بچه‌ها از صدای خنده معلم دوباره زدند زیر خنده و من هم از آن‌ها متنفر شدم. من از آقا معلم هم متنفر شدم. دیگر بچه‌ها مرا رها نمی‌کردند و هر روز در حیاط به من توهینی می‌کردند و رویم اسم می‌گذاشتند. راستش را بخواهید، اگر معلم چنین چیزی در مورد شاگرد دیگری گفته بود، من هم می‌خندیدم، چون من هم ترسو بودم و از چوب می‌ترسیدم.

در کلاس پسر بچه‌ای بود به نام بیلی کمبل که با بقیه نمی‌خندید. صاف خیره می‌شد توی چشم معلم. معلم هم به او زل می‌زد. می‌گفتم الان او را می‌کشد بیرون و حسابش را می‌رسد. اما آقا معلم هیچ‌گاه

چنین کاری نکرد. به نظرم آقا از اعتماد به نفس او خوشش آمده بود. من هم او را تحسین می‌کردم. دوست داشتم شهامت او را داشته باشم. اما هیچ‌وقت نشد.

توی ایرلند بچه‌ها ادای لهجه آمریکایی مرا درمی‌آوردند. آدم که نمی‌تواند جایی برود و لهجه حرف زدنش را با خودش نبرد. اگر سوژه شوی و کسی لهجه‌ات را دست بگیرد، کارت تمام است. می‌مانی چه کار کنی! هر عکس‌العمل عواقب بدی دارد. کم‌کم آن قدر سر به سرت می‌گذارند تا صدایت دربیاید. تو می‌مانی و چهل بچه از کوچه پس کوچه‌های لیمریک که اگر فرار کنی تا آخر عمر می‌شوی بچه‌ننه و اگر بمانی و بجنگی می‌شوی کانگستر و سرخ‌پوست. وسط دعوا کسی می‌گوید توی دماغت و خون می‌ریزد روی تنها پیراهنی که داری و بعد با مادرت مسئله‌دار می‌شوی. هر چه برایش توضیح بدهی که به‌خاطر لهجه آمریکایی‌ات با آن‌ها درگیر شده‌ای و تازه داشتن این لهجه هم تقصیر مادرت است نه تو، هیچ فایده‌ای ندارد. شب حتما کنار آتش یک توستری می‌خوری. بعد مادرت آب را می‌جوشاند و با ناراحتی پیراهنت را می‌شوید بلکه تا صبح کنار آتش خشک شود و بتوانی بیوشی و به مدرسه بروی.

در تمام مدت چیزی راجع به لهجه آمریکایی که هر روز این همه دردسر برای تو درست کرده است نمی‌گویی. اما اشکال ندارد! ظرف چند ماه این لهجه جای خودش را به لهجه لیمریکی می‌دهد و همه به جز پدرم از این تغییر خوشحال می‌شوند.

من به‌خاطر پدرم هم کتک خورده‌ام. حتماً می‌گویید اگر در چهار سالگی لهجه لیمریکی را یاد می‌گرفتم، دیگر توی دردسر نمی‌افتادم. اما فرقی نمی‌کرد. چون بچه‌ها به غیر از من لهجه شمالی پدرم را هم مسخره می‌کردند. دوباره مجبور می‌شدم دعوا کنم. باز مشت بود و خون روی پیراهن. مادرم می‌گفت اگر یک بار دیگر این پیراهن را بشوید، پارچه‌اش تکه‌تکه می‌شود.

دردسر اصلی وقتی بود که پیراهن تا صبح خشک نمی‌شد و من به اجبار خیس آن را می‌پوشیدم و به مدرسه می‌رفتم. بعد از ظهر دماغم می‌گرفت و بدنم به شدت می‌لرزید. و دوباره با پیراهن خیس به خانه برمی‌گشتم؛ البته این بار خیس از عرق.

مادرم گریه می‌کرد و خودش را لعنت که چرا مرا با پیراهن خیس روانه مدرسه کرده است! پیراهنی که به‌خاطر دعوای هر روزه رنگش مدام قرمزتر می‌شد. بعد هم مرا در رخت‌خواب می‌خواباند و علاوه بر پتوی خودش، هر لباس کهنه‌ای که در خانه بود روی من می‌کشید تا نلرزم و خوابم ببرد. گاهی میان خواب و بیداری گلابه‌هایش را از پدروم در طبقه پایین می‌شنیدم که به روز هجرتمان از بروکلین لعنت می‌فرستاد.

دو روز استراحت کردم و بعد با پیراهنی که حالا صورتی رنگ شده بود به مدرسه رفتم. بچه‌ها گفتند صورتی رنگ دخترهاست و مگر من دختر شده‌ام؟ یادم می‌آید بیلی کمبل بلند شد و جلوی گنده‌ترین آن‌ها ایستاد و گفت: «دست از سر این یانکی بردارید».

او جواب داد: «چه کسی می‌خواهد ما را مجبور کند که ولش کنیم؟»  
بیلی گفت: «من».

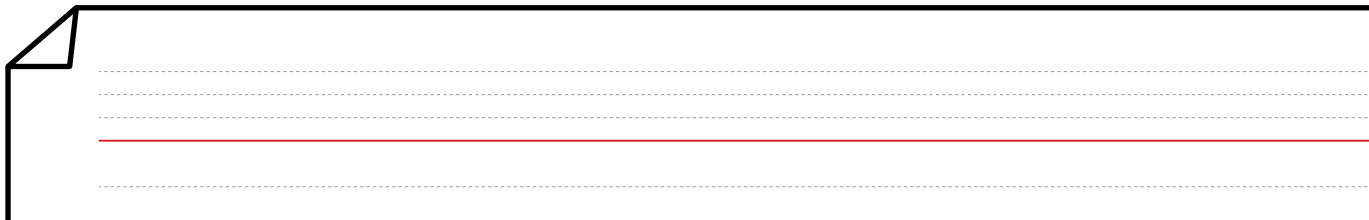
و بعد پسر گنده را رها کرد و رفت ته حیاط تا بازی کند. بیلی درد مرا می‌فهمید. پدر خودش هم اهل دوبلین بود و گاهی بچه‌ها سر به سر او می‌گذاشتند.

من قصه‌های زیادی از بیلی نقل می‌کردم. همیشه شهامتش را تحسین می‌کردم. یک بار یکی از شاگردانم دستش را بلند کرد و گفت: «آقا خوب است که بیلی را تحسین می‌کنید، ولی شما باید خودتان را هم تحسین کنید. شما یک تنه جلوی بچه‌ها ایستادید و از لهجه آمریکایی‌تان دفاع کردید!»  
گفتم نه. من این کار را کردم، چون در ایرلند سر به سرم می‌گذاشتند و لجم را درمی‌آوردند.

اما شاگرد پانزده ساله‌ام اصرار داشت که به خودم امتیاز بدهم، البته نه زیاد که ریا شود. قبول کردم. به‌خاطر ایستادگی و مقاومت به خودم امتیاز دادم. اما باز گفتم فرق من با بیلی این بود که من از خودم دفاع کردم، ولی او از دیگران. و من همیشه آرزو داشتم مثل او قهرمان شوم.

شاگردانم باز هم از گذشته من و خانواده‌ام می‌پرسند. کم‌کم به این نتیجه رسیده‌ام که دارم چیزهای تازه‌ای در مورد گذشته‌ام کشف می‌کنم. این قصه را همان‌طور که مادرم برای یکی از همسایه‌ها تعریف می‌کرد، نقل می‌کنم:

«داشتم کالسکه مالاکی را هل می‌دادم. هنوز دو



سالم نشده بود. فرانک هم کنارم داشت می‌آمد. در خیابان آکائل درست جلوی فروشگاه اتومبیل دراز سیاه‌رنگی ایستاد و یک زن که سر تا پایش پوست بود و جواهر، از آن پیاده شد. به طرف ما آمد و نگاهی به کالسکه کرد. بعد به بچه اشاره کرد و گفت مالاکی را می‌خرد. فکرش را بکنید، زنی با موهای طلایی و دندان‌های سفید مثل مروارید و لپ‌های گلگون می‌خواست بچه‌ام را بخرد. به کالسکه نگاه کردم. مالاکی مثل فرشته‌ها خوابیده بود و جدایی از او سخت بود. تازه اگر بدون بچه به خانه می‌رفتم و پدرش می‌پرسید، جوابی نداشتم. پس گفتم نه. بچه را نمی‌فروشم. زن خیلی ناراحت شد. من هم برای او ناراحت شدم.»

وقتی بزرگ شدم، یک روز که شنیدم مادرم برای صدمین بار دارد این ماجرا را نقل می‌کند، گفتم: کاش همان روز مالاکی را می‌فروختی. این طوری می‌توانستیم غذای بیشتری بخوریم. مادر گفت راستش را بخواهی، من به جای مالاکی تو را به آن زن پیشنهاد دادم، ولی آن زن زیر بار نرفت و تو را نخواست.

دخترهای کلاس با شنیدن این حرف گفتند: وای، چطور ممکن است آقای مک‌کورت! مادر تان نباید این کار را می‌کرد. چطور یک پدر و مادر حاضر می‌شوند بچه‌شان را بفروشند. تازه آقا معلم، شما که آن قدرها زشت نیستید!

یکی از پسرها گفت: «آره چون خودت، آقا معلم کلارک گیبل است!»

تقصیر خودم بود. وقتی شش سالم بود، معلم مدرسه لیمریک به من گفت پسر بدی هستم. گفت همه پسرهای کلاس خیلی بدند. روی کلمه خیلی تأکید



کرد و گفت، باید این واژه را دقیق مصرف کرد. گفت اگر این واژه را در جواب‌ها یا انشا استفاده کنیم، سرمان را می‌شکنند و فقط جای کلمه خیلی در جمله‌ای مثل جمله خودش درست است. ما بد بودیم و او هرگز چنین مجموعه‌ای یک‌جا ندیده بود و نمی‌دانست درس به چه درد ما بچه‌های ولگرد می‌خورد.

مغزهای ما پر بود از زباله‌های فیلم‌های عاشقانه آمریکایی. ما باید سرمان را خم می‌کردیم روی سینه و می‌گفتیم تقصیر من است. تقصیر من است. خیلی تقصیر من است.

این ترکیب آخری واقعاً تقصیر من بود. فکر کردم این طوری بهتر می‌شود. از بس معلم پای تخته نوشته‌بود تقصیر من است، یعنی من گناهکارم، باورمان شده بود. او می‌گفت ما زائیده یک گناه بزرگیم و باید با آب مقدس غسل تعمید داده شویم. گرچه اعتقاد داشت که آب رودخانه مقدس هم با شستن ما به هدر می‌رود و اگر کسی یک بار به چشممان مانگه کند خودش متوجه این نکته می‌شود. آقا معلم خودش را مأموری می‌دانست که وظیفه دارد ما را برای اولین اعتراف و اولین عشای ربانی آماده کند تا شاید روح بی‌ارزشمان را نجات دهد.

او به ما یاد داد ضمیر آگاه خود را بیابیم. ما باید به درونمان نگاه و در خود جست‌وجو می‌کردیم. ما میوه یک گناه بزرگ بودیم و این لکه مثل لجنی روح پاک ما را آلوده می‌کرد. غسل تعمید می‌توانست دوباره روح ما را پاک کند.

بزرگ‌تر که شدیم، گناهانمان هم زیادتر شد. روحمان کارش از چرک و زخم دچار پارگی شده بود. باید مراقبه بیشتر و با نور الهی آن‌ها را پاک می‌کردیم. مراقبه‌ها باید با گفتن من گناهکارم انجام می‌شد. این جمله روحمان را گندزدایی می‌کرد؛ حتی بهتر از نمک.

ما هر روز تمرین می‌کردیم و در مقابل او و کلاس به گناهانمان اعتراف می‌کردیم. آقا معلم چیزی نمی‌گفت. پشت میز می‌نشست، سرش را تکان می‌داد و با چوبی که برای ادب کردن ما بود، بازی می‌کرد. ما به هفت گناه کبیره اعتراف می‌کردیم: غرور، شهوت، خشم، طمع، کاهلی، حسادت و شکم‌پرستی.

مثلاً آقا معلم به یکی از شاگردان اشاره می‌کرد و می‌گفت: «مدیگان، برای کلاس اعتراف کن چگونه گناه کبیره حسد را مرتکب شدی؟»

گناه کبیره‌ای که بیشتر مورد علاقه ما بود،

شکم‌پرستی بود. یک روز او به یکی از شاگردان به نام پدی کلوهرسی اشاره کرد و گفت تو اعتراف کن چطور مرتکب گناه شکم‌پرستی شدی؟ او هم غذاهای رویاهایش را شرح داد و گفت کله گراز با سیب‌زمینی، کلم، خردل و یک لیوان نوشیدنی که چربی غذاها را بشوید، خورده است. بعد دسر بستنی، بیسکویت، چای، شیر و شکر زیاد و بعد استراحت و تکرار دوباره همان غذاها. گفت مادرش اصلاً از اشتباهی او ناراحت نشده است، چون غذا برای همه بوده و باز هم می‌آوردند.

وقتی معلم حرف‌های پدی را شنید، به او گفت: «تو شاعر خوش ذائقه‌ای هستی!»

کسی معنی ذائقه را نمی‌دانست. سه نفر از ما رفتیم سراغ کتابدار مدرسه آقای اندرو کارنگی تا اجازه بدهد از لغت‌نامه معنی این کلمه را ببینیم. او پرسید معنی این لغت را برای چه می‌خواهیم. داستان را برایش گفتیم. خودش لغت‌نامه را نگاه کرد و با تعجب گفت معلمتان عقلش را از دست داده است.

پدی علاقه‌مند بود و دوست داشت هر طور شده است معنی این لغت را بداند. کتابدار هم به او گفت ذائقه مرکز حس چشایی است. پدی چنان خوشحال شد که با دهانش سر و صدای عجیبی درآورد. حتی در راه برگشت به خانه، توی خیابان، هنوز صدا درمی‌آورد که بیل کمبل به او گفت: «تمامش کن. صدای دهانت مرا گرسنه می‌کند.»

اگر می‌توانستم به جوانی‌ام سفر کنم، به اولین سال معلمی، خودم را به خوردن یک پرس استیک با سیب‌زمینی برشته و یک نوشیدنی دعوت می‌کردم و رو راست با خودم حرف می‌زدم. می‌گفتم به خاطر خدا صاف بایست. شانه‌هایت را بالا بگیر. زیر لب ورور نکن. درست صحبت کن. خودت را تحقیر نکن، چه کیفی دارد در این وضعیت دستور دادن. تو داری معلم می‌شوی و معلمی کار راحتی نیست. من این را می‌دانم، چون خودم این کار را تجربه کرده‌ام. برو و پلیس شو. در آن صورت چماقی، اسلحه‌ای چیزی برای دفاع کردن داری. معلم هیچ سلاحی ندارد به جز حرف زدن. اگر عاشق این شغل نباشی، زندگیت جهنم می‌شود ■

بی‌نوشت  
۱. Clark Gable هنرپیشه مرد فیلم مشهور بر باد رفته.

## سرمشق

فریبا

۱  
۲  
۳  
۴  
۵



# زشت و زیبا در مثل‌های قرآن کریم

دکتر حمید محمدقاسمی  
تصویرگر: مجید کاظمی

راه خدا انفاق می‌کنند به دانهٔ پربرکتی تشبیه شده‌اند که در زمین مستعدی افشاند شده. در حالی که خود این اشخاص نباید به دانه تشبیه شوند، بلکه یا باید انفاق آن‌ها به دانه تشبیه شود و یا خودشان به کشاورزی که دانه می‌افشاند.

تشبیه افراد انفاق کننده به دانه‌های پربرکت جالب و عمیق است. قرآن می‌خواهد بگوید عمل هر انسانی پرتوی از وجود اوست و هر قدر عمل توسعه پیدا کند، در واقع وجود او توسعه یافته است؛ مگر نه این که اعمال انسان تغییر شکلی از قوا و مواد جسمی اوست؟ به عبارت روشن‌تر، قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی‌داند و هر دو را شکل‌هایی متفاوت از یک حقیقت معرفی می‌کند. یعنی این‌گونه افراد نیکوکار، همچون بذره‌های پرمهری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می‌گسترانند و همه جا را زیر بال و پر خود می‌گیرند (تفسیر نمونه، ج ۲: ۲۳۴).

ممکن است برخی گمان کنند تنها فلسفهٔ انفاق پر شدن خلأهای اجتماعی است. لذا می‌گویند اگر این مسئله را حکومت و دولت به‌عهده بگیرد و با سازمانی که تشکیل می‌دهد، مشکلات فقر و مسکنت را حل کند، دیگر نیازی نیست که انفاق به‌صورت فردی صورت گیرد. ولی چنین نیست، یعنی انفاق با «ساخته شدن» رابطه دارد.

اینکه انسان چیزی را که دارد از خود جدا کند و مظهر رحمانیت پروردگار شود، در ساختن او نقش بزرگی دارد. فلسفهٔ انفاق انسان‌سازی است؛ زیرا انسان‌ها در سایهٔ گذشت‌ها، بخشش‌ها و ایثارها، روحشان روح انسانی می‌شود.

قرآن مجید خطاب به رسول‌الله (ص) می‌فرماید:

به‌طور کلی، همهٔ شریان‌های آیات قرآن به قلب «هدایت» می‌انجامد و هیچ نکته، مثال، قصه و ماجرای در قرآن نیست که بی‌هدف طرح شده باشد. از این‌رو در تمثیلات قرآنی، شنونده تنها خود را با یک جلوهٔ ادبی و هنری بدیع روبه‌رو نمی‌بیند که تنها احساسات او را برانگیزد، بلکه در کنار این جنبه‌ها، اهداف تربیتی گوناگونی تعقیب می‌شوند که تا اعماق روح وی رسوخ می‌یابند و او را در صحنهٔ عمل یاری می‌بخشند.

با یک بررسی اجمالی می‌توان دریافت که محور اصلی تمثیلات و تشبیهات قرآن کریم را تبیین فضایل و ردائیل اخلاقی تشکیل می‌دهد و هر یک از مثال‌های قرآن، در اصل برای به تصویر کشیدن یکی از فضائل اخلاقی به‌منظور زیبا جلوه دادن آن یا ترسیم یکی از ردائیل اخلاقی به‌منظور زشت جلوه دادن آن و در نهایت پاک کردن جامعه از لوث زشتی‌ها و پلیدی‌هاست.

## نمونه‌هایی از فضایل اخلاقی در تمثیلات قرآنی انفاق در راه خدا مثال اول

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) دو یا چند برابر می‌کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست (بقره/ ۲۶۱).

نکتهٔ قابل توجه در این آیه آن است که کسانی که در

از اموال آن‌ها صدقه‌ای بگیر تا به‌وسیلهٔ آن آن‌ها را پاک‌سازی و پرورش دهی! (توبه/ ۱۰۳)

در این آیه به همان فلسفهٔ سازندگی صدقه اشاره می‌کند، نه به فلسفهٔ اجتماعی‌اش، یعنی سیر کردن شکم مستمندان. پیامبر گرامی اسلام (ص) دربارهٔ رشد و افزایش مال انفاق شده، سخنی زیبا و پر بار بیان فرموده است: هر کس از مال حلال صدقه و انفاق و کمکی کند- البته خداوند جز مال حلال و پاکیزه را نمی‌پذیرد- خداوند رحمان با دست خود آن را می‌گیرد، اگر چه یک دانهٔ خرما باشد. سپس مال انفاق شده در دست خدا رشد و نمو می‌کند و به قدری بزرگ می‌شود که از یک کوه بیشتر می‌شود.

## مثال دوم

و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی) در روح خود انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطهٔ بلندی باشد و باران‌های درشت به آن برسند (و از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره‌گیرند) و میوهٔ خود را دوچندان دهد و اگر باران درشتی بر آن نبارد، باران‌های ریز و شبنم بر آن می‌بارند (لذا همیشه شاداب و باطراوت است) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست. بقره/ ۲۶۵

در این مثال، انفاق کننده به باغی واقع بر تپه‌ای





توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده و قدری رشد کرده و پربرکت شده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد.

جالب اینکه در توصیف دوم نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد (ص) ذکر شده است. یعنی جوانه زدن، کمک کردن برای پرورش، محکم شدن، بر پای خود ایستادن و نمو چشمگیر اعجاب‌انگیز. در واقع، اوصافی که در تورات برای آن‌ها ذکر شده، اوصافی است که ابعاد وجودی آن‌ها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند. اما اوصافی که در انجیل آمده، بیانگر حرکت و نمو و رشد آن‌ها در جنبه‌های گوناگون است.

آری آن‌ها انسانی‌هایی هستند با صفات والا، که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند. جوانه‌هایشان پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند. هرگز از پای نمی‌نشینند و دائماً رو به جلو حرکت می‌کنند. در عین عابد بودن مجاهدند و در عین جهاد عابدند. ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند و نیابتی پاک دارند. در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

## نمونه‌های رذایل اخلاقی در تمثیلات قرآنی عهد شکنی

می‌دانیم، از مهم‌ترین سرمایه‌های هر جامعه، اعتماد متقابل افراد اجتماع به یکدیگر است. اصولاً آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می‌آورد و همچون رشته‌های زنجیر به هم پیوند می‌دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیت‌های هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع است. قرآن کریم برای دعوت مسلمانان به رعایت عهد و پیمان‌ها و برحذر داشتن آن‌ها از پیمان‌شکنی، مثالی نغز ارائه کرده است و می‌فرماید: همانند آن زن (سبک‌مغز) نباشید که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام و می‌تابید، در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می‌دهید... این مثال، اشاره به داستان زنی است از قریش به نام رابطه در زمان جاهلیت که از صبح تا نیم‌روز، خود و کنیزانش پشم‌ها و موهایی را که در اختیار داشتند، می‌تابیدند و پس از آن دستور می‌داد همه آن‌ها را

تشبیه شده است. در باغ مرتفع چند ویژگی به چشم می‌خورد که عبارت‌اند از:

(الف) نور آفتاب، یکی از عوامل مهم رشد گیاهان، از هر سو بر آن می‌تابد و هیچ چیز مانع از تابش پرتو حیات‌بخش آفتاب نمی‌شود.

(ب) هوای مناطق مرتفع معمولاً پاک و سالم‌تر است و این نیز یکی از عوامل رشد و نمو درختان است. (ج) از خطر سیلاب در امان است، در حالی که باغ‌های واقع در دره‌ها و کناره رودخانه‌ها همیشه در معرض تهدید سیل و گل و لای آن هستند.

(د) زیبایی و شکوه باغ مرتفع به مراتب بیش از دیگر باغ‌هاست.

بنابراین، چنین انفاق کنندگانی:

- بهتر و گسترده‌تر از نسیم دل‌انگیز بخشایش و توفیقات خداوندی بهره می‌گیرند.

- کمتر دچار بلاها و مرگ‌های بد می‌شوند.

- با معنویت پرشکوه در نظر دیگران، محبوب آنان می‌شوند.

## استقامت و پایداری در راه هدف

خداوند متعال در بیان اوصاف یاران پیامبر اسلام (ص) و ویژگی‌های آنان می‌فرماید:

محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان‌اند. پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌بینی. آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند. نشانه آن‌ها

در صورتشان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آن‌ها در تورات است و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد. خداوند به کسانی از آن‌ها که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعدهٔ آمرزش و اجری عظیم داده است.

در این آیه، ابتدا به توصیف یاران پیامبر در تورات می‌پردازد و اوصاف آن‌ها را در پنج صفت چنین بیان می‌کند:

۱. در برابر کفار شدید و محکم هستند.
۲. در میان خود رحیم و مهربان‌اند.
۳. پیوسته در حال رکوع و سجود و همواره به عبادت خدامشغول‌اند.
۴. همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند.
۵. نشانهٔ آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. سپس به توصیف آن‌ها در «انجیل» می‌پردازد.

وا تابند و به همین جهت به‌عنوان «حمقاء» (زن احمق) در میان عرب معروف شده بود (تفسیر القمی، ج ۱: ۳۸۹).

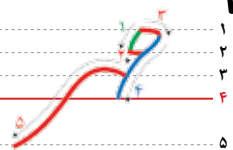
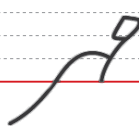
در بارهٔ اینک چرا خداوند متعال وفای به عهد را به تابیدن پشم و پیمان‌شکنی را به واتابیدن آن تشبیه کرده است، نکاتی چند به نظر می‌رسد:

پشم در حالت عادی برای هیچ کاری قابل استفاده نیست، نه فرش، نه لباس و نه ابزار زندگی و نه چیز دیگری. اما وقتی همین پشم تابیده شود، اگر باریک شود و به صورت نخ درآید، با آن پارچه و فرش و مانند آن می‌یابند و اگر ضخیم‌تر باشد، با آن طناب و حتی خانه‌های بیابانی و چادر می‌سازند. جامعه متفرق و از هم گسیخته نیز مانند پشم بی‌خاصیت است، اما به‌هنگام اتحاد منشأ آثار فراوانی می‌شود.

پشم در حالت عادی بسیار سست و آسیب‌پذیر است، وزش باد ملایمی آن را می‌برد و قدرت مقاومت در مقابل نسیم را ندارد، اما اگر همین پشم تابیده شود و محکم گردد، گاه سنگین‌ترین وزنه‌ها را با آن حمل و نقل می‌کنند و حتی کشتی‌های بزرگ را با آن مهار می‌کنند و با آن لنگر می‌اندازند.

تنها عاملی که این پشم بی‌مصرف سست را مقاوم می‌کند، اتحاد رشته‌های آن است. پس از اینکه این رشته‌ها دست به دست هم دادند و همدیگر را در آغوش گرفتند و پیمان اتحاد و هماهنگی بستند و دست از تشتت و اختلاف برداشتند، منشأ

## سرمشق



۱  
۲  
۳  
۴  
۵

﴿ آبروی انسان، مثل گوشت بدن او وسیلهٔ قوام اوست.﴾

﴿ همان‌گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که درباره‌اش غیبت می‌شود نیز، چون حاضر نیست، قدرت دفاع از خود را ندارد.﴾

﴿ اگر از بدن زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده‌ای چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می‌ماند. آری غیبت، آبروی مردم را بردن است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی‌شود.﴾

﴿ غیبت کردن درندگی است.﴾

﴿ مقتضای برادری آن است که فرد برای برادر دینی خود یار و یاور و مشفق او باشد، اما غیبت‌کننده به‌جای این امور به عیب‌جویی و طعنه زدن و بردن آبروی وی روی آورده و این همانند قطعه‌قطعه کردن گوشت اوست.﴾

﴿ از آنجا که غیبت‌کننده از کار خود لذت می‌برد و این کار را دوست دارد، همانند کسی است که

از خوردن گوشت برادر مرده خود را دوست دارد. به‌هرحال، این تشبیه بی‌سابقه در قرآن و نیز تأکید روایات در توضیح مطلب، بیان‌کنندهٔ زشتی این عمل است که بدترین ظلم و ستم به برادر دینی است و در ننگین بودن این عمل همین بس که سرگ نسبت به هم‌نوع این کار را انجام نمی‌دهد.

مفسر گران‌قدر علامهٔ طباطبایی می‌فرماید: شارع مقدس اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کس توقعش می‌رود، ساقط می‌کند و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود و ترسی از ناحیهٔ او به دل راه ندهد. اما اگر بر اثر غیبت و بدگویی من، دیگری از او بدش بیاید و او را فردی معیوب بپندارد، به‌همین مقدار با او قطع رابطه می‌کند و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی بین همهٔ افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می‌فهمیم چه خسارت بزرگی به ما آورده. پس در واقع، عمل غیبت، این بلا را بر جامعه‌سوز، به‌منزلهٔ خوره‌ای است که در بدن شخص راه می‌یابد و اعضای او را یکی پس از دیگری می‌خورد تا جایی که به کلی رشتهٔ حیاتش را قطع سازد.

از جملهٔ رذایل اخلاقی که قرآن کریم تمثیل‌های زیبا و ماندگار دربارهٔ آن‌ها آورده است، عبارت‌اند از: قساوت قلب (حجرات/ ۱۱ و ۱۲)، علم بی عمل (جمعه/ ۵)، انفاق توأم با منت و آزار (بقره/ ۲۶۴) ■



### غیبت

بدیهی است که یکی از سرمایه‌های بزرگ انسان در زندگی، حیثیت و آبرو و شخصیت اوست و هر چیز که آن را به خطر اندازد، مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد. بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود. به‌همین دلیل است که گاه گناه هتک حرمت افراد از قتل نفس نیز سنگین‌تر است! (تفسیر نمونه، ج ۲۲: ۱۸۸)

قرآن کریم برای بیمه کردن آبرو و حیثیت افراد جامعه از ابزارها و روش‌های متعددی بهره جسته است و سورهٔ حجرات به شش دستورالعمل برای تحقق این مهم اشاره کرده است که عبارت‌اند از: نهی از: تمسخر، عیب‌جویی، القاب زشت، گمان بد، تجسس و غیبت.

اما در خصوص غیبت تشبیه بی‌سابقه‌ای را به‌کار برده و صحنه‌ای مشمئزکننده و نفرت‌انگیز را برای مجسم کردن قبح و زشتی این گناه ترسیم کرده و فرموده است: و هیچ یک از شما از دیگری غیبت نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ (به یقین) همهٔ شما از این امر کراهت دارید. تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است (حجرات/ ۱۲).

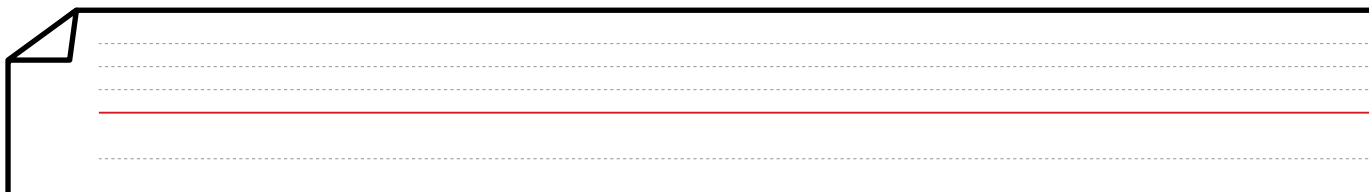
دربارهٔ تشبیه غیبت به خوردن گوشت برادر مؤمن، چندین نکته را می‌توان خاطر نشان کرد.

﴿ مردم باایمان برادر و هم‌خون یکدیگرند.﴾

خیرات فراوانی می‌شوند. این به انسان می‌آموزد که در وجودش نیز استعدادهای بالقوهٔ فراوانی دارد که اگر تابیده شود، محکم می‌شود و پیام‌آور محصولات تازه و مفیدی چون تصمیم، اراده، وحدت کلمه، ایمان، توکل به خدا و مانند آن خواهد شد.

از این‌رو، قرآن مجید می‌فرماید: شما به‌وسیلهٔ ایمان تابیده شده‌اید، انسان عاقل دوباره طناب ایمان خود را وا نمی‌تابد! (تفسیر نمونه، ج ۱۱: ۳۷۸).

نکتهٔ درخور توجه آن است که در ادامهٔ مثال مذکور، خداوند پابندی انسان‌ها به عهد و پیمان‌ها را عاملی برای آزمایش و محک زدن آنان برشمرده است (إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ) و وفای به عهد را ابزاری برای شناخت چهرهٔ واقعی انسان‌ها قلمداد می‌کند که به‌وسیلهٔ آن مؤمنان راستین، از مدعیان دروغین بازشناخته خواهند شد.





## بخوانیم تا بخوانند

پاسخی باشد در رفع بخشی از نیازهای بچه‌ها در حوزه‌های گوناگون و برای ارائه جذاب و مفید کتاب‌های خوب در کلاس درس.

### کتابخانه های بی کتابدار

و اما پرستی اساسی از مسئولان محترم آموزش و پرورش که دغدغه چندساله مدیران و مربیان محترم است. چرا سال‌هاست که پست کتابدار حذف شده‌است؟ چرا کتابخانه‌های مدارس بی‌سرپرست اداره می‌شوند؟ در وضعیت حاضر، چراغ کتابخانه هر مدرسه، با سلیقه‌های گوناگون و بسته به امکانات و منابع انسانی موجود روشن می‌شود؛ یک جا مربی پرورشی کتابدار است، یک جا دانش آموزان و کتابخانه‌های زیادی هم بی‌سرپرست مانده‌اند!

کتاب‌های کهنه و فرسوده مدارس باید از رده خارج شوند. کسی باید باشد تا نیازهای مطالعاتی بچه‌ها را شناسایی کند. کسی باید دانش‌آموزان کتابخوان را راهبر و مشوق باشد. کسی باید در کتابخانه راهنمای واقعی و همیشگی بچه‌ها باشد.

در حال حاضر، هر مدرسه‌ای به سلیقه خودش کتاب‌هایش را طبقه‌بندی می‌کند. هر سال سلیقه تازه‌ای قفسه‌های کتاب‌ها را می‌چیند و چندباره بر تن نیمه‌جان کتاب‌ها برچسب‌های تازه می‌زند.

ما معلم‌ها می‌خواهیم از کتابخانه مدرسه‌مان استفاده و کلاس‌هایمان را در آنجا برگزار کنیم، اما هر بار پشیمان باز می‌گردیم. با نبود کتابدار متخصص در کتابخانه‌ها، به بچه‌ها این پیام را می‌دهیم که کم‌اهمیت‌ترین جای مدرسه کتابخانه‌اش است و بی‌مصرف‌ترین موجود مدرسه کتاب‌هایش! باید چاره‌ای اندیشید.

### سخن آخر

دست‌بوس تمامی معلمان دانا و عاشق این سرزمین هستیم که کتاب‌ها را به گلستان کلاس‌هایشان می‌برند؛ چرا که به فرمایش امیرالمؤمنین علی (ع) «کتاب بوستان دانشمندان است».

بیاید تعارف را کنار بگذاریم. بسیاری از ما کتاب نمی‌خوانیم. برای همین شاگردان و فرزندانمان هم نمی‌خوانند. برای خیلی از کتابخوان‌ها شگفت‌آور است که سختی معیشت را دلیل کتاب نخواندنی‌مان عنوان می‌کنیم! آن‌ها می‌گویند مگر غالب کتابخوان‌های دنیا از طبقه ثروتمندان‌اند؟ مگر نویسندگان کتاب‌ها از متمولان روزگار خود بوده‌اند؟ برای آن‌ها جالب است که می‌گوییم «نمی‌رسیم، وقت نداریم». مگر غذا خوردن وقت می‌خواهد؟

برای همه آدم‌ها - کتابخوان و غیر کتابخوان - شگفت‌آور است که معلم بی‌مطالعه چگونه به کلاس می‌رود؟ مگر سینما بی دوربین شدن است؟ مگر بهار بی گل امکان دارد؟

با اینکه می‌دانیم مسئله کتابخوانی ما به این زودی‌ها حل نخواهد شد، در این ویژه‌نامه دو موضوع اصلی را پی‌گرفته‌ایم؛ یکی کتابخوانی معلمان و دیگری کتابخوانی دانش‌آموزان به کمک معلمان.

### الف. کتابخوانی معلمان

در موضوع کتابخوانی معلمان، برای به آشنا کردن مخاطبان، واحد سامان بخشی کتاب‌های آموزشی را معرفی کرده‌ایم تا معلمان را با کتاب‌نامه‌های رشد آشنا کنیم که مرجعی مطمئن برای شناخت کتاب‌های مورد تأیید آموزش و پرورش محسوب می‌شود. برای آگاهی از فنون مطالعه سریع، مقاله‌ای با موضوع تندخوانی آورده‌ایم. چون واقعاً وقت انسان قرن بیست و یکمی مغتنم است و باید در مطالعه هم مراقب آن بود. با معلم فیزیکی کتابخوانی گفت‌وگو کردیم تا از احوالات او جای خودمان را پیدا کنیم و...

### ب. کتابخوانی دانش‌آموزان به کمک معلمان

با وجود برگزاری جشنواره‌ها و معرفی کتاب‌های برگزیده کودک و نوجوان، باز هم نحوه اطلاع‌رسانی رسمی و عمومی کتاب‌های مناسب به معلمان مشتاق کتاب اشکالاتی دارد. بنابراین، کوشیدیم در ادامه معرفی کتاب‌نامه‌های رشد فهرستی از کتاب‌های برگزیده و مناسب کودک و نوجوان را فراهم سازیم تا





ویژه نامه





# حلقه‌های برای یار مهربان

نشستی صمیمی درباره حلقه گمشده کتاب و کتابخوانی در مدارس

علی اکبر زین‌العابدین

عکاس: غلامرضا بهرامی

علاقه دانش‌آموزان به کتاب و کتابخوانی از جمله موضوع‌های بسیار بحث‌انگیز در زمینه آموزش و پرورش کودکان محسوب می‌شود. به‌ظاهر دانش‌آموزان به مطالعه علاقه ندارند. برخی گناه آن را به گردن کیفیت نامطلوب کتاب‌ها می‌اندازند، برخی کلاس و کتاب درسی را مقصر می‌کنند و برخی نیز تحولات فناوری و گرایش به رایانه را مسبب اصلی آن می‌دانند. صد البته مثل هر بحث دیگر در حوزه تعلیم و تربیت در این‌جا نیز با پرسش‌های گوناگونی مواجه هستیم:

چه کنیم تا شوق کتابخوانی در کلاس درس رواج یابد؟ معلمان از چه طریقی می‌توانند به وجود کتاب‌های مناسب گروه سنی دانش‌آموزانشان پی ببرند؟ با چه شیوه‌هایی می‌توان بچه‌ها را تشویق کرد که از کتاب‌های غیردرسی در تحقیق و پژوهش بهره ببرند و کتابخوانی را به‌عنوان یکی از لذت‌های زندگی به رسمیت بشناسند؟ جست‌وجوی پاسخ مناسب برای سؤال‌هایی از این دست بهانه‌ای بود تا حلقه‌ای از کارشناسان این عرصه را به هم‌فکری دعوت کنیم.

قفسه‌ها راه می‌روند. همان‌جا هم می‌نشینند و کتاب را ورق می‌زنند و می‌خوانند. گاهی مربیان برای بچه‌های کوچک‌تر با لحن جذابی کتاب می‌خوانند. هنگام پس دادن کتاب نیز مربیان از بچه‌ها سؤال‌هایی می‌پرسند؛ البته سؤال‌هایی آسان که باعث ترس و نگرانی بچه‌ها نشود و اتفاقاً بهانه‌ای برای تشویقشان باشد.

سال ۱۳۷۹ پژوهشی انجام دادم تا ببینیم آیا می‌توان برای گروه سنی کودک سیر مطالعاتی تعیین کرد یا نه. نتیجه گرفتم که بچه‌های اول تا چهارم ابتدایی علاقه دارند هر نوع کتابی را بخوانند؛ شعر، داستان، علمی و ... آن‌ها مثلاً در طول ماه فقط می‌آمدند و کتاب‌های سرگرمی و بازی می‌خواندند. اما بعد از آن، در یک دوره‌ای به کتاب‌های «کمیک‌استریپ» روی می‌آوردند و بعد به خواندن کتاب‌های دیگر می‌پرداختند. ولی بچه‌های پنجم - که کتاب‌خوان شده بودند - کم‌کم وارد سیر مطالعاتی می‌شدند و مربیان به والدین آن‌ها گزارش می‌دادند که مثلاً فرزند شما به کتاب‌های

بیابید پیشنهادهای عملی بدهیم. مثلاً شاید اگر معلم هم‌زمان با شاگردانش کتابخوانی را تجربه کند، آغاز خوبی باشد. البته خیلی از همکاران ما کتاب‌خوان هستند، اما برای ارائه کتاب به کلاس، برنامه‌ای ندارند.

ما توقع داریم عشق و علاقه به کتابخوانی در مدرسه در کودک شکل بگیرد، درحالی‌که قبل از ورود او به مدرسه، خیلی از عادت‌ها در وجودش شکل گرفته‌اند. اگر والدین قبل از رسیدن بچه‌ها به سن مدرسه آن‌ها را با کتاب خواندن آشنا کنند، مشکل کمتر خواهد شد. نمی‌توان فقط از مدرسه و معلم توقع داشت.

این نکته درست است، اما چرا همین بچه‌هایی که در محیط خانواده کتاب‌خوان نشده‌اند، وقتی به کتابخانه‌های «کانون پرورش فکری» رفت‌وآمد می‌کنند، جذب می‌شوند؟

نمی‌توان همین کاری را که مربی کتابخانه کانون انجام می‌دهد، در کلاس و مدرسه هم اجرا کرد؟ در کتابخانه کانون، بچه‌ها آزادانه بین

مهم‌ترین عامل گرایش به کتابخوانی، نگرش ما معلم‌هاست. اگر نگاه ما به کتاب و کتابخوانی تغییر نکند، ما همچنان می‌گوییم زمان محدود است و انتخاب کتاب مناسب سخت. درحالی‌که این‌طور نیست. با تغییر نگرش، رابطه متفاوتی میان معلم و کتاب به‌وجود می‌آید. بنده بدبینانه معتقدم، بیشتر معلم‌ها کتاب‌خوان نیستند. به‌همین دلیل هم نمی‌توانند کمک کنند که کتاب به زندگی بچه‌ها راه یابد. تصور همه ما این است که مسابقات کتابخوانی معلمان در آموزش و پرورش، بر روند کتابخوانی معلم‌ها تأثیری مثبت دارد. در صورتی‌که این امر مقطعی است و کمکی به تغییر نگرش نمی‌کند. معلم‌ها با انگیزه‌های متفاوتی در این مسابقات شرکت می‌کنند: نامدار شدن، افزایش حقوق و مانند این‌ها.

من معلم باید متقاعد شوم مطالبی که در آموزش‌های «تربیت معلم» و کلاس‌های ضمن خدمت آموخته‌ام، برای هدایت و راهبری بچه‌هایی که از من جلوتر هستند و جهان‌نشان با جهان من متفاوت است، کافی نیست. باید بیاموزیم و مجهز شویم تا بتوانیم دریچه‌های تازه‌ای به جهان بچه‌ها باز کنیم.

## اگر کسی يك

## بار در زندگی

## لذت کتاب

## خواندن را

## تجربه کند.

## تا آخر عمر

## کتابخوان

## خواهد شد

## سرمشق

مطهر

۱  
۲  
۳  
۴  
۵



تخیلی علاقه دارد.

**مد** در انگلستان هیچ کتابخانه عمومی خاصی حق جریمه کردن افراد زیر ۱۸ سال را به علت تأخیر در برگشت کتاب ندارد. بچه‌ها وقتی یک بار به کتابخانه مدرسه جریمه نقدی می‌پردازند، دیگر به سراغ آن نمی‌روند. کتابخانه نباید خودش مانع کتاب‌خوانی کودک شود.

**شاه‌آبادی** وقتی درباره کتاب‌خوان کردن مردم، به خصوص بچه‌ها، صحبت می‌کنیم، انگار می‌خواهیم داروی تلخی را به بیمار بخورانیم. این الگوی ذهنی درستی نیست. مشکل کتاب‌خوانی از همین‌جا شروع می‌شود که معمولاً «کتاب‌خوانی» را رفتاری خسته‌کننده و ناخوشایند تلقی می‌کنیم که باید با روش‌هایی آن را دلچسب کرد.

بارها شنیده‌ایم که سرانۀ مطالعه در کشورهای دیگر بسیار بالاتر از ایران است. مثلاً مردم ژاپن در مترو کتاب می‌خوانند یا یک رانندۀ اتوبوس در طول زمانی که در ایستگاه منتظر مسافران است، کتاب می‌خواند. ما هیچ‌وقت فکر نکرده‌ایم چه چیزی آن‌ها را تا این حد به کتاب علاقه‌مند کرده است. در ژاپن کتاب‌هایی به نام «مانگا» چاپ می‌شود که هر صبح، وقتی مردم وارد مترو می‌شوند، آن را می‌خرند و بعد از خواندن در مترو، آن را دور می‌اندازند. متن این کتاب‌ها بسیار ساده است و روی کاغذ روزنامه

و کاغذهای ارزان قیمت چاپ می‌شود. گاه رانندۀ ای که در ایستگاه منتظر مسافران است، کتابی را دست می‌گیرد که بتواند آن را سه دقیقه به سه دقیقه بخواند و کنار بگذارد. در این کشورها، کتاب‌خوانی فعالیتی لذت‌جویانه است.

در کشور خودمان اگر به کودکی بگویید کسی را در حال کتاب خواندن نقاشی کند، یک نفر را با عینک و کتابی قطور در محیطی ساکت و آرام در حال خواندن می‌کشد. ما آدم کتاب‌خوان را آدم خاصی می‌دانیم، نه آدمی معمولی. یکی از دوستان در همین‌جا گفت که ما کتاب را یا برای لذت یا برای پژوهش می‌خوانیم. می‌خواهم بگویم که ما کتاب را فقط برای لذت می‌خوانیم. کسی که پژوهش می‌کند، از کتاب خواندن لذت می‌برد. اگر این لذت را به دیگران منتقل کنیم، مشکل کتاب‌خوانی کمتر می‌شود.

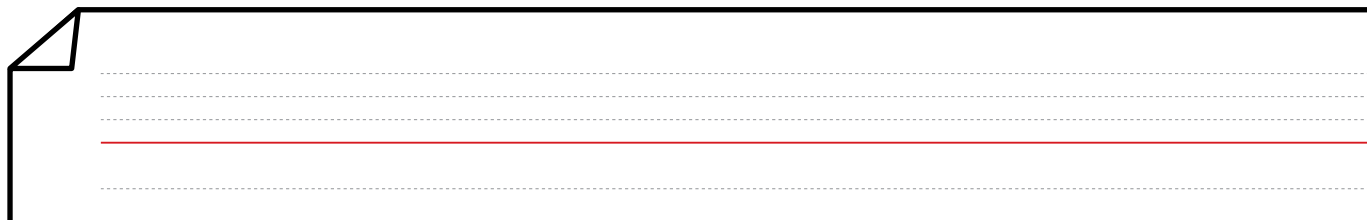
به یاد دارم در برخی کتابخانه‌ها از بچه‌ها می‌خواستند که بعد از خواندن کتاب، خلاصه آن را بنویسند. این نوعی تشبیه است. اگر کسی یک بار در زندگی لذت کتاب خواندن را تجربه کند، تا آخر عمر کتاب‌خوان خواهد شد. اگر گروهی از معلم‌های ما الان کتاب‌خوان نیستند، به این دلیل است که از ابتدا کتاب خواندن برایشان امری مشقت‌بار تعریف شده است.

**اقدامی** همین که دانش‌آموز بداند معلم پس

از کتاب‌خوانی از او چیزی نمی‌خواهد، در لذت بردنش اثر زیاد دارد. این خیلی مهم است که کودک واکنش شما را در برخورد با کتاب ببیند. من در جلسه‌های اول چیزی از بچه نمی‌خواهم. فقط نشان می‌دهم که خیلی از مطالعه کتاب لذت برده‌ام. در جلسه‌های بعدی است که همراه این لذت‌جویی از بچه می‌خواهم درباره کتاب توضیح دهم، سؤال کند و از تجربه‌های خودش بگوید.

**صفایی** مدارس ما معمولاً کتابخانه‌های خوبی ندارند. شاهد بودم کتابخانه مدرسه‌ای ۱۳ هزار جلد کتاب داشت؛ این یعنی مخزنی بسیار غنی. اما کتاب‌ها چیدمان خوبی نداشتند. قد بچه‌ها به قفسه‌ها نمی‌رسید و آن‌قدر باید زور و بچه زیاد می‌بود که بتواند کتاب مورد نظرش را بردارد. کتاب‌ها دسته‌بندی منطقی هم نداشتند. اما کتابخانه‌های کانون براساس گروه سنی و موضوع دسته‌بندی شده‌اند. در «کمیته بررسی و انتخاب کتاب» در کانون، در جلساتی که کارشناسان شرکت می‌کنند، نماینده‌های بچه‌ها هم حضور دارند و درباره کتاب‌ها نظر می‌دهند.

طرح دیگری داشتیم به نام «کتابخانه دوست‌داشتنی مدرسه». گفته بودیم چیدمان کتاب‌ها به صورت نمایشگاهی باشد؛ یعنی جلد آن‌ها قابل مشاهده باشد تا بچه‌ها طرح‌های روی جلد را ببینند و بعد کتاب





را انتخاب کنند. البته این شیوه زحمت مربی را زیاد می‌کند. چون در آخر، مربی با یک کتابخانه درهم و شلوغ مواجه می‌شود که اکثر کتاب‌های سر جای خودشان قرار ندارند. بچه‌ها ممکن است ده تا کتاب را ورق بزنند و کتاب یازدهم را انتخاب کنند. یک کار خوب هم این است که مدرسه نویسندگان و شاعران مطرح استان را دعوت کند تا بچه‌ها از نزدیک با آن‌ها آشنا شوند.

**مهر** مهارت کتاب‌خوانی قابل آموزش است؟  
**شاه‌آبادی** مهارت‌های خواندن و نوشتن ابزار

کتاب‌خوانی هستند. ما برای کتاب‌خوانی به آموزش برخی رفتارها نیاز داریم. در سال اول دانشگاه، استاد به ما گفتند که می‌خواهم ورق زدن کتاب را به شما آموزش دهم. به ما برخورد که استاد ما را بچه فرض کرده است! ایشان می‌دانست که ورق زدن کتاب یک مهارت است؛ مهارتی که بسیاری از کتاب‌خوانان ما بلد نیستند. استفاده از شناسنامه کتاب، فهرست کتاب و منابع و مآخذ کتاب مهارت می‌خواهد. با این رفتارها شما می‌توانید کتاب خوب و بد را در نگاه اول تشخیص دهید. خریدن کتاب هم مهارت لازم دارد. مثلاً یک‌بار باید سریع کتاب را ورق زد و بررسی کرد تا مطمئن شد صفحه سفید ندارد یا جلدش پاره نیست. نکته بعدی، انتخاب، جست‌وجو و یافتن کتاب است که آن هم به مهارت نیاز دارد. از طریق فهرست‌ها، منابع و مآخذ کتاب، اینترنت یا با مراجعه به کارشناس می‌توان کتاب‌های مناسب را شناخت. بنابراین، پس از اینکه ما در مقام معلم سه مهارت کتاب‌خوانی، کتاب‌یابی و کتاب‌شناسی را به‌دست آوردیم، می‌توانیم به بچه‌ها بگوییم چه کتاب‌هایی را بخوانند.

وقتی می‌گوییم «کودک»، از یک مفهوم ذهنی صحبت می‌کنیم که در دنیای بیرون قابل اندازه‌گیری نیست. افرادی را که کودک معرفی می‌کنیم، توانایی‌های متفاوتی دارند. من در یکی از کتابخانه‌های کانون دیدم که مربی کانون نشسته و بچه‌های دوره راهنمایی را جمع کرده است و یک کتاب گروه سنی «ج»، یعنی پنجم ابتدایی را روخوانی می‌کند. از مربی علت را سؤال کردم، گفت: «این بچه‌ها باوجود اینکه دانش آموز دوره راهنمایی هستند، توانایی خوانداری‌شان ضعیف است. برای

همین کتابی پایین‌تر از سنشان را برایشان می‌خوانم». از طرف دیگر، بچه‌هایی داریم در پایه پنجم ابتدایی که کتاب‌های سنگین‌تر از سنشان می‌خوانند. به این تفاوت‌ها کاملاً توجه داشته باشیم و براساس آن‌ها، به بچه‌ها کتاب معرفی کنیم. نکته کلیدی این است که مهارت‌های کتاب‌شناسی را به بچه‌ها آموزش دهیم. یعنی بچه‌ها همیشه منتظر نباشند کتابی به آنان معرفی شود. بلکه باید این توانایی را به‌دست آورند که خودشان کتاب خوب را جست‌وجو و انتخاب کنند و از آن حداکثر استفاده را ببرند. این مهارت قطعاً به

فرهنگی، گروه سنی و سطح دانش شاگردانش، کتاب‌های مناسب برای آن‌ها را تشخیص دهد. شما بر اساس چه ملاک‌هایی برای شاگردانتان کتاب انتخاب می‌کنید؟

**اقدامی** من تا کتابی را نخوانم، آن را به دانش‌آموزانم معرفی نمی‌کنم. می‌کوشم کتابی را انتخاب کنم که مسائل آن گروه سنی و دغدغه جامعه در آن مطرح شده باشد. تنها زاویه دید خودم را در نظر نمی‌گیرم. کتابی را انتخاب می‌کنم که کم‌حجم باشد و گران نباشد تا اکثر بچه‌ها بتوانند آن را تهیه کنند. زبان آن ساده و قابل فهم، و شیرین و لذت‌بخش باشد. کتاب‌هایی که تصویر دارند، برای گروه سنی دبستان و راهنمایی مناسب‌ترند.

**صفایی** چندی پیش طرحی را با عنوان «کانون و مدرسه» اجرا کردیم. در این طرح، مدرسه‌ها هر ماه یک روز بچه‌ها را به کتابخانه‌های کانون پرورش فکری می‌آوردند. از قبل هم معلمشان اعلام می‌کرد که امروز ما مثلاً علوم، فارسی و تاریخ را در کانون برگزار می‌کنیم. این بچه‌ها با چنان هیجانی وارد کتابخانه می‌شدند که برای خود مربیان هم تعجب‌آور بود. در این طرح، مربی کانون با استفاده از کتاب‌های غیردرسی، مثلاً یکی از مفاهیم علوم را به دانش‌آموزان آموزش می‌داد. از جمله تبدیل مایع به جامد را با درست کردن ژله به بچه‌ها یاد می‌دادم. فکر می‌کنم مفهوم تبدیل مایع به جامد تا ابد از ذهن آن بچه‌ها پاک نشود. بعد هم به آن‌ها می‌گفت: هرکسی دوست دارد می‌تواند فردا برای خوردن ژله به اینجا بیاید. روز بعد صفی طولانی از بچه‌ها در کتابخانه تشکیل می‌شد، اما به‌جای ژله کتاب‌های «چرا و چگونه» را به بچه‌ها امانت می‌دادند. چرا معلم این کتاب‌ها را به کلاس نمی‌برند؟ چرا همین آزمایش‌های علوم را به کمک کتاب در کلاس انجام نمی‌دهند؟

**مهر** در یکی از کشورهای اروپایی عکسی را دیدم از جعبه‌ای خوش‌رنگ در خیابان که روی میله‌ای بلند نصب شده بود، مثل تلفن‌های عمومی اما کوچک‌تر. این جعبه یک در شیشه‌ای، یک قفل و کلید و دو طبقه داشت. روی آن نوشته شده بود: «یک کتاب بردار، یک کتاب بگذار».



فربیا اقدامی

متولد ۱۳۴۴، تهران. کارشناس ادبیات فارسی و انگلیسی. مترجم و دبیر ادبیات فارسی. مدرس کارگاه‌های آموزشی برای کارشناسان و مربیان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. مترجم رمان «مدرسه» کنار جاده» نوشته لوتیس سکر. مترجم مقالاتی در زمینه فعالیت گروه‌های کتاب‌خوانی در سایر کشورها. مؤسس گروه‌های کتاب‌خوانی برای گروه‌های سنی گوناگون.



بهناز صفایی نائینی

متولد ۱۳۴۳، نائین. کارشناس علوم تربیتی (گرایش مدیریت برنامه‌ریزی). دارای ۳۰ سال سابقه خدمت در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. کارشناس فرهنگی کانون در استان‌های اصفهان و تهران. مسئول و مربی نمونه مراکز فرهنگی - هنری کانون.



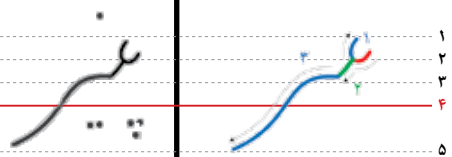
حمیدرضا شاه‌آبادی

متولد ۱۳۴۶، تهران. کارشناس ارشد تاریخ، نویسنده، پژوهشگر و مدیر فرهنگی. معلم مدارس منطقه ۱۸ تهران. مدیر قبلی انتشارات و معاونت تولید کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. مؤلف بیش از ۳۰ کتاب برای کودکان، نوجوانان و بزرگسالان؛ از جمله: افسانه تیرانداز جوان (برگزیده کتابخانه بین‌المللی مونیخ در سال ۲۰۰۱).

مرور زمان به‌دست می‌آید. در این زمینه کتاب‌هایی منتشر شده‌اند، مثل کتاب‌های روش تحقیق. کتاب‌هایی هم در مورد فن کتاب‌داری و کتاب‌خوانی نوشته شده‌اند. کلاس‌هایی هم در این زمینه برای گروه‌های خاص برگزار می‌شوند. توجه داشته باشید، چطور خواندن کتاب هم یک مهارت است؛ اینکه به بچه‌ها یاد دهیم جمله را بخوانند، نه کلمه را.

**مهر** معلم به‌دلیل داشتن تجربه غنی با کودکان، لازم نیست در تمامی موارد به کارشناس مراجعه کند. او می‌تواند با شناخت از شرایط

سرمشق



عابری در آن را باز می‌کردند، یک کتاب از خودشان می‌گذاشتند و یک کتاب برمی‌داشتند. آیا می‌شود کتابخانه‌های کلاسی را با این شیوه توسط خود بچه‌ها ایجاد کرد؟ ۳۰ نفر در یک کلاس، ۳۰ کتاب بیاورند و بعد، یک کتاب بگذارند و یک کتاب امانت ببرند.

**اقدامی** من با اینکه بچه‌ها کتاب بیاورند موافق نیستم. چون در محله‌های دارای تمکن مالی بالا، بچه‌ها کتاب دارند و می‌آورند. در مدرسه‌های محله‌های فقیرنشین شاید ۳۰ جلد کتاب اصلاً جمع نشود. ممکن است کتابی در خانه نداشته باشند. اگر هم بیاورند، کتاب مناسبی نمی‌آورند؛ مثلاً کتاب مادر یا پدرشان را می‌آورند. بهتر است در این‌گونه موارد کتاب‌ها از طریق مدارس برای تهیه معرفی شوند. اما می‌توانیم پیشنهاد کنیم هر کس کتاب خواندنی دارد، به کلاس بیاورد و آن را به بچه‌ها معرفی کند یا دورخوانی کنند.

**معلم** آیا اختصاص دادن وقت کلاس به کتاب غیردرسی، باعث کمبود وقت برای اجرای برنامه درسی نمی‌شود؟

**شاه‌آبادی** ما در واقع می‌توانیم این فرایند را به موازات برنامه درسی دنبال کنیم. همان‌طور که معلم می‌تواند کلاس را درحیاط مدرسه برگزار کند، می‌تواند یک ساعت کلاس را به بحث غیردرسی اختصاص دهد. متأسفانه آموزش و پرورش ما هنوز به جایی نرسیده است که بررسی و نقد کتاب‌های غیردرسی را جزو برنامه‌های درسی بدانند. تصور غلطی هم بین خانواده‌ها و مردم وجود دارد که خواندن کتاب غیردرسی، بچه را از درس عقب می‌اندازد. در صورتی که برعکس است. گاهی کودک کتاب‌های درسی را متوجه نمی‌شود، چون در کتاب‌خوانی مهارت ندارد. اگر بچه یاد بگیرد کتاب غیردرسی بخواند، خیلی راحت‌تر کتاب درسی را می‌فهمد. متأسفانه در کشور ما هر چه سن بالاتر می‌رود، استفاده از کتاب‌های غیردرسی کمتر می‌شود و این حاصل همان نگرش و تصور غلط است. اتفاقاً خوب است تحقیقی انجام شود با این موضوع: «وابستگی زیاد از حد به کتاب‌های درسی چه اندازه می‌تواند خطرناک باشد؟»

**معلم** نحوه کار معلم با کتاب غیردرسی هم اهمیت دارد. اگر قرار است قوه استنتاج بچه‌ها با کتاب غیردرسی بالا برود، باید با شیوه‌های حساب‌شده باشد.

**اقدامی** من کتابی را در کلاس می‌خوانم و بعد محتوای آن را با جامعه‌ای که در آن زندگی

می‌کنیم، مقایسه می‌کنم و موضوع را شرح و بسط می‌دهم. به این ترتیب، کلاس را به چالش می‌کشانم و بچه‌ها را وارد بحث می‌کنم. این کار ذهن را تقویت می‌کند. ضمناً در چنین کلاسی که هم معلم لذت می‌برد هم دانش‌آموز، همراهی بچه‌ها با معلم بیشتر خواهد بود. یعنی کلاسی که کودک در آن لذت می‌برد، دارای انگیزه‌های بیشتری می‌شود و می‌رسد به یادگیری لذت‌بخش. این باعث می‌شود که در ساعت‌های بعد هم دانش‌آموزان به درس‌ها گوش کنند.

کودکی که کتاب‌خوانی را تجربه می‌کند، در کل سرعت یادگیری‌اش بالاتر می‌رود، تمرکزش بیشتر و فرایند درس خواندنش تندتر و عمیق‌تر می‌شود.

**معلم** یکی از معلم‌های ریاضی دبیرستان، ده دقیقه اول کلاس را برای بچه‌ها کتاب قصه می‌خواند. با این کار انگار بچه‌ها را جادو می‌کرد. همه آدم‌ها قصه را دوست دارند. به همین دلیل هم خداوند برای قرآن کریم زبان قصه را برگزیده است. با این عمل، معلم خودش را در همان اول کلاس به بچه‌ها نزدیک می‌کند. سکوت و تمرکزی هم که شنیدن قصه برای بچه‌ها می‌آورد، تا آخر کلاس حفظ می‌شود و کلاس به آرامش می‌رسد. معلم‌هایی که تجربه کتاب‌خوانی در کلاس را دارند، خودشان بیشتر لذت می‌برند؛ زیرا شوق بچه‌ها به آن‌ها منتقل می‌شود.

سؤال بعدی ما این است که بهترین شیوه استفاده از کتابخانه مدرسه توسط معلم، با توجه به درس اختصاصی‌اش، چیست؟

**صفایی** معلم باید از قبل شناختی از منابع و کتاب‌های موجود در کتابخانه مدرسه داشته باشد، وگرنه نمی‌تواند به‌طور مؤثر با شاگردانش وارد کتابخانه شود. کتابداران مادر کانون پرورش فکری

از کتاب‌های کتابخانه و موضوع و متن آن‌ها آگاهی دارند. یک کار جالب کتابداران ما این است که وقتی کتاب‌ها به‌دلیل استفاده بد بچه‌ها خراب می‌شوند، به‌همراه بازی، روش صحافی کتاب را به بچه‌ها یاد می‌دهند. کار جالب دیگرشان هم این است که به بچه‌ها می‌گویند: «نام کتاب‌هایی را که می‌خوانید بنویسید تا بعد با هم آمار بگیریم و ببینیم نویسندگان

کدام یک از این کتاب‌ها مشترک هستند». این‌گونه توجه آن‌ها را روی کتاب‌ها و مجموعه‌هایی که خوانده‌اند، متمرکز می‌کنند.

**معلم** گاهی بچه‌ها کتاب‌هایی می‌خوانند که به نظر ما مبتذل هستند، اما برای آن‌ها جذاب‌اند؛

مثل برخی کتاب‌های ژانر وحشت برای پسران یا برخی کتاب‌های عاشقانه که میان دختران دبیرستانی پرطرفدارند. وقتی معلم‌ها با این وضعیت مواجه می‌شوند، چه باید بکنند؟

**شاه‌آبادی** ادبیات عامه‌پسند به‌نظر من فی‌نفسه بد نیست. بودنش لازم است، به شرط اینکه پلی باشد برای غیر کتاب‌خوان‌ها به‌سمت کتاب‌خوانی جدی. می‌تواند زمینه‌ساز همان نهضت مطالعه باشد. بین نویسندگان گروه سنی بزرگ‌سال، مرحوم ذبیح‌الله منصوری به این معروف است که یک خط کتاب را به صد‌ها صفحه ترجمه می‌کرد. مورخان هم برای کتاب‌های ایشان سندیت علمی قائل نیستند. اما نمی‌توان از این موضوع چشم‌پوشید که ذبیح‌الله منصوری بخش عظیمی از کتاب‌خوان‌های ما را پرورش داد و باعث شد برای آن‌ها سؤال‌هایی پیش بیاید که پاسخ‌هایشان را در کتاب‌های جدی‌تر بیابند. به‌نظر من نباید بچه‌ها را برای کتاب‌هایی که انتخاب می‌کنند، سرزنش کرد؛ مگر ما به‌طور حتم بدانیم که مطالب آن کتاب برای بچه بدآموزی دارد و موجب تخریب شخصیت او می‌شود. چنین کتابی را از همان اول نباید در اختیار بچه گذاشت. در این موارد، راهکار من درباره فرزندانم این بوده است که مثلاً اگر کتاب طنزی می‌خوانند که از استاندارد لازم برخوردار نبوده است، من کتاب مناسب‌تری را به‌جای آن به آن‌ها پیشنهاد کرده‌ام. بهترین راه، جایگزینی مناسب و مرتبط با موضوع است.

**اقدامی** شاید بد نباشد در مناطق آموزش و پرورش برای معلمان جلسات کتاب‌خوانی برگزار شود؛ جلسات کتاب‌خوانی آزاد تا هر کس دوست دارد در آن شرکت کند. البته با حضور کارشناسان آگاه و حرفه‌ای و در محیطی متفاوت و مفرح. در این هم شکی نیست که در سال‌های اول تعداد شرکت‌کنندگان کم خواهد بود! ■

## اگر به کودکی

### بگویند کسی

### را درحال

### کتاب‌خواندن

### نقاشی کند،

### یک نفر را

### با عینک و

### کتابی قطور

### در محیطی

### ساکت و

### آرام درحال

### خواندن

### می‌کشد.

### ما آدم

### کتاب‌خوان را

### آدم خاصی

### می‌دانیم.

### نه آدمی

### معمولی

# بفرمایید کتاب خوب

نگاهی به تلاشی پیگیر برای سامان دهی  
بازار کتابهای آموزشی

کبری محمودی

تصویرگر: مجید کاظمی

ماجرا از آنجا شروع شد که انواع کتابهای خوش خط و خال مثل پیکه شروع کردند به بالا آمدن از درخت برنامه درسی. وقتی بازار کتابهای کودک و نوجوان انباشته شد از کتابهای رنگارنگ مدعی آموزش دانش آموزان و انواع حل المسائلها و راهنماهای نامطلوب آموزشی که عرصه را بر کتابهای مکمل برنامه درسی تنگ کردند، وزارت آموزش و پرورش مصمم شد بازار این گونه کتابها را از مسیر انحرافی بازگرداند و آن را به سمت رشد و تعالی مخاطبان اعم از دانش آموزان، معلمان و متولیان آموزشی سوق دهد.

«انتشارات و تکنولوژی آموزشی» سپرد.

## چه کتابهایی توصیه کنیم؟

شاید برای شما به عنوان معلم، پیش آمده است که دانش آموزتان یا اولیای او نام چند کتاب آموزشی مناسب را از شما بخواهد تا در کنار تحصیل مدرسه ای بتواند به معلومات خویش بیفزاید. شاید هم گاهی پیش آمده باشد بخواهید برای یکی از اعضای فامیل هدیه فرهنگی معلمانهای مثل کتاب تهیه کنید، اما کتاب مناسب سن او را شناسید. من هم مثل شما معلم هستم و بارها در برابر درخواست دانش آموزانم مبنی بر اینکه چه کتابی

برای سن آنها مناسب است، عاجز مانده ام. اما خوشبختانه چندی است با واحدی آشنا شده ام به نام «سامان دهی منابع آموزشی و تربیتی». یکی از اصلی ترین فعالیت های این واحد، تهیه فهرستی از کتابهای آموزشی مطلوب برای دانش آموزان، خانواده ها و معلمان آنهاست.

واحد سامان دهی می کوشد مرجعی مطمئن برای تهیه کتابهای آموزشی در اختیار ما و دانش آموزانمان قرار دهد. برای این منظور، کارشناسان این واحد از بین کتابهای ناشران آموزشی، کتابهای مناسب را برمیگزینند و مشخصات و چکیده ای از آنها را به اضافه تصویر روی جلدشان فهرست می کنند.

کتابهای آموزشی و کمک درسی که تا اواخر دهه ۱۳۷۰ منتشر می شدند، نه تنها با فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی چندان همراه و همسو نبودند، بلکه گاه با اهداف آموزشی کتابهای درسی در تضاد بودند. تحمل این شرایط برای معلمان دلسوزی که سعی داشتند دانش آموزان را به کوشش های فکری و ابتکار و خلاقیت وادارند، دیگر ممکن نبود.

در چنین اوضاع و احوالی، در سال ۱۳۷۸، وزارت آموزش و پرورش به سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی مأموریت داد اوضاع نابسامان کتابهای مزبور را سامان دهد. سازمان نیز این امر را به دبیرخانه کتابهای آموزشی مستقر در دفتر

## سرمشق

سا

نیا

۱  
۲  
۳  
۴  
۵



این فهرست‌ها به صورت موضوعی، بر پایه سال تحصیلی و کاملاً طبقه‌بندی شده، در کتاب‌هایی با عنوان «کتاب‌نامه رشد» درج می‌شود تا جویندگان کتاب‌های آموزشی را از سردرگمی برهاند.



### کتاب‌نامه‌های رشد را از کجا تهیه کنیم؟

همان‌طور که گفته شد، کتاب‌نامه‌های رشد فهرست‌هایی توصیفی از کتاب‌های مناسب و مرتبط با برنامه درسی دوره‌های آموزشی هستند. وقتی نام و مشخصات کتابی به کتاب‌نامه رشد راه می‌یابد، بدین معنی است که کتاب مذکور از استانداردهای یک کتاب آموزشی برخوردار است و مدیران و معلمان مدارس می‌توانند با خیال راحت آن را برای دانش‌آموزان تهیه کنند.

کتاب‌نامه‌های رشد تا پایان نیمه اول هر سال انتشار می‌یابند و در آغاز سال تحصیلی، همراه با نخستین شماره مجلات رشد، به سراسر

کشور فرستاده می‌شوند. نسخه‌ای از آن‌ها نیز به کتابخانه‌های سراسر کشور ارسال می‌شود تا دانش‌آموزان و خانواده‌های علاقه‌مند، به این فهرست دسترسی داشته باشند. انتشار کتاب‌نامه‌های رشد از سال ۱۳۸۰ آغاز شده‌است و هنوز ادامه دارد.

در کتاب‌نامه رشد، زیر هر عنوان کتاب، چکیده‌ای از محتوای آن و مشخصات کامل آن شامل نام مؤلف، نام مترجم، ناشر، سال و محل نشر، تعداد صفحات، قطع، موضوع، دوره و پایه درسی مرتبط و کلمات کلیدی آمده‌است. در پایان هر کتاب‌نامه نیز نمایه‌های متعددی برای خواننده فراهم آمده‌اند که یافتن کتاب‌ها را بر اساس عنوان کتاب، نام ناشر، پایه تحصیلی، کتاب درسی مرتبط با آن و پدیدآورندگان آثار میسر می‌سازند. نسخه‌ای از کتاب‌نامه نیز در وبگاه دبیرخانه سامان بخشی، در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد. این وبگاه با فراهم آوردن امکان جست‌وجو، کتاب‌های مناسب را بر اساس موضوع، دوره، پایه تحصیلی و مشخصات دیگری مانند نام مؤلف، نام مترجم، ناشر، سال انتشار و محل نشر، به مخاطبان معرفی می‌کند. در عین حال فهرستی از نام کتاب‌ها در اختیار «دفتر تألیف کتاب‌های درسی» قرار می‌گیرد تا در پایان کتاب درسی مربوطه درج شود.

### فهرست مناسب سن دانش‌آموزان من کدام است؟

کتاب‌نامه‌های رشد، برای همه گروه‌های سنی به تفکیک دوره‌های تحصیلی و گاهی نیز پایه تحصیلی،

کتاب‌های مناسب را معرفی می‌کنند: کتاب‌نامه‌های رشد برای دوره پیش‌دبستانی، ابتدایی، راهنمایی تحصیلی، متوسطه نظری، متوسطه فنی و حرفه‌ای و کار دانش و کودکان استثنایی.

### جست‌وجوی اینترنتی کتاب‌های مناسب چگونه است؟

اگر می‌خواهید به صورت اینترنتی کتاب مناسب خود را از کتاب‌نامه‌های رشد بیابید، می‌توانید با مراجعه به <http://samanketab.roshdmag.ir> وارد صفحه تارنمای «سامان کتاب» شوید. در سمت چپ صفحه، گزینه جست‌وجوی کتاب مناسب را دنبال کنید تا به جدولی برسید که با وارد کردن اطلاعات کتاب درخواستی، فهرستی از کتاب‌های مناسب خود را می‌یابید. گزینه‌های پیشنهادی را یادداشت کنید تا در فرصت مناسب، کتابی را که مشخصات آن را یافته‌اید، از کتابخانه امانت بگیرید یا از بازار تهیه کنید. در این نشانی می‌توانید نسخه الکترونیکی کتاب‌نامه‌های رشد را نیز مشاهده کنید.



## نمونه‌هایی از کتاب‌های معرفی شده در کتاب‌نامه‌های رشد

### چکیده

کتاب حاضر چهل و یکمین جلد از مجموعه اخلاق و علوم تربیتی است. نگارنده در این کتاب نخست نقش معلم را در سازندگی نونهالان بررسی کرده‌است، سپس آثار توحید را بر اخلاق و رفتار انسان شرح داده‌است. از نظر نویسنده این کتاب، معلم خوب کسی است که علاوه بر تسلط کامل بر موضوع درسی، با اصول تعلیم و تربیت آشنایی داشته‌باشد، به پرسش‌های دانش‌آموزان جواب مناسب دهد، از مطالعه مستمر و یادگیری مطالب تازه برای افزایش معلومات خود دریغ نوزد، و...

### چکیده

جلال‌الدین محمد مولوی، مشهور به مولانا و مولای رومی، چهره‌ای تابناک در سراسر تمدن اسلامی است. دیوان مثنوی این مرد بزرگ اثری بی‌مانند، نه تنها در زبان فارسی، بلکه در میان همه آثار ادبی عرفانی است. مثنوی جوان در دو بخش به این شرح تنظیم شده‌است: بخش اول که گزیده مثنوی و خود شامل چهار قسمت است: قصه‌ها، داستان‌ها، ابیات ناظر بر آیه و آیاتی از قرآن کریم؛ بخش دوم کتاب نیز به شرح ادبیات بخش اول به جز حکمت‌ها اختصاص یافته‌است.

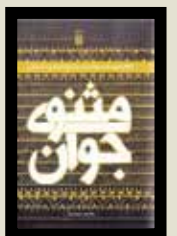
### آنچه معلمان و مربیان باید بدانند

نویسنده: رضا فرهادیان  
مخاطبان: معلمان و مربیان  
ناشر: بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۰  
کلمات کلیدی: تربیت معلمان، نکته‌های تربیتی، تأثیر توحید بر اخلاق



### مثنوی جوان؛ گزیده قصه‌ها، آیات، روایات و حکمت‌ها

نویسنده: جعفر ربانی  
مخاطبان: معلمان، دانش‌آموزان، مشاوران و دانشجویان مراکز تربیت معلم  
ناشر: افق، تهران، ۱۳۹۱  
کلمات کلیدی: شعر فارسی، مولوی، مثنوی،



**چکیده**

کودکان با مطالعه کتاب حاضر و مشاهده تصویب‌های جذاب آن، یاد می‌گیرند که در برخورد با دیگران و در موقعیت‌های متفاوت آداب معاشرت را رعایت کنند و از این راه به حقوق دیگران احترام بگذارند. آن‌ها درمی‌یابند که رعایت قوانین معاشرت باعث می‌شود، انسان‌ها زندگی شاد و قشنگی داشته باشند. استفاده از کلمه‌های جادویی، عذرخواهی هنگام اشتباه کردن، آداب غذا خوردن، آداب حرف زدن با تلفن، آداب گفت و گو، و چگونگی رفتار با مهمان، عنوان‌های برخی مطالب کتاب هستند.

**چکیده**

در این کتاب که به شیوه داستانی نگاشته شده است، دانش آموزان، به زبانی ساده و به کمک تصویب‌های رنگی، با دستگاه گوارش، چگونگی رشد بدن انسان، دستگاه دفاعی و دندان‌ها آشنا می‌شوند.

**چکیده**

موضوع کتاب حاضر تفکر و تأمل در یادگیری و شیوه‌های تفکر و خلاقیت در زمینه تدریس است. تفکر در تعلیم و تربیت، نقش تفکر در تعلیم و تربیت، شیوه برانگیختن تفکر، فایده‌های تفکر تحلیلی، تفکر ارزشی، و شیوه‌های ارزشیابی یادگیری، عنوان‌های برخی فصل‌های کتاب هستند.

**چکیده**

نگارنده در این مجموعه ابتدا لزوم داشتن نگاه جدید به ارزشیابی را مورد بحث قرار داده و سعی کرده است تا نگرش جدیدی نسبت به ارزشیابی داشته باشد. در ادامه، چيستی ارزشیابی را با ارائه تعاریف متعدد از ارزشیابی به بحث گذاشته و در نهایت ابزارهای ارزشیابی و چگونگی کاربرد آن را در فرایند یاددهی-یادگیری آورده است. در پایان کتاب نمونه‌ای کامل از یک پوشه کار با اهدافی چون خودسنجی و فراهم آوردن موقعیت‌های مفید یادگیری با پرورش نگرش‌های مثبت در فراگیرنده برای یکی از دروس طراحی شده است.

**چکیده**

مخاطبان با مطالعه کتاب حاضر و کتاب‌های دیگر مجموعه ایران‌شناسی، و نیز با مشاهده عکس‌های رنگی آن‌ها، با شهرهای ایران، آثار تاریخی، بازارها، غذاها، سوغاتی‌ها، رودها و نیز ویژگی‌های دیگر شهرها و استان‌های کشورمان آشنا می‌شوند.

**دایره المعارف كوچك من  
درباره آداب معاشرت**

نویسنده: فرانسواز دوگبیرت. ترجمه رویا خوبی  
مخاطبان: دانش‌آموزان دوره ابتدایی  
ناشر: محراب قلم. تهران، ۱۳۹۰  
کلمات کلیدی: آداب معاشرت، دایره المعارف، رعایت قوانین، مهارت‌های زندگی



**آشنایی با بدن انسان برای کودکان**

نویسنده: حسن سالاری  
مخاطبان: دانش‌آموزان پایه‌های دوم تا چهارم دبستان  
ناشر: نوای مدرسه. تهران، ۱۳۸۹  
کلمات کلیدی: داستان آموزشی، بدن انسان، فیزیولوژی، آموزش علوم تجربی



**آموزش بر پایه تفکر خلاق**

نویسندگان: محسن نیازی / عباس زارعی  
مخاطبان: کارشناسان، معلمان و دانشجویان مراکز تربیت معلم  
ناشر: ثامن الحجج. تهران، ۱۳۸۹  
کلمات کلیدی: پرورش خلاقیت، روش تدریس، تفکر در تعلیم و تربیت، اصول یادگیری



**ارزشیابی توصیفی**

نویسنده: حمیدرضا یوسفی  
مخاطبان: معلمان  
ناشر: کالج برتر. تهران، ۱۳۹۰  
کلمات کلیدی: ارزشیابی توصیفی، هدف‌های آموزشی، پوشه‌کار، خودسنجی

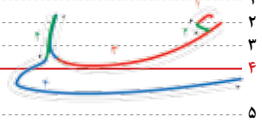


**چراهای شگفت‌انگیز**

نویسندگان: مهدی چوبینه / کوروش امیری‌نیا  
مخاطبان: دانش‌آموزان چهارم و پنجم دبستان  
ناشر: محراب قلم. تهران، ۱۳۹۰  
کلمات کلیدی: آذربایجان شرقی، تبریز، آموزش جغرافیا، مشاهیر ایران، آداب و رسوم



**سرمشق**



### چکیده

معلمان نیروی خط مقدم و عامل اصلی تحقق اهداف نظام آموزشی تلقی می‌شوند. در این کتاب، ۶۷۸ نکته کاربردی برای معلمان و دبیران درباره روش‌ها و فنون تدریس، توجه فراگیرندگان به مطالب درسی، عوامل مؤثر در تمرکز آنان، برخورد با فراگیرندگان بی‌انضباط و محل کلاس، بالابردن قدرت مدیریت و رهبری معلمان، ارتباط بیشتر و عمیق‌تر با فراگیرندگان، بالابردن انگیزه آنان و... تدوین شده است.

### ظرافت‌های معلمی

نویسنده: مجید نقیه  
مخاطبان: معلمان  
ناشر: گاج، تهران، ۱۳۸۸  
کلمات کلیدی: معلمان، دبیران و استادان



### چکیده

اطلس کتاب نقشه‌هاست که قسمت‌های متفاوت جهان را نشان می‌دهد. نقشه‌ها شکل‌های کوچکی از مکان‌های بزرگ هستند که از نمای بالا رسم شده‌اند. دانش‌آموزان با مطالعه این کتاب و مشاهده نقشه‌ها، اطلاعات زیادی درباره اطلس و نقشه، نقشه‌خوانی، قطب جنوب، قطب شمال، کانادا، ایالت متحده آمریکا، مکزیک، آمریکای مرکزی و کارائیب، آمریکای جنوبی، اروپای شمالی، اروپای جنوبی، روسیه و همسایگانش، خاورمیانه، آفریقای شمالی و جنوبی، آسیا، استرالیا و... به دست می‌آورند.

### اطلس بچه‌ها

نویسندگان: جیسون پیچ، ترجمه ناصر جعفرزاده / فاطمه محمدی  
ناشر: ضریح آفتاب، مشهد، ۱۳۹۰  
مخاطبان: دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم دبستان  
کلمات کلیدی: نقشه، آموزش جغرافیا، اطلس، شناخت جهان



### چکیده

سومین شماره از مجموعه «توسعه سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی شامل بازی‌ها، فعالیت‌ها و پرورش‌های خلاقیت محور بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های کلیله و دمنه است. هدف از تدوین این مجموعه توسعه سواد خواندن بین دانش‌آموزان دوره ابتدایی و تقویت مطالعه کتاب‌های غیردرسی از راه آشنا کردن فراگیرندگان با نمونه‌های برجسته فولکلور، فرهنگ و ادبیات تمامی ملل جهان است.

### بیدپا در کلاس درس؛ بازی‌ها، فعالیت‌ها و پژوهش‌های خلاقیت محور بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های کلیله و دمنه برای توسعه سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی

مرتضی مجدفر  
مخاطبان: دانش‌آموزان دوره دبستان  
ناشر: امرو  
کلمات کلیدی: تمثیل، افسانه، آموزش خلاقیت



### چکیده

کتاب حاضر مجموعه‌ای شش جلدی است که در یک مجلد به چاپ رسیده و شامل داستان‌هایی درباره شکل‌های ظاهری حیوانات است. داستان‌های این کتاب به صورت شش جلد جداگانه نیز چاپ شده‌اند. در این کتاب می‌خوانید: کودکان با خواندن داستان‌های این کتاب درمی‌یابند که خداوند هیچ چیزی را بی‌هوده خلق نکرده است و هر کدام از اعضای بدن حیوانات کاربردی مفید برای او دارد.

### چرا خدا چنین کرد؟

غلامرضا حیدری ابهری  
مخاطبان: دانش‌آموزان دوره دبستان  
ناشر: جمال، تهران، ۱۳۹۱  
کلمات کلیدی: داستان آموزشی، خداشناسی، زبان‌آموزی



### چکیده

در نخستین جلد از مجموعه حاضر، کودکان با تا کردن کاغذ به شیوه‌های ابتکاری و گام به گام، با ساختن سر روباه، جغد، پرنده، هواپیما، پروانه، تاج، فنجان، بادبز، عروسک و... کاغذی آشنا می‌شوند. انجام این کار دستی‌ها موجب رشد خلاقیت و استعداد آن‌ها می‌شود. در پایان کتاب، هنر استفاده از کاغذ مجاله شده و کاغذهای رنگی و رنگ افشانی آموزش داده می‌شود.

### جادوی کاغذ

نویسنده: یوکیکو کوروساوا، ترجمه محمد یعقوبیان  
مخاطبان: دانش‌آموزان دوره دبستان  
ناشر: پیام آزادی، تهران، ۱۳۹۰  
کلمات کلیدی: تا کردن کاغذ، اریگامی، کار دستی، آموزش هنر







# سفرهای برای روح بچه‌ها

پیشنهاد کتاب‌های مناسب برای  
کلاس‌ها و دانش‌آموزان در مدارس

پریسا برازنده

کتاب‌هایی برای معرفی در کلاس درس، طرح درس نویسی، پژوهش دانش‌آموزی، تجهیز کتابخانه مدارس، مسابقات کتابخوانی، هدیه به دانش‌آموزان، معرفی به اولیای دانش‌آموزان.

و تصویرسازی گیرا و نوآورانه دارد؛ کتابی که به راحتی در دسترس است و خلاصه، کتابی که به دانش‌آموز ما دروغ نمی‌گوید. در این ویژه‌نامه بهتر دیدیم به جز مطالبی که در اهمیت کتاب‌خوانی و شیوه ورود خوب کتاب غیردرسی به کلاس درس تهیه می‌کنیم، فهرستی از کتاب‌های خواندنی و مناسب را که در دهه اخیر برای کودکان و نوجوانان به بازار آمده‌اند، پیشنهاد دهیم. این فهرست هم پیشنهادی برای شماست. این دست پیشنهادها در «رشد معلم» ادامه خواهند یافت.

بچه‌ها منتظر معلم هستند تا دست‌کند داخل کیفش و یک کتاب تازه بیرون بیاورد، تا تصویرهای رنگارنگ روی جلد را ببینند و صدای آشنای معلم واژه‌های کتاب را به نمایش بگذرد. نفس بچه‌ها در سینه حبس است. معلم آماده اجرای نقش است؛ آن هم با دیرینه‌ترین ابزار کمک‌آموزشی، یعنی کتاب. اما معلم چه کتابی را از کیف بیرون خواهد کشید؟ کتابی که مربوط به درس خود اوست؛ کتابی که با گروه سنی شاگردانش متناسب است؛ کتابی که حداقل استانداردهای علمی و زبانی را داراست؛ کتابی که جذاب است، گرافیک، چاپ

## سرمشق

کلمه

کلمه

۱  
۲  
۳  
۴  
۵

نام کتاب	پدیدآورنده و مترجم	ناشر	گروه سنی	گستره اطلاعات
۲۱ داستان	داوود غفارزادگان	روزنه	از ۱۴ سال	داستان کوتاه فارسی
راز باغ متروک	محمود برآبادی	کانون	از ۱۲ سال	داستان‌های کوتاه فارسی/رمان نوجوان
هستی	فرهاد حسن زاده	کانون	از ۱۴ سال	رمان/ جنگ ایران و عراق/ واقع‌گرا/ اعتمادبه‌نفس به دختران نوجوان
مجموعه کتاب‌های نارنجی (۵۴ جلد)	سرور کتبی، فروزنده خداجو، فریبا کلهر	قدیمی	از ۶ سال	تخیلی/ فانتزی/ داستان‌های کودک/ هر جلد هفت قصه، هر هفته یک کتاب
الاکلنگ کودکی	محمد رضایی	کانون	از ۱۲ سال	داستان‌های کوتاه فارسی/رمان نوجوان
ما سه نفر هستیم	داوود غفارزادگان	ثلث	از ۱۴ سال	داستان کوتاه فارسی
بازی‌ها و لحظه‌ها	حسن احمدی	کانون	از ۱۲ سال	داستان‌های کوتاه فارسی/رمان نوجوان
آرزوی سوم	مصطفی خرامان	کانون	از ۱۴ سال	داستان‌های کوتاه فارسی/رمان نوجوان
مجموعه یک اسم و چند قصه	شکوه قاسم‌نیا و گروه نویسندگان	شهر قلم و چکمه	از ۵ سال	فانتزی/ تخیلی/ موضوعات پیرامون کودکان
هفت خوان و خرده‌ای	احمد اکبرپور	افق	از ۱۲ سال	داستان‌های کوتاه فارسی/رمان نوجوان
خائن دوجانبه	حمید اباذری	سروش	از ۱۲ سال	مجموعه داستان/نوجوان
دلفک	هدی حدادی	کانون	از ۱۲ سال	داستان‌های فارسی/رمان نوجوان
دوباره نگاه کن	لینداسین فالکن/روزبه تذهیبی	نظر (خروس)	از ۱۲ سال	نقاشی/ نقد و تفسیر
بخوان با من، بساز با من	سودابه سالم	سوره مهر	از ۶ سال	موسیقی/ آموزش خلاق/ مهارت شنیدن/ آموزش حواس پنج‌گانه
لطفاً به هنر دست بنزد (۲ ج)	آماندا رنشاو/فاطمه کاوندی	نظر (خروس)	از ۷ سال	آثار برجسته هنری/ خیال/ خلاقیت/ آشنایی با هنر
مجموعه علوم ترسناک (۳۵ ج)	نیک آرنولد/محمود مزینانی	پیدایش	از ۱۰ سال	علوم/ طنز/ تاریخ علم/ آزمایش
بدن من، من از چه چیزی ساخته شدم؟	رابرت وینستون/ محسن و آریا ارجمند	محراب قلم	از ۱۳ سال	علوم/ مغز/ هوش/ ساختمان بدن/ علت و معلولی
گردان قاطرچی‌ها	داوود امیریان	کانون	از ۱۲ سال	رمان طنز دفاع مقدس
مجموعه جزیره بی‌تربیت‌ها	شهرام شفیعی	کانون	از ۹ سال	داستان کوتاه/ طنز/ فانتزی
اطلس جغرافیای جهان برای دانش‌آموز	بلیندا وبر/مسعود جوادیان	افق	از ۱۲ سال	نقشه‌های تاریخی کشورها/ و قاره‌ها/ تحولات تاریخی/ قلمرو سرزمین‌ها
با دعای باران	غلامرضا بکتاش	مدرسه	از ۹ سال	مذهبی/ خدانشناسی/ چارپاره
مجموعه علم و ماجراهای علمی	ریچارد پنچیک/ ساقی نخعی‌زاده، شیوا مقانلو	ققنوس	از ۱۲ سال	اختراعات نخستین/ باستان‌شناسی و ...
فوت کوزه‌گری، مثل‌های فارسی و داستان‌های آن (۲ ج)	مصطفی رحماندوست و گروه نویسندگان	مدرسه	از ۱۲ سال	داستان‌های مربوط به ضرب‌المثل‌های ایرانی
راه و چاه (قصه‌های قرآنی)	شهرام شفیعی	طلایی	از ۱۲ سال	داستان‌های قرآنی/ قصه‌های پیامبران
صبح یک روز اردیبهشتی	اکرم کشایی	کانون	از ۱۲ سال	طبیعت/ دوستی
داستان‌های شاهنامه (۱۲ ج)	آتوسا صالحی	منادی تربیت	از ۱۲ سال	اساطیر/ تاریخ/ ادبیات/ حماسی
تا خیابان خوشبخت	بابک نیک طلب	کانون	از ۱۳ سال	الطاف و زیباییهای خدا/ شعر نیمایی/ غزل/ چارپاره
کوچه صمصام	حمیدرضا نجفی	کانون	از ۱۳ سال	رمان دفاع مقدس
سنگ‌اندازان غار کبود	داوود غفارزادگان	سوره مهر	از ۱۳ سال	رمان انقلاب







# کتاب پراکنی

شیوه‌هایی برای وارد کردن کتاب‌های  
غیر درسی به کلاس درس

سیاوش پیریایی

گاهی نمی‌دانیم چگونه کتاب را به کلاس درس  
ببریم، طوری که در وقت محدود کلاس بتوانیم  
دانش‌آموزان را با شیرینی مطالعه و کتاب‌های مفید  
غیر درسی مانوس کنیم. در اینجا سعی کرده‌ایم  
به صورت گام‌به‌گام و به بیانی ساده، نکته‌هایی را در  
این باره مرور کنیم. با این امید که جوابی برای این  
سؤال‌ها پیدا کنیم:

- چرا دانش‌آموزان باید کتاب بخوانند؟  
- چگونه باید کتاب را به کلاس برد و کنجاوی  
دانش‌آموزان بی‌میل به مطالعه را برانگیخت و آن‌ها  
را سر شوق آورد؟  
- چگونه می‌شود دانش‌آموزان را از خواندن سرسری و  
بزن‌درو به مطالعه‌ای عمیق و آگاهانه رساند؟

۱  
۲  
۳  
۴  
۵

پرسه کوتی که خالی از اندیشه بود خلاصت پیامبر اکرم (ص)

## ویژگی‌های دانش‌آموزان اهل مطالعه

- دانش و آگاهی بیشتری دارند؛
- بینش و دیدگاهشان عمیق‌تر و بازتر است؛
- قدرت درک و تحلیل چند جانبه دارند؛
- از احساسی انسانی‌تر برخوردارند؛
- در دنیای بزرگ‌تری زندگی می‌کنند؛
- زبان شیواتر و گنجینه‌واژگان وسیعی دارند؛
- در بیان اندیشه‌ها و احساسات خود تواناترند؛
- با دیگران بهتر ارتباط برقرار می‌کنند؛
- یک سر و گردن از هم‌سالان خود بالاترند.

## چگونه دانش‌آموزان را با کتاب آشنا کنیم؟

- به تعداد هر دانش‌آموز حداقل دو کتاب متفاوت به کلاس می‌بریم، یعنی برای ۳۰ نفر ۶۰ کتاب.
- برای تأمین این تعداد کتاب می‌توانیم از خود بچه‌ها کمک بگیریم. به‌طور مثال، بچه‌ها می‌توانند کتاب‌هایی را که خوانده‌اند و فکر می‌کنند دیگر نیازی به مطالعه آن‌ها ندارند، با ذکر مشخصات خود در پشت جلد، تحویل معلم بدهند تا در صورت لزوم، در پایان بتوانیم کتاب‌ها را به صاحبان آن‌ها برگردانیم.
- بین کتاب‌ها باید کتاب‌های «سرگرم‌کننده و هیجان‌انگیز»، «خوب» و «درجه یک» وجود داشته باشد تا همه را راضی نگه دارد و رفته‌رفته همه را به خواندن علاقه‌مند کند.
- کتاب‌ها را به‌طور تصادفی بین بچه‌ها پخش می‌کنیم. بار اول هر نفر یک کتاب (۳۰ کتاب اول)

- دو سه دقیقه فرصت می‌دهیم تا همه کتاب خود را خوب برانداز کنند و ورق بزنند.
- پنج دقیقه وقت می‌گذاریم تا بچه‌ها کتاب‌ها را بین خودشان دست‌به‌دست کنند و به هر کتاب نگاهی گذرا بیندازند.
- بعد از چند دقیقه همه کتاب‌ها را جمع می‌کنیم. نباید کتاب‌ها با ۳۰ تای دیگر ادغام شوند.
- بار دوم به هر نفر به‌طور تصادفی دو کتاب می‌دهیم، یک کتاب از دسته‌ای که هنوز ندیده‌اند، یک کتاب هم از مجموعه‌ای که دیده‌اند.
- به بچه‌ها فرصت می‌دهیم در عرض یکی دو دقیقه، از دو کتاب خود، یکی را انتخاب کنند و دیگری را تحویل دهند.

- کتاب‌های باقی‌مانده را در جای مشخص و امنی از مدرسه می‌گذاریم و در کلاس ۳۰ نفر، سه نفر از بچه‌ها را مسئول می‌کنیم تا اگر بچه‌ها

- کتاب‌های خود را زود خوانند، در غیاب معلم بتوانند کتابشان را عوض کنند.
- کتاب‌ها باید در طول سال بین بچه‌ها دست‌به‌دست شود، یعنی هر کس کتابش را خواند، به دیگری بدهد.
- بچه‌ها باید هر جلسه کتاب‌هایشان را با خود بیاورند؛ چه آن‌ها را خوانده باشند و چه نخوانده باشند.

- در هر جلسه چند دقیقه وقت می‌گذاریم تا بچه‌ها کتاب‌هایشان را عوض کنند.
- در بعضی از جلسات در صورت امکان اجازه می‌دهیم بچه‌ها چند دقیقه‌ای در کلاس کتاب خود را بخوانند.

- این فعالیت تا پایان سال به همین ترتیب با نظمی مستمر ادامه می‌یابد.
- برای اینکه بچه‌ها آگاهانه‌تر کتاب بخوانند، می‌توانیم پرسش‌هایی کلیدی را که در انتهای نوشته آمده است، به آن‌ها بدهیم.
- بهتر است حداقل یک نوبت در سال درباره یکی از کتاب‌هایی که دوستش دارند به همراه معلم گفت‌وگو کنند و گزارش تصویری یا پاورپوینت بسازند. با این کار محتوای کتاب خوانده‌شده در ذهن بچه‌ها ماندگار می‌شود.
- باید بچه‌ها را همواره در آماده‌باش کامل نگه‌داریم؛ یعنی باید نشان دهیم که متوجه میزان پیشرفت آن‌ها و حجم مطالعه‌شان هستیم. در واقع باید از آن‌ها بی‌قید و شرط حمایت کنیم.

## ویژگی‌های کلاس آشنا با کتاب

- کسالت، یکتاخستی و تکرار در آن دیده نمی‌شود.
- به کنجکاوی دانش‌آموزان پاسخ می‌دهد.
- نشاط و شور زندگی در آن جریان دارد.
- اندیشه‌ساز است، نه حافظه‌مدار.
- دانش‌آموزانش پرسشگرند و منتقد.
- حلقه محاصره دستگاه‌های ارتباطی و رسانه‌های صوتی و تصویری و موبایل را می‌شکنند.
- به دانش‌آموزانش امکان می‌دهد بی‌واسطه دانش، بینش و احساس خود را اصلاح کنند و گسترش دهند.
- اشتیاق به مطالعه را افزایش می‌دهد و شوق به خواندن را از مدرسه به خانه می‌کشد.

پاورپوینت می‌تواند شامل اجزای زیر باشد

۱. تصویر نویسنده
۲. معرفی نویسنده

۳. چرا این کتاب را به دیگران پیشنهاد می‌کنیم؟
۴. بخش‌های برگزیده و کوتاه از کتاب
۵. انتخاب چند تصویر که با معنا و حال و هوای کتاب همخوانی و تناسب دارد
۶. توضیح درباره دلیل انتخاب تصاویر و ارتباط آن‌ها با کتاب
۷. در صورت امکان انتخاب موسیقی بدون کلام متناسب با موضوع و حال و هوای کتاب

## پرسش‌های کلیدی الف. کتاب‌های داستانی

۱. شخصیت اصلی داستان کیست؟
۲. چه ویژگی‌هایی در شخصیت اصلی او را برای خواننده دوست‌داشتنی، قابل احترام یا نفرت‌انگیز می‌کند؟
۳. آیا دلیل عملکردهای او دلیل و منطق است یا احساسات؟
۴. آیا کشمکش‌ها یا مشکلات در داستان به راه‌حل می‌رسند؟
۵. نقطه اوج داستان کجاست؟
۶. کدام توصیف‌های کتاب برای شما به یادماندنی است؟
۷. این داستان در کجا و چه زمانی روی می‌دهد؟

## ب. کتاب‌های علمی

۱. موضوع کتاب درباره چیست؟
۲. کتاب چه سرفصل‌هایی دارد؟
۳. چه دانشی را به ما منتقل می‌کند؟
۴. از چه منابعی بهره گرفته است؟
۵. جذاب‌ترین اطلاعات آن کدام‌اند؟

### پی‌نوشت

کتاب‌های «سرگرم‌کننده و هیجان‌انگیز» کتاب‌هایی هستند که طنز، تصویر، کاریکاتور، معما و ماجراهای هیجان‌انگیز دارند؛ مانند مجموعه بچه‌های بدشانس، هری پاتر و کتاب‌هایی از این دست.

کتاب‌های «خوب» آن‌هایی هستند که در کنار وجه سرگرم‌کننده و هیجان‌آفرین خود، تفکر، تخیل و احساس دانش آموز را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهند و باعث رشد ذهنی آن‌ها می‌شوند؛ مثل مجموعه قصه‌های مجید، نوشته کیومرث پوراحمد یا گردان قاطرچی‌ها نوشته داوود امیریان که دل‌مان می‌خواهد همه دانش‌آموزان از خواندن آن‌ها لذت ببرند و به‌سویشان جذب شوند. این کتاب‌ها وجه سرگرم‌کنندگی‌شان کم‌رنگ‌تر است، اما وجه انسانی‌شان عمیق‌تر و لایه‌دارتر است و زیبایی‌شناسی پنهان‌تری دارند. بچه‌ها باید رفته‌رفته به کشف آن‌ها عادت کنند؛ مثل دشتیان نوشته احمد دهقان، ناهی نوشته جمشید خانیان و کوچه صمصام نوشته حمیدرضا نجفی.





# دویدن با کتاب

آشنایی با برخی شیوه‌های تندخوانی

پریسا برارنده

انجام می‌دهند؛ یعنی نزدیک به ۱۰۰ توقف در صفحه. به همین خاطر خستگی چشمانمان کمتر و درکمان از متن بهتری می‌شود؛

- تقریباً بلافاصله اطلاعاتی را که می‌خواهیم پیدایی کنیم؛

- قراردادهای، مدارک، فرم‌ها و... را دو تا سه برابر سریع‌تر و بدون از دست دادن اطلاعات مهم، می‌خوانیم؛

- همه چیز را سریع‌تر یاد می‌گیریم؛ زبان‌های خارجی، علوم رایانه‌ای، ورزش، بازی و اقتصاد. بخش زیادی از دانش ما از طریق خواندن به دست می‌آید؛

- تندخوانی با صرفه‌جویی در وقت، موجب کاهش تنش‌ها و بهبود بهداشت جسمی و روانی ما می‌شود.

- ذهن ما فعال‌تر می‌شود و با همه چیز دقیق و حساب شده برخورد می‌کنیم.

- زمان بیشتری را با خانواده سپری می‌کنیم و به سرگرمی‌های دلخواه‌مان می‌پردازیم؛

- می‌توانیم رمان‌های بیشتری بخوانیم؛ بیوگرافی شخصیت‌های معروف، روزنامه‌ها، مجلات و مقالات.

همه این‌ها با دو تا شش بار زمان بیشتر.

## وقتی تند می‌خوانیم، با درک بهتر مطالب:

- در شغل و آموختن هوشمندتر و دقیق‌تر می‌شویم؛

- دوستانمان، همکاران، کودکان و خانواده احترام بیشتری برایمان قائل می‌شوند و همواره مایل‌اند نظر ما را بخواهند و از مشاوره ما بهره‌مند شوند؛

- زندگی ما متحول می‌شود. کارایی و خلاقیتمان افزایش می‌یابد. مشکلاتمان را سریع‌تر و آسان‌تر از بسیاری دیگر از آدم‌ها حل می‌کنیم و راه پیشرفت برایمان هموار می‌شود؛

- چشم‌مان کار فیزیکی کمتری روی هر صفحه

## چرا باید تند بخوانیم؟

امروزه سرعت نقشی مهم برای بهره‌گیری هر چه بیشتر از زندگی دارد و آنچه در عصر اطلاعات و ارتباطات ما را قوی‌تر می‌کند، داشتن اطلاعات بیشتر است. اما چگونه می‌توانیم با گذر از محدودیت‌های زمانی و خستگی‌ها، حجم اطلاعات دریافتی‌مان را افزایش دهیم؟

در صد سال گذشته، هر پنجاه سال، منابع دانش بشری به دو برابر افزایش می‌یافت. اما امروزه این مقدار در هر هشت ماه دو برابر می‌شود. پس ناچاریم تندخوانی را بیاموزیم. سرعت مطالعه هر ایرانی ۱۵۰ کلمه در دقیقه و میانگین سرعت مطالعه در جهان ۸۰۰ کلمه است؛ اما با تندخوانی سرعت مطالعه تا شش برابر افزایش می‌یابد.

تندخوانی به سن یا سطح تحصیلات خاصی منحصر نیست. به کار همه می‌آید: معلم، دانش‌آموزان، وکیل، حسابدار مالیاتی، روزنامه‌نگار، روان‌شناس، مهندس، کارمند، خانه‌دار و...

امروزه، کتاب‌ها، نرم‌افزارها، سایت‌های آموزشی، فلش‌کارت‌ها، ابزار و امکانات متعدد دیگری برای آموزش تندخوانی وجود دارند. حتی مسابقات تندخوانی هم برگزار می‌شوند. با توجه به کتاب ثبت رکوردهای جهانی «گینس»، تندخوان‌ترین فرد دنیا «هاوارد استیفن برگ» است که در هر دقیقه بیش از ۲۵ هزار کلمه (یک کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای) را می‌خواند.

## وقتی تند می‌خوانیم:

- چشم‌مان کار فیزیکی کمتری روی هر صفحه

- به هر زبانی که مطلب بخوانیم، سالیانه تا ۳۰۰۰ کلمه به گنجینه لغاتمان افزوده می‌شود. اطلاعات جدید را آسان‌تر می‌آموزیم و به این ترتیب بهترین کارشناس در حوزه کاری خود می‌شویم؛

- با خواندن سریع‌تر به شکل خودکار پول بیشتری به دست می‌آوریم و با کاهش روزهای برگزاری سمینارها در هزینه‌هایمان صرفه‌جویی می‌شود؛

- اعتماد به نفسمان افزایش می‌یابد.

## غوغا در مغز

خواندن + آموزش چشم‌ها + تمرین خواندن کاربردی + تصمیم = دو برابر شدن سرعت خواندن و سه برابر شدن ظرفیت مغز + افزایش تمرکز

یا چنان‌کای که هستی، یا چنان باش که می‌توانی. با نیرید سبطی

## ۲ رعایت قانون بازده اجباری

اگر خودتان را به خواندن سریع وادارید، به واقع در طول ساعت با سرعت بیشتری می‌خوانید. همچنین، هدف زمانی خود را برای سریع خواندن مشخص کنید: مثلاً یک ساعت برای خواندن مقالهٔ مجله یا ۲۵ صفحه از یک کتاب تخصصی. این کار عوامل انحرافی را کاهش می‌دهد.

## ۳ اجتناب از پرش به عقب

به عقب پریدن چشم‌ها دشمن تندخوانی است که از وسواس و نداشتن اطمینان ناشی می‌شود؛ درست مثل تماشای یک فیلم در سینما. آیا شما می‌توانید فیلم را به عقب برگردانید؟ بسیاری از افراد هنگامی که مطلبی را نمی‌فهمند، مایل‌اند به عقب برگردند، غافل از اینکه در انتها، قالب متن محتوای آن را آشکار خواهد کرد.

## ۴ نورافکندن به جای استفاده از چراغ‌قوه (عبارت‌خوانی)

تمرکز چشم سرعت خواندن را پایین می‌آورد. این کار مانند آن است که در شب با چراغ‌قوه دنبال چیزی در چمن بگردید. فراموش نکنید، زمانی که جمله‌ای را به عبارات معنی‌دار تقسیم کنیم، سرعت خواندن بالا می‌رود. معمولاً افراد تندخوان گسترهٔ دیدشان تا شش کلمه افزایش یافته است.

## ۵ غنی‌سازی فرهنگ لغت شخصی

هرچه گنجینهٔ واژگان غنی‌تر باشد، درک متن بهتر می‌شود. به‌خصوص در متون فنی و تخصصی این امر اهمیت بیشتری دارد. به‌جای اینکه برای درک معنی کلمه، با نگاه مداوم از سرعت خواندن کم کنید، بهتر است کلماتی را که معنی‌شان را نمی‌دانید، قبلاً از فرهنگ لغت استخراج کنید. به این ترتیب، کلمات مدت بیشتری در ذهنتان مرور می‌شوند.

## ۶ خرق عادت

از دوران مدرسه، خواندن متن برای ما فرایندی خطی بوده است. یعنی از ابتدای سطر شروع کرده‌ایم و خط‌به‌خط متن را خوانده‌ایم. آیا بهتر نیست قبل از خواندن کل متن، دیدی کلی و انتخابی به متن داشته باشید؟

## ۷ درک ساختار

هر متن معماری خاص خود را دارد. هر یک از عناصر ساختاری دارای تابعی خاص

است که با هم متفاوت‌اند؛ مثل حمام، آشپزخانه و اتاق خواب. اما در این معماری معاری هم وجود دارند که باید فقط از آن‌ها عبور کرد. پس از این معابر به‌سرعت عبور کنید تا از اتاق‌ها بهرهٔ بیشتری ببرید.

## ۸ ناامید نشدن

برای هر کاری ابتدا باید سرمایه‌گذاری کنید. برای تندخوانی بار اول هر متن لازم است به‌منظور درک مطلب، اتصالات زیادی در مغز ایجاد شوند که از ابتدا در دسترس نیستند. صبور باشید! طبیعی است اگر بار اول در خواندن متن، درک کامل از آن نداشته باشید. اما با خواندن و خواندن و ادامه دادن، کم‌کم مفاهیم نهفته در آن آشکار می‌شوند. یادمان باشد بلندخوانی، لب‌خوانی و صوت‌خوانی، از سرعت خواندن می‌کاهد.

## ۹ گزینش هوشمندانه

چشم‌ها را به‌طور ماریپیج حرکت دهید تا مهم‌ترین حقایق متن را جست‌وجو کنید. حشویات غیرضروری متن را فیلتر و فقط روی پیام‌های اصلی تمرکز کنید.

## ۱۰ مدیریت زمان

کسی که خیلی آهسته می‌خواند غالباً تمرکز ندارد و ذهنش سرگردان است. خوانندهٔ کند، به‌خاطر توقف‌ها (حدود ۵۰۰ توقف توأم با تمرکز دید) و شروع‌های مکرر و پیشرفت نامطمئن، عضلات چشم‌انش زودتر خسته می‌شود، حوصله‌اش سر می‌رود، تمرکز حواس خود را از دست می‌دهد، حضورذهنش کاهش می‌یابد و از درک کامل معنی آنچه می‌خواند بازمی‌ماند.

راهکاری مفید برای چنین افرادی آن است که فقط ۴۵ دقیقه تمرکز کنند و پشت میز و به‌صورت نشسته بخوانند، سپس ۱۵ دقیقه روی تخت دراز بکشند و اجازه دهند ذهن متن را پردازش کند و دوباره سراغ ادامهٔ خواندن متن بروند. می‌توان به‌طور متناوب هر ۱۵-۱۰ دقیقه یک وقفه داشت تا از خستگی مغز کم کرد. وقتی مغز خسته می‌شود، سرعتش کم می‌شود و به خواندن کلمه به کلمه بازمی‌گردد. با انرژی کامل، شما بیش از زمان استراحتتان کار انجام خواهید داد.

تمرین تندخوانی بهتر است صبح‌ها انجام گیرد، چون در این زمان چشم‌ها خسته نیستند و مغز کارایی بالایی دارد. حفظ مهارت تندخوانی به استمرار آن نیاز دارد ■

و استفاده از هر دو نیم‌کرهٔ راست و چپ مغز+ تقویت هوش و حافظه از راه قیاس منطقی برای ذخیره‌سازی طولانی‌مدت و یکپارچه‌سازی اطلاعات روزمره+ یادداشت‌برداری مؤثر

## ۱۰ روش تندخوانی

### ۱ تنظیم سرعت خواندن

ابتدا از متون ساده، گزارش‌های روزنامه‌ای و مطالب کم‌اهمیت با کمترین دقت در خواندن شروع کنید. سپس ابزار تشریحی (مداد، خط‌کش، مارکر و خط‌نگهدار) را در دست بگیرید و متن را به‌طور دقیق تحلیل کنید.





# کتاب و مطالعه در نگاه اهل نظر

محسن بهرامی

تمام کردن هر کتاب خوب مثل وداع با دوستی صمیمی است.  
■ **ویلیام فیدر**

کتاب وقتی کتاب است که آن را بخوانی. وگرنه مشتی کاغذ بیش نیست.  
■ **فردریش فیلیپ گرو**

جام زهر فقط یک بار می‌کشد، اما کتاب بد می‌تواند نسل‌های پی‌درپی را مسموم کند.  
■ **ویلیام مورای**

اغلب مردم کتاب خریدن را با کتاب خواندن اشتباه می‌گیرند.  
■ **باربارا تاج‌من**

تا وقتی هزینه آدماس ما بیشتر از هزینه کتاب‌هایمان باشد، از فرهنگ و تمدن خبری نیست.  
■ **البرت هوبار**

خواندن کتاب بدون اندیشه و تأمل، مثل خوردن غذا بدون هضم آن است.  
■ **ادموند بورک**

کسی که خیال می‌کند فقط با کتاب‌خواندن داناتر خواهد شد، مثل آدمی است که فکر می‌کند با پرخوری قوی‌تر می‌شود.  
■ **جرمی کولپیر**

اتاق بدون کتاب مثل بدن بدون روح است.  
■ **سیسرو**

بعضی از کتاب‌ها پیش از تولد می‌میرند و بعضی تا ابد زنده هستند.  
■ **قیصر امین‌پور**

ارزش هر کتاب بستگی به بهره‌ای دارد که از آن می‌بریم.  
■ **جیمز جویس**

آن‌هایی که می‌گویند وقت مطالعه ندارند، در واقع این‌کاره نیستند.  
■ **جولیو راگ**

کتاب‌هایی که می‌خوانیم، اگر مثل پُتک توی سرمان نزنند، به چه درد می‌خورند؟ ما به کتاب‌هایی نیاز داریم که مانند بلایی آسمانی تکان‌دهنده باشند. کتاب خوب باید مثل یک تبر، یخ‌هایی را که سطح دریای درونمان را پوشانده است، خرد کند.  
■ **فرانس کافکا**

کسی که از خواندن یک رمان خوب لذت نمی‌برد، یک تخته‌اش کم است.  
■ **جین آستین**

تلویزیون واقعاً آموزنده است. چون هر وقت کسی آن را روشن می‌کند، من به اتاق دیگر می‌روم و مشغول مطالعه کتاب می‌شوم.  
■ **گروچو مارکس**

اتاق بدون کتاب مثل بدن بدون روح است.  
■ **سیسرو**

آن کتاب زنده قرآن حکیم حکمت او لایزال است و قدیم  
■ **اقبال لاهوری**

همچو کتابی است جهان جامع احکام نهان جان تو سردفتر آن فهم کن این مسئله را  
■ **مولوی**

خواندن نتوانیش چون، چه حاصل در خانه هزارت اگر کتاب‌است  
■ **پروین اعتصامی**

در چشم خرده بینان هر نقطه صد کتاب است آن خال را به صد وجه تفسیر می‌توان کرد  
■ **صائب تبریزی**

بعضی از کتاب‌ها برای ما قصه می‌گویند تا بخوابیم و بعضی قصه می‌گویند تا بیدار شویم.  
بعضی از کتاب‌ها شاگرد اول می‌شوند و جایزه می‌گیرند. بعضی مردود می‌شوند و بعضی تجدید.

بعضی از کتاب‌ها تقلب می‌کنند. بعضی از کتاب‌ها دزدی می‌کنند.

بعضی از کتاب‌ها به پدر و مادر خود احترام می‌گذارند و بعضی حتی اسمی هم از پدر و مادر خود نمی‌برند.

بعضی از کتاب‌ها هر چه دارند از دیگران گرفته‌اند و بعضی از کتاب‌ها هر چه دارند به دیگران می‌بخشند.

بعضی از کتاب‌ها پر حرف‌اند ولی حرفی برای گفتن ندارند و بعضی ساکت و آرام‌اند ولی یک عالم حرف گفتنی در دل دارند.

بعضی از کتاب‌ها دوقلو یا چند قلو هستند.

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
بهترین جا برای آرزوی بریت یک آدم وسط دهه است. جورج بنارد شاو

# مطالعه

## يك وظیفه شغلی است

گفتوگو با يك دبیر فیزیک، به بهانه شیفتگی‌اش به مطالعه وحید پورافتخاری

«مریم دلخوش» که اکنون هفدهمین سال خدمتش را می‌گذراندمی‌گوید گاهی فرمول‌ها را روی پرده‌های رنگی کلاس می‌نوشتیم تا اگر بچه‌ها آن‌ها را فراموش کردند، به پرده‌ها نگاه کنند؛ پرده‌هایی که با هزینه شخصی تهیه می‌کردم. او برای بچه‌ها، برگه‌های امتحانی را مثل صفحات مجله، رنگی و جذاب طراحی می‌کرد. دلخوش به خاطر ابتکارات دلسوزانه‌اش، در سال ۱۳۸۴ مقام سوم جشنواره «روش‌های نوین تدریس» را در استان تهران به دست آورد. با ایشان نه به عنوان دبیر فیزیک، بلکه به عنوان يك کتابخوان حرفه‌ای به گفتوگو نشستیم.

بزرگانی چون حافظ و سعدی و مولوی، از نگاه کردن به قفسه منظم کتاب‌هایم حس خوشایندی به من دست می‌دهد. انگار همه چیز مرتب است. جالب است بدانید گاهی به کتابخانه‌های دوستانم حسودی می‌شود!

**معلم** برای شاگردانتان هم کتاب می‌بیرد؟  
يك وقت‌هایی، کتاب‌های کمک درسی و مذهبی، گاهی هم کتاب‌هایی مثل صحیفه سجادیه و نهج‌البلاغه را به بچه‌ها معرفی کرده‌ام. معرفی کتاب‌های مذهبی توسط دبیر فیزیک برای بچه‌ها لطف دیگری دارد.

**معلم** بهترین کتابی که خوانده‌اید؟  
بهترین کتابی که در عمرم دیده و خوانده‌ام «قرآن کریم» است. تأمل در طرز بیان قرآن بر نحوه بیان و تدریس من تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است.

**معلم** برای چشاندن لذت کتابخوانی به دیگران چه شیوه‌ای پیشنهاد می‌کنید؟  
من خودم خیلی‌ها را با کتاب‌های کوچک و جیبی، کتاب‌خوان کرده‌ام. باید با معرفی کتاب‌های کم‌حجم، مصور و جذاب، فرهنگ مطالعه را در نزدیکانمان ایجاد کنیم. کسی که اهل مطالعه باشد، یک روزنامه

کهنه هم که دستش برسد، می‌خواند. **خودم خیلی وقت‌ها در حین پاک کردن سبزی، محو خواندن روزنامه‌ای می‌شوم که سبزی را در آن پیچیده‌اند!**

**معلم** برای مطالعه مؤثر چه شیوه‌ای دارید؟  
اگر کتاب برای خودم باشد، با مداد زیر کلمه‌هایی خط می‌کشم یا چیزی را در حاشیه کتاب می‌نویسم. گاهی یک صفحه را چندین بار می‌خوانم. اگر هم کتاب امانت باشد، همه این کارها را روی کاغذ انجام می‌دهم. قبلاً که فرصت بیشتری داشتم، در وبلاگ شخصی‌ام راجع به کتاب‌هایی که می‌خواندم می‌نوشتیم. ■

**معلم** با چه کتاب‌هایی راحت‌ترید؟  
از لحاظ قطع، کتاب‌های جیبی را خیلی دوست دارم. روی تخت، کنار میز پذیرایی و در هر جایی از خانه‌ام چنین کتاب‌هایی پیدا می‌شوند.

**معلم** مطالعه کتاب‌های غیردرسی چه تأثیری بر تحصیلاتتان داشته است؟

مطالعات جنسی من باعث می‌شد درس‌ها را بهتر درک کنم. مثلاً مباحث مربوط به نور و اپتیک را با نگاه جامعه‌شناسانه تحلیل می‌کردم و بین آن‌ها روابطی را کشف می‌کردم. حالا هم ارتباط مباحث فیزیک را با زندگی روزمره کاملاً حس می‌کنم. راه رفتن آدم‌ها، حرکت ماشین‌ها و غیره را با قواعد فیزیک انطباق می‌دهم و از این کار لذت می‌برم.

**معلم** در مورد کتابخوانی چه توصیه‌ای به همکاران دارید؟

به‌طور کلی، مطالعه برای معلم وظیفه‌ای شغلی است. معلم باید از خیلی نکات اطلاعات کافی داشته باشد. معلم‌های موفق به غیر از مطالعه در حوزه تخصصی‌شان، به کتاب‌های دیگر هم نیاز دارند؛ برای شناخت دنیای امروز و شناخت بهتر بچه‌ها.

**معلم** کتاب‌های مورد نیازتان را معمولاً از کجا تهیه می‌کنید؟

هر سال در ایام نمایشگاه، یک‌بار برای پسرم به بخش کودکان و نوجوان می‌رویم. چندبار هم برای خودم به سالن‌های دیگر. پسرم نوروز هر سال، عیدی‌هایش را جمع می‌کند تا موقع نمایشگاه کتاب برای خودش کتاب بخرد. این کار عادت هر ساله‌اش شده است.

**معلم** از کتابخانه شخصی‌تان بگویید.

خیلی‌ها پول خرج تجملات می‌کنند، من هم برای کتابخانه‌ام خرج می‌کنم. موقع خستگی می‌توانم با مطالعه کتاب‌ها به آرامش برسم و دل‌تنگی‌هایم را با خواندن شعر برطرف کنم. هم از شاعران معاصر، هم



**معلم** از کی به مطالعه علاقه‌مند شدید؟

از کودکی خیلی کتاب می‌خواندم. خواندن کیهان بچه‌ها هم روی علاقه‌ام به کتابخوانی تأثیر مثبت داشت. کم‌کم مطالعات عمیق‌تر شد و به کتاب‌های نجوم رسیدم. همین‌ها باعث شد در دانشگاه رشته فیزیک را انتخاب کنم و امروز دبیر فیزیک باشم.

**معلم** غیر از کتاب‌های علمی، به چه موضوعاتی بیشتر علاقه دارید؟

کتاب‌هایی که ته‌مایه‌های روان‌شناسی دارند- با انگیزه شناخت بهتر بچه‌ها- البته از موضوعات دیگر هم غافل نیستم. به‌ویژه کتاب‌های ادبی.



# کتاب ۹ کباب

چگونه تنور کتابخوانی را در کلاس خود گرم نگه داریم

حبيب يوسفزاده

تصویرگر: وجید امینی

بشر هزاران سال قبل از آنکه بتواند غذاها را کنسرو کند، کنسرو کردن افکارش را یاد گرفت و توانست با يك ميخ و چکش حرفهای دلش را برای روز مبادا روی سنگ و کلوخ کنده‌کاری کند. شاید بی‌دلیل نیست که در میان پیستانداران، مغز انسان بالاتر از شکمش قرار دارد. البته در این میان استثناهایی مثل زرافه و میمون هم هستند که نباید زیاد جدی‌شان گرفت. القصة، آدم‌های مجهز به ميخ و چکش، با این اختراع عجیب، زمان را از وسط دو شقه کردند و هر چه را قبل از خودشان بود، اسمش را گذاشتند «ما قبل تاریخ»! آدم‌های مظلوم ماقبل تاریخ چون دستشان از ميخ و چکش کوتاه بود، برای همیشه آن سوی دیوار تاریخ ماندند و صدایشان هرگز به جایی نرسید! بد نیست شما هم کار هل دادن بچه‌ها به سمت کتابخوانی را با یادآوری همین نکته شروع کنید تا در مخشان فرو برود که اگر کتاب نبود، تاریخ هرگز متولد نمی‌شد.

قبل از هر چیز به یاد داشته‌باشید که کتاب بالاخره چشم و گوش بچه‌ها را باز می‌کند. چون چشم و گوش بچه‌های مردم نزد ما امانت است باید مراقب باشیم که بیش از حد باز نشوند. بنابراین کار را با کتاب‌های ملایم و متناسب با اندازه چشم و گوش بچه‌ها شروع کنید.



درست است که بچه‌ها باید اهل تحقیق بار بیایند، اما از طرفی «وقت» هم علف خرس نیست. راه‌های میان‌بُر را به آن‌ها نشان دهید. امروزه دکان‌های زیادی یافت می‌شوند که کارشان فروش انواع تحقیق و حتی پایان‌نامه است. به‌جای سرگردان کردن بچه‌ها، آن‌ها را با دلال‌های علم و تحقیق آشنا کنید.



۱ آدم‌های خوش‌بین و بدبین پرده‌بازند، اولی بچوپایا اختراع می‌کند، دومی پرنجات جوج بزرگ‌دشاو



۳

الگوسازی کنید.  
اگر کتابخوان  
نیستید، لاقلاً  
خودتان را  
کتابخوان جا بزنید  
و هر روز چند  
کتاب قطور را با  
خودتان به کلاس  
ببرید تا بچه‌ها  
بفهمند که شما  
بی‌خودی این همه  
باسواد نشده‌اید.



برای اینکه همواره الگو بمانید و خدای ناکرده فسیل نشوید، به طور گروهی در مسابقات کتابخوانی شرکت کنید. فایده کار گروهی این است که یکی از همکاران به سؤالات جواب می‌دهد و بقیه همکاران پاسخ‌های او را تأیید می‌کنند و جواب‌های ایشان ضرب در تعداد همکاران می‌شود.

۴



۵

یک مسیر مطالعاتی به بچه‌ها ارائه کنید تا معلوماتشان از پایه شکل بگیرد.



۶

یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: بهترین راه موفقیت، عمل کردن به نصیحت‌هایی است که به دیگران می‌کنیم. بد نیست گاهی نصیحت‌های خود را ضبط کنیم و موقع خواب به آن‌ها گوش کنیم.



۷

به بچه‌ها یاد بدهید در زندگی‌شان بین کتاب و کباب تعادل برقرار کنند. چرا نباید به ازای هر یخچال، یک قفسه کتاب داشته باشند و به ازای هر ده سیخ کباب نایاب، یک جلد کتاب جذاب به بدن بزنند!



Blank space with horizontal lines for writing.

راه افتاده بودم توی حاده‌ها، اول با هوایما از روی دریاچه تشنه ارومیه رد شده بودم و بعد افتاده بودم توی راه‌های سبزی که می‌رسید به شهری در لب مرز. با محسمه‌ای در وسط میدان و این شهر کوچک و مردم شیمیایی سردشت که ردش تا این میدان و این خیابان‌های اصلی شهر کشیده آن هم رسیده بود. بعد راهم از میان خیابان‌های کوچک. تمام طول شده بود به محله‌ای فقیر نشین و بعد کتابخانه‌ای کوچک. تمام طول راه برای همه توضیح داده‌بودم که چرا دارم این همه راه می‌روم تا يك کتابخانه بدون تجهیزات و معمولی را ببینم. يك هفته قبل رفته بودم به کتابخانه‌ای مجهز در مدرسه‌ای مرفه و آه از نهادم بلند شده بود که چرا هیچ‌وقت کتابخانه مدرسه‌ام آن‌طور نبود؟ حالا من بودم و محله سیدآباد اشنویه و يك کانون فرهنگی - هنری که تازه يك هفته بود کتابخانه هزار جلدی‌اش راه افتاده بود. آن هم نه به همین سادگی، که با خون دل... با کلی نامه‌نگاری و همت اهالی محله‌ای که خودشان آستین بالا زده بودند که چه؟

# فکری به حال بچه‌ها

دیدار از کتابخانه‌ای مردمی در شهر مرزی اشنویه  
تهمینة حدادی  
عکاس: مجتبی اسماعیل زاد



به بنگام سختی شونما امید گزار سید با در آب پدید نظامی



زنده یاد عبدالرحمن شرفکنندی  
متخلص به هزار (۱۳۰۰-۱۳۶۹)



شود. گفتند یک مدرس آموزش دیده شیوه‌های درست مطالعه را به بچه‌ها یاد خواهد داد و اجرای آن دو ماه طول خواهد کشید. بعد از ظهر، وقتی کتابخانه داشت تعطیل می‌شد، مدام می‌گفتند خب بچه‌ها دیگر وقت رفتن است. اما آن‌ها دل نمی‌کنندند و میلی به رفتن نداشتند. بالاخره هم حاضر نشدند کتاب‌ها را بگذارند و بروند. آن‌ها را با خود به خانه بردند. اکثراً شعر بودند. فکر کردم اگر بچه‌ها با همین سرعت تمام کتاب‌ها را بخوانند و نشود کتابخانه را به‌روز کرد، نکنند از شور و شوق خواندن بیفتند؟

موقع آمدن چشمم می‌افتد به عکسی روی دیوار.

- این عکس کیست؟

- استاد هزار. شاعر و مترجم مهابادی و همشهری محمدقاضی است. قرآن را به کردی ترجمه کرده‌است. یکی دیگر از کارهایش ترجمه شفای ابن سینا به فارسی بوده.

- چه شد که خواستید این جا را راه بیندازید؟  
- دیدیم این جا نیاز به فرهنگ‌سازی داریم و باید کار را از بچه‌ها شروع کنیم. تصمیم گرفتیم از پایین هرم شروع کنیم. خواستیم از آسیب‌های اجتماعی جلوگیری کنیم. گفتیم شاید با این کارها بشود مانع از ترک تحصیل بچه‌ها شد.

- دوست دارید چه اتفاقی بیفتد؟

- اگر جا و امکاناتمان بیشتر شود، می‌توانیم کارهای بزرگ‌تری انجام بدهیم. ■

پی‌نوشت

«انجمن حامی» یک نهاد غیر دولتی و مجری طرح «با من بخوان» است. یکی از فعالیت‌های این انجمن راه‌اندازی و تجهیز کتابخانه‌ها در مناطق محروم است.

برقرار می‌کنند. این‌طوری توانسته بودند در کتابخانه را از صبح تا غروب باز نگه دارند.

می‌گفتند انجمن در دو سال گذشته فعالیت زیادی داشته‌است. از برگزاری کلاس داستان‌نویسی و شعر برای کودکان و نوجوانان تا آموزش داستان‌نویسی، شعر و حتی ترجمه متون ادبی فارسی به کردی و کردی به فارسی. **عمر محمدی** یکی از معلمانی است که تعدادی از شاگردانش به خاطر فقر امکان ادامه تحصیل ندارند و او تصمیم گرفته‌است با کانون همکاری کند و به بچه‌ها خواندن و نوشتن به دو زبان فارسی و کردی را یاد بدهد.

و اما زن‌ها، کانون برای زن‌ها محیط آموزشی دنجی فراهم کرده‌است. اول کلاس قرآن و بعد کلاس زبان انگلیسی؛ هم‌ااش مجانی. وقتی احساس کردند به کتاب‌های بیشتری نیاز دارند، شروع کردند به نامه‌نگاری و برقراری ارتباط با نهادهای مختلف. حالا دیگر کتابخانه پا گرفته بود. کتابخانه‌ای رایگان که می‌شد در آن بچه‌های بازمانده از تحصیل را کتاب‌خوان کرد. گفتند بچه‌ها کتاب‌ها

را دوست دارند. چون اکثر آن‌ها با نظر کارشناسی تهیه‌شده‌اند و نیاز بچه‌ها در آن‌ها لحاظ شده‌است. اما در دو کتابخانه دیگر شهر با اینکه انواع و اقسام کتاب‌ها موجود است، بچه‌ها به راحتی نمی‌توانند کتاب‌های مناسب خود را پیدا کنند.

بچه‌ها مشغول مطالعه بودند. برخی کتاب‌ها کردی بودند و برخی فارسی. برایم تعریف کردند که به زودی قرار است طرح «با من بخوان» در این کانون برگزار

که فکری کنند به حال بچه‌هایی که یکی یکی مدرسه‌ها را رها می‌کنند. این‌ها را قبلاً تلفنی به من گفته بودند. برای همین آمده بودم برای دیدن کتابخانه‌ای ساده در یک اتاقک کوچک؛ فضایی پر از کودکانی که چشم‌هایشان از خوشحالی برق می‌زد.

دیدنی‌های کانون فخر رازی فقط یک میز مستطیل شکل و چند صندلی برای بچه‌ها و دو میز کوچک برای معلم‌ان و رایانه‌ای یک انجمن تهرانی نبود. حتی چند قفسه کوچک آکنده از کتاب در گوشه این مستطیل هم چنگی به دل نمی‌زد. جالب‌ترین دیدنی این کانون هم محلی‌هایی بودند که یک روز دست در دست هم داده بودند تا کاری برای محله‌شان انجام بدهند. هر کس ایده‌ای داده بود و بعد آستین‌ها را بالا زده بودند. این‌جا مثل کتابخانه مدرسه بین‌المللی تهران - که چندی قبل دیده بودم - ده هزار جلد کتاب نداشت. اما اساس محکمی داشت. می‌گفتند نرم افزاری از کتابخانه ملی گرفته‌ایم برای «رده‌بندی دیویی» اما شما زود رسیده‌اید و هنوز همه کارهای ما تمام نشده‌است. کتابدار

پسری پانزده ساله بود به اسم **حیدر پیغامی** که به خاطر محصل بودن مدام شیفتش را با دوستش **رضا فصیحی** عوض می‌کرد. لباس کردی تنش بود و زیاد حرف نمی‌زد. اعضای انجمن همه شاغل بودند و تنها بخشی از وقت خود را می‌توانستند به فعالیت‌های داوطلبانه اختصاص دهند. برای همین تصمیم گرفته بودند از بچه‌ها کمک بخواهند. هر چه باشد آن‌ها با هم سن و سال‌های خودشان بهتر ارتباط

## اگر بچه‌ها با همین سرعت تمام کتاب‌ها را بخوانند و نشود کتابخانه را به‌روز کرد، نکند از شور و شوق خواندن بیفتند؟

Blank space for writing or drawing.

## سگ

داستانی درباره ترس‌های موهوم زندگی

داوود غفارزادگان

تصویرگر: مجید صالحی

داوود غفارزادگان معلم اردبیلی است که سال‌ها در روستاها تدریس کرده و بسیاری از داستان‌هایش مرهون این دوران است. داستان سگ ماجرای يك معلم روستاست که بازرس منطقه به دیدارش می‌آید و او را هراسان می‌کند؛ غافل از آنکه خود بازرس دست‌به‌گریبان ترسی دیگر است.

از غفارزادگان داستان‌های موفق بسیاری منتشر شده است. از جمله: فال خون، فراموشان و سنگ‌اندازان غار کبود.

به خود آمد. زود در زوار دررفته مدرسه را چفت و بست کرد و رفت طرف جیب بازرس. ماشین که راه افتاد، دل آقای خدمتی تاپ‌تاپ می‌زد. بازرس مدام دنده عوض می‌کرد و چاله‌چوله‌های جاده را رد می‌کرد. کمی که سرعت گرفت، انگار خاک عالم بلند شد و از درزها ریخت تو. - امان از دست این گرد و خاک. خانه که می‌روم عیال نمی‌گذارم پا بگذارم تو. می‌گویند رخت‌هایت را

گفت: «صحيح می‌فرمایید، حقیقتش، کار شما خیلی سخت است...»

بازرس حرف خدمتی را قطع کرد، یک دسته کاغذ از میان بخشنامه‌ها جدا کرد و گفت: «این‌ها مال توست. بعد می‌خوانی. فعلاً کلاس را تعطیل کن، برویم!»

آقای خدمتی با تعجب ساعتش را نشان داد: «اما هنوز دو ساعت از وقت کلاس مانده!»

بازرس که داشت با درلق ماشین ور می‌رفت، حرف‌های خدمتی را نشنید، اما وقتی دید او هنوز دم در مدرسه ایستاده، از کوره در رفت: «برای چه ماتت برده. کلاس را تعطیل کن برویم!»

آقای خدمتی گیج شده بود و منظور بازرس را نمی‌فهمید. ناچار رفت کلاس و بچه‌ها را فرستاد خانه‌هایشان. هلهله بچه‌ها که دور شد، احساس عجیبی به آقای خدمتی دست داد. یک لحظه فکر کرد که بازرس به هیئت گرگ در آمده و او را از هم خواهد درید. وقتی در مدرسه را قفل می‌کرد، افکار درهم برهم و ناخوشایندی توی سرش چرخ می‌خورد: «نکنند کار دستم بدهد. از این مار هفت‌خط هر چه بگویی، برمی‌آید. یکدفعه می‌بینی با آدم لج می‌افتد و گزارش‌های خلاف می‌نویسد... اما من که کاری نکرده‌ام. سرم به کار خودم است. تنهایی سه پایه کلاس را اداره می‌کنم. اگر بچه‌ها درشان ضعیف است، تقصیر من نیست، بابا ننه‌شان بی‌سوادند. تازه از مدرسه هم که درمی‌آیند، یگراست می‌فرستندشان چوپانی...»

- چته این قدر لغتت می‌دهی. در گاو صندوق که نمی‌خواهی ببندی. با شنیدن صدای بازرس، خدمتی

آقای خدمتی زیر دفتر نمره را می‌نوشت که پیچ بچه‌ها کلاس را پر کرد: «بازرس، آقا اجازه بازرس...»

آقای خدمتی دستپاچه، دفتر نمره را بست، روی میز را جمع‌وجور کرد و رفت طرف پنجره. جیب لکنته بازرس ناله‌کنان از شیب خاکی جاده خودش را بالا می‌کشید و گرد و خاک‌کنان می‌آمد طرف مدرسه: «باز این لعنتی پیدایش شد...»

آقای خدمتی این حرف‌ها را توی دلش زد و کسی صدایش را نشنید. در آن روستای پرت با کلاسی سه پایه‌ای، آن قدر دردرس داشت که با بازرس لج نکند. صدایش را صاف کرد و رو به کلاس گفت: «بچه‌ها مرتب باشید!»

و مثل همیشه برای پیشباز بازرس از کلاس رفت بیرون.

بازرس از ماشین پیاده شده بود، یک سینه بخشنامه را روی دلش می‌فشرد و با نوک پا باد چرخ‌ها را امتحان می‌کرد. وقتی آقای خدمتی را دید چهره‌اش باز شد: «بدجوری زرتش در رفته. یه سربالایی که می‌آید نفسش می‌گیرد.»

آقای خدمتی برای اینکه حرفی زده باشد، با لبخندی ساختگی گفت: «شما که ماشا... وسعتان می‌رسد، یه نوش را بخريد.»

بازرس با شنیدن حرف‌های خدمتی سگرمه‌اش در هم رفت: «چی چی را وسعتان می‌رسد. تاجر که نیستم. یه صنار ده‌شاهی هم که دولت می‌دهد، کوفت این یابوی پیر می‌شود. اداره هم که کاری به این کارها ندارد. فقط گزارش بازبیدها و غیبت‌ها را می‌خواهد.»

آقای خدمتی که از حرف‌هایش پشیمان شده بود،

همان‌جا توی حیاط بکن و بیا. هر چه می‌گویم بابا دست از سر کچل ما بردار، تو گوشش نمی‌رود که نمی‌رود. حق هم دارد، آخر...

بازرس یکریز حرف می‌زد و خدمتی دل تو دلش نبود. نمی‌دانست مدرسه را برای چه دو ساعت زودتر تعطیل کرده‌اند و حالا کجا دارند می‌روند.

روی صندلی بند نمی‌شد. همان‌طور که سرش را به تأیید حرف‌های بازرس تکان می‌داد، دست برد

۱  
۲  
۳  
۴  
۵

سگت از سببی مدیترانه‌ای بی‌نورگان ده‌نبردترین جایی سید حسن حسینی





می‌لرزید: «چطور مگه؟»

- هیچی، همین طوری پرسیدم.

بازرس یک لحظه زل زد به صورت خدمتی و زد زیر خنده: «می‌خواستی چه خبر باشی، نترس جانم، چرا هول برت داشته.»  
آقای خدمتی پک محکمی به سیگار زد و عینکش را روی دماغ جابه‌جا کرد: «داره که نمی‌رویم؟»

بازرس پقی خندید: «داره؟ شاید هم رفتیم.»  
بعد پک ناشیانه‌ای به سیگار زد و با تمسخر گفت: «نترس جانم، تا منو داری غصه این چیزها را نخور. خدای ناکرده سیاسی میاسی که نیستی، خلافی هم که ازت سر نزده...»

و در حالی که از شدت خنده و سرفه کبود شده بود، ادامه داد: «نکنند تو هم یکی از آن‌ها باشی. با این عینک ته‌استکانی که به چشمت می‌زنی، این کارها خیلی بهت می‌آید.»

آقای خدمتی خیس عرق شده بود. عینکش را برداشت، گرد و خاک روی شیشه‌هایش را فوت کرد و دوباره گذاشت روی دماغش: «اختیار دارید، ما را چه به این کارها، راستش خودم هم دل خوشی از این عینک ندارم، اما خوب، از وقتی یادم می‌آید، عینکی بوده‌ام، آخه چشم‌هام خیلی...»

بازرس میان حرف‌های خدمتی دوید و با قیافه جدی گفت: «نکنند می‌خواهی بگویی عینکی به دنیا آمده‌ای... ها؟»

خدمتی از شوخی بازرس سرخ شد. ناخواسته خنده‌ای کرد و چشم

آقای خدمتی که فکر می‌کرد بازرس اشتباه کرده، با کف دست کوبید روی داشبورت: «دور بزنید! این جاده که به شهر نمی‌رود.»

بازرس پشت سر هم دنده عوض می‌کرد و می‌گازید: «نترس. جیب‌هات را خالی نمی‌کنم... بچسب به صندلی که کله‌پا نشوی.»

آقای خدمتی پاهایش را محکم کف ماشین فشار داد و در صندلی ناراحت جیب فرو رفت: «چه کار می‌خواهد بکنند؟ انگار زر خریدشم. تا وقتی معلم بود از وقت کلاس می‌زد و دنبال این و آن موس موس می‌کرد. حالا شده بازرس و...»

بازرس ناگهان ترمز زد و فرمان را پیچاند به یک جاده فرعی: «آه، حالا بیا از این سنگلاخ برو بالا.»

خدمتی که مات و مهوت مانده بود، با حالت عصبی گفت: «این راه که می‌رود خاتون کندی!»

- خُب، ما هم می‌رویم آنجا.

جیب که به سختی دست‌اندازها را رد می‌کرد، نیمه

راه سربالایی به فس فس افتاد و ایستاد.

بازرس زد به دنده کمکی، ماشین یکباره از زمین کنده شد و قارقارکنان شروع کرد به بالا خزیدن. سربالایی تند بود و قارقارک بازرس را از نفس می‌انداخت. ناچار، بازرس ماشین را زد کنار جاده و پیاده شد.

«د بیا پایین. واسه چی گرفتی نشستی؟»

خدمتی از ماشین پیاده شد، گرد و خاک روی لباسش را تکاند و نگاهی به درندشت اطراف انداخت. بازرس دو تا چوب از زیر صندلی جیب بیرون کشید و کیف کارش را که پر بود از بخشنامه و دفتر بازدید، داد دست خدمتی.

- مجبوریم بقیه راه را پیاده برویم!

و جلو افتاد.

خدمتی، لهله زنان پشت سر او راه افتاد. سربالایی که تمام شد، در پایین دره، خاتون کندی نمایان شد؛ با چند ده خانه، انبوهی دار و درخت و یک مدرسه کاهگلی که روی بلندی پشت خانه‌های ده بود، با پرچمی برافراشته بر بامش که رنگ‌هاش به زردی می‌زد و وعوی سگ‌ها که یکدفعه دره را پر کرد.

بازرس یکی از چوب‌ها را به طرف خدمتی دراز کرد و گفت: «بگیر! سگ‌های خاتون کندی از غریبه‌ها خوششان نمی‌آید. زود می‌رویم مدرسه، یک گزارش می‌نویسم و برمی‌گردیم.»

خدمتی چوب را توی مشتش فشرد و گفت: «برای همین منو همراه خودت آوردی!»

بازرس حرف‌های خدمتی را نشنیده گرفت و با شانه‌های افتاده سرازیر شد توی دره.

دوخت به جاده.

بازرس که از گوشه چشم نگاهش می‌کرد، گفت: «به دل نگیر، شوخی کردم.»

خدمتی هر لحظه بیشتر به بازرس مشکوک می‌شد؛ با صدای ضعیفی گفت: «اختیار دارید!»

به جاده اصلی که رسیدند، بازرس نفسش را بیرون داد: «شکر خدا، از دست چاله چوله‌ها راحت شدیم.»  
و فرمان را چرخاند به طرف چپ.

به جیبش و سیگاری گیراند. بازرس با اینکه سیگاری نبود، دو انگشتش را جلوی صورت او قیچی کرد: «معرفتت کجا رفته آقای خدمتی!»

آقای خدمتی که از کارش سخت شرمند شده بود، پاکت سیگار را درآورد و به بازرس تعارف کرد. بازرس سیگاری برداشت. خدمتی سیگار را روشن کرد و پرسید: «راستی، خبریه که مدرسه را زودتر تعطیل کردیم.»

بازرس از دود سیگار به سرفه افتاده بود و شانه‌هایش





# گمشده‌های ما در وبلاگ‌های معلمان

لیلا جمالی‌عالم |

دنبال روش ساخت کاردستی‌های ساده و زیبا هستید؟ می‌خواهید فضا سازی مناسب و تازه‌ای برای کلاس درس خود داشته باشید؟ شعر و داستان مناسب برای دانش‌آموزانتان می‌خواهید یا بازی و سرگرمی‌های تازه برای اردوها؟

همه این مطالب به‌روز و با بهترین شیوه و کیفیت در این وبلاگ وجود دارد. مطالبی که یا از تجربیات شخصی و کم‌نظیر خود معلم در کلاس درس بچه‌های بندر دیر سرچشمه گرفته یا یک معلم باسلیقه، با وسواس و تیزبینی خاص خودش، آن‌ها را از سایت‌ها و صفحات اینترنتی گردآورده‌است. البته به سبب اینکه خانم معلم خوش‌ذوق و با حوصله ما خودش در پایه دوم دبستان تدریس می‌کند، مطالب آموزشی وبلاگ هم عموماً به این پایه تحصیلی مربوطند، اما شیوه‌های ارائه مطالب به قدری جذاب است که می‌توان صرف‌نظر از محتوا، از روش‌های تدریس این وبلاگ برای پایه‌های دیگر تحصیلی نمونه‌برداری کرد. ضمن اینکه بقیه مطالب که در صفحه نخست به لحاظ محتوایی به شکل بسیار خوبی دسته‌بندی شده‌اند، در سایر پایه‌های دبستان کاربرد دارند.

وبلاگ‌های خواندنی معلمان که گاهی حرف‌ها و تصویرهای وبلاگ‌هایشان همان گمشده‌های ماست.

## کودکان بندر دیر

[www.bandarstudents.blogfa.com](http://www.bandarstudents.blogfa.com)

«من یک آموزگارم. این خانه را برای کودکان بندر زیبایم دیر و تمامی کودکان ایران زمین ساخته‌ام تا شاید از این طریق کودکی‌های جبران‌نشده خودم را به تماشا بنشینم...». این معرفی را خانم معلم صورتی ما که نام واقعی‌اش **فاطمه رسولی** است و کارشناس آموزش ابتدایی می‌باشد، در صفحه نخست وبلاگش نوشته‌است.

خانم رسولی متولد بندر دیر در استان بوشهر و اکنون آموزگار کودکان دبستان آیت‌الله سعیدی همان شهر است.

شما به دنبال چه مطالبی هستید؟ آیا فعالیت‌های آموزشی تازه و متنوع برای کلاس درستان می‌خواهید؟ طریقه انجام آزمایش‌های علمی جذاب و ساده را جست‌وجو می‌کنید؟ طرز تهیه چک‌لیست‌های درسی را می‌خواهید؟ برای کلاس هنر یا مناسبت‌های مختلف و ساعات تفریح بچه‌ها

## کمی درباره وبلاگ‌نویسی

در دنیای اینترنت، وبلاگ‌نویسی از فعالیت‌های پرطرفداری است که تقریباً هر کاربر اینترنتی قادر به انجام آن است. چون هم ایجاد وبلاگ رایگان است و هم راه‌اندازی و استفاده از آن بسیار آسان. همین باعث شده‌است امروزه صدها میلیون نفر از مردم دنیا از تمام سنین و طبقات اجتماعی، افکار، عقاید و احساسات خود را به شکل نوشته، طرح یا عکس، از طریق وبلاگ‌های فردی یا گروهی در معرض دید همه ساکنان این دهکده جهانی قرار دهند.

یکی از کاربری‌های رایج و پرطرفدار این صفحات اینترنتی، اطلاع‌رسانی و آموزش از طریق آن‌هاست که باعث می‌شود معلم‌ها از مخاطبان و هواداران خاص آن‌ها باشند؛ معلم‌هایی که خود وبلاگ می‌نویسند یا آن‌هایی که وبلاگ‌ها را می‌خوانند و از این راه برای تبادل اندیشه و دانش خود با دانش‌آموزان و همکارانشان استفاده می‌کنند. معلم‌های خوش‌ذوقی که دانسته‌ها و تجربه‌شان را لای زروق هنر و ادبیات می‌پیچند و با سخاوت و مهربانی به همه هدیه می‌کنند.

از این شماره کوشیده‌ایم پلی شویم بین شما و

۱ زنگ آفرینت خداوند پاک  
۲ پس ای بنده افتادگی کن چو خاک سعیدی  
۳  
۴  
۵



در این سایت قرار نیست یک نفر بنویسد و بقیه شنونده باشند، کاملاً برعکس، در این مجموعه «مشارکت» محور است و هر معلمی حرفی برای گفتن می‌آورد؛ یک تجربه تدریس یا مقاله‌ای بین المللی، یک پیشنهاد یا ایده‌ای نو و هر چیزی که به ما دانشی اضافه کند. حتی خانواده‌ها هم می‌توانند مشکلات خود را در آنجا بیان کنند. سایت معلمان حرفه‌ای، برنامه‌های متنوعی برای توسعه و پیشرفت فکری و مهارتی جامعه فرهنگی کشور دارد؛ مصاحبه، برنامه رادیویی، همایش‌های مجازی و... ولی اساس همه این برنامه‌ها «مشارکت» است. به خاطر داشته باشیم، اگر خواهان پیشرفت و درک جایگاه اجتماعی معلم هستیم، باید با «مشارکت» و «مطالعه» به جامعه ثابت کنیم که معلمی شغلی «حرفه‌ای» است و در آن صورت است که ما معلمان، جایگاه واقعی خود را خواهیم یافت. این امر فقط با «ما» شدن ممکن می‌شود.

تضادی است که بین نام و محتوای این وبلاگ وجود دارد که قطعاً از ذوق سرشار نویسنده و قریحه شاعری‌اش تراوش کرده‌است (که البته اشعار و قطعه‌های ادبی ایشان را هم می‌توانید در وبلاگشان بخوانید). چون مطالب وبلاگ کاملاً به‌روز است، بیشتر به‌نظر می‌رسد که معلم ما که در استان خراسان، خود مدرس دوره‌های آموزش خانواده هم هست و با انتخاب نام معلم روستا به نوعی شکسته‌نفسی کرده است. وبلاگ ایشان لبریز از نوشته‌هایی است که در هر زمینه‌ای به‌ویژه سلامت، موضوعات مذهبی، سلامت روان و قوانین شهروندی، اطلاعات مفید و مؤثری به خواننده می‌دهد. خاطراتی هم که باعنوان هر هفته یک خاطره در وبلاگ نوشته شده‌اند، از فیلتر ذهن معلمی با تجربه برگزیده و ویرایش شده‌اند.

### معلمان حرفه‌ای

[www.moalleman.ir](http://www.moalleman.ir)

سایت معلمان حرفه‌ای، به منظور ایجاد محیطی برای هم اندیشی، هم افزایی و افزایش توانایی‌های علمی معلمان و فرهنگیان کشور ایجاد شده است.

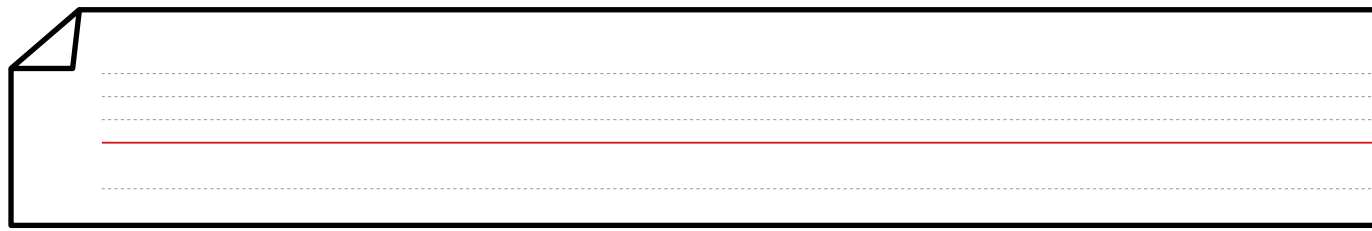
این وبلاگ چهارساله یک مجله اینترنتی مجزا به نام «تازک» هم برای مخاطبانش راه انداخته‌است که خانم معلم در وبلاگش آن را «نشریه اینترنتی زندگی کودک» نامیده است. نشانی الکترونیکی آن مجله را در وبلاگ ببینید.

### معلم روستا

[www.moallemroosta.blogfa.com](http://www.moallemroosta.blogfa.com)

«این وبلاگ علمی، فرهنگی و آموزشی است و با موضوعات سیاسی، اقتصادی و... کاری ندارد. از هجویات و بی‌پرده‌گویی به دور است. سعی می‌کند مطالب مفید و ارزنده در اختیارتان بگذارد و شما را با زندگی و اخلاقیات و روحیات و سخت‌کوشی‌های دانش‌آموزان و معلمان روستایی آشنا کند. نویسنده وبلاگ معلمی است که بیش از بیست‌وپنج سال است در روستا خدمت می‌کند و به دانش‌آموزان روستایی عشق می‌ورزد و به این خدمت افتخار می‌کند. یاقق، معلم روستا».

به‌نظرم معرفی آقای علی‌اکبر خاموشی از وبلاگش از هر تعریفی کامل‌تر و گویاتر است. اما نکته بسیار چشمگیر وبلاگ معلم روستا، استفاده از صنعت





## سکته ملیح

سعید بیابانکی

شاعری از شدت شیرین‌زبانی سکته کرد  
تاجری در حجره از شوق گرانی سکته کرد

او که بردندش سر شب شاعری مشهور بود  
نصف شب گفتند بیماری روانی سکته کرد

فیلم را قیچی به دستان از سر و از ته زدند  
«دختر بیچاره با کفش کتانی» سکته کرد

دید آمار فروش سی‌دی «عصار» را  
ناگهان بانکی برآمد «اصفهانی» سکته کرد!

در میدان جهانی بس که مادر مرده باخت  
تا به او دادند جام قهرمانی سکته کرد

شعر نافهمان برایش بس که سوت و کف زدند  
شاعر بیچاره در اوج جوانی سکته کرد

پنج ساعت شعرهای دیگران را گوش داد  
دلبر ما صاف وقت شعرخوانی سکته کرد

خط اول دوم این جام را لاجرعه خورد  
چون مهاجم بود در خط میانی سکته کرد

تا خبر دادند دکان خودت آتش گرفت  
ناگهان راننده آتش‌نشانی سکته کرد

بیست سالی انجمن رفت او ولی شاعر نشد  
تا به او گفتند مولانای ثانی سکته کرد

گیر یک امضای کوچک بود استخدام من  
نوبتم بود و رئیس بایگانی سکته کرد

بعد مرگم کاش بنویسند با فونت درشت  
شاعری از شدت شیرین‌زبانی سکته کرد!



## ایستگاه شعر امروز

امهدی فرج‌اللهی

### تمام جنگل

از خجالت داشت آب می‌شد  
غریبی می‌کرد  
خجالتش که ریخت  
نشست  
و تمام جنگل را در آغوش گرفت  
برف

### بن بست

هیچ خیابانی بن‌بستی یکطرفه نیست  
هیچ خیابان یکطرفه‌ای بن‌بست نیست  
زندگی خیابانی یکطرفه است  
پس بن‌بست نیست  
راه بازگشتی نیست  
اما می‌توانی بایستی و دوباره شروع کنی

### آنگاه

یک روز وقت هست حوصله نیست  
روزی دیگر حوصله هست وقت نیست  
گاهی هم وقت هست هم حوصله، اما  
آنگاه خودم نیستم



## چار در چار

سعید بیابانکی

ای خوش آن شعر بد که در دل شب  
گیر یک دستگاه چاپ افتد  
بشود ناشیانه دست به دست  
دست خواننده‌های پاپ افتد...!

\*

هم وعده کنار چشمه‌ای روشن داد  
هم قول درست زندگی کردن داد  
هم گفت بیا کنار آن کاج بلند  
آن روز که وعده سر خرمن داد!

\*

هستی به بریدن گلوبی بند است  
مستی به شکستن سبویی بند است  
گیسو مفشان توبه ما را مشکن  
چون توبه عاشقان به مویی بند است...

\*

خریدی تازه کردم ماجرا شد  
نفهمیدم چرا محشر به پا شد  
خریدم یک عدد شلوار تک بود  
رسیدم خانه شلوارم دو تا شد...!

یک عمل درست بهتر از هزار نصیحت است. دکتر حسابی



# زنگ بپزند

م. مرزا  
تصویرگر: مجید صالحی

گردي زمين  
تمامی خداحافظی‌ها را  
به سلام ختم می‌کند

از روی پل عابر پیاده  
عرض خیابان را  
به طول عمرم اضافه می‌کنم

کمر بندایمینی  
دست‌وپای مرگ را می‌بندد  
سرعت‌گیر  
رانندهٔ عجول را دست می‌اندازد

دست‌انداز  
به سرعت اتومبیل گیر می‌دهد

کاش عزرائیل هم  
مثل آمبولانس  
در ترافیک گیر افتاده بود



## سهم ما

ناصر فیض

سهم ما را بده از آب حیات ای ساقی  
کشت ما را نمک آب قنات ای ساقی

گفته بودی که فقط با تو بیامیزم و بس!  
پس بفرما که کنم با همه کات ای ساقی

بس که بر سینه زدم سنگ تورا در همه عصر  
شده‌ام مظهر رمی جمرات ای ساقی

بر دل‌م بار گناهی است به سنگینی کوه  
با چه رویی بروم روی صراط ای ساقی!

بر من از خط فرودینه فراتر می‌پسند!  
سیناتم شده بیش از حسنات ای ساقی!

مفتی و شیخ و عسس خوب پی کار هم‌اند!  
چشم بد دور ز جمع حضرات ای ساقی

شاهد و مطرب و می جمله مهیاست ولی  
دارد این هر سه برایم خطرات ای ساقی

تا که با جوهر می رفع خماری بکنم  
خم بی‌اور که مرا نیست دوات ای ساقی

بنشین بر سر جای خود و کم عشوه بریز  
که بعید است ز تو این حرکات ای ساقی!



# زیر پوست سلول

تدریس زیست‌شناسی با اجرای نمایش

الناز قلی‌زاده

عکاس: غلامرضا بهرامی

بهترین راه ماندگاری يك مفهوم در ذهن، انگیزش هیجانی یادگیرندگان است. هیجانی آمیخته با خلاقیت و فرصت کشف. در این جا بچه‌ها نقش کوچکترین جزء وجودشان را بازی می‌کنند تا این گل اعجاب‌انگیز را بهتر بشناسند.

## قبل از اجرا باید...

ابتدا معلم هفت بازیگر اصلی را از میان دانش‌آموزان انتخاب می‌کند و عملکردشان را توضیح می‌دهد. بعد از آن‌ها می‌خواهد ابزار اجرا را آماده و با هم کمی تمرین کنند تا هماهنگ باشند. در این مرحله، دانش‌آموزان را در جریان ترتیب عملکرد سلول می‌گذارد.

**نام نمایش:** زیر پوست سلول  
**موضوع درس:** ساختمان سلول  
**مکان اجرا:** حیاط مدرسه (در صورت محدودیت فضای داخل کلاس)  
**کارگردان - معلم:** معلم زیست‌شناسی  
**بازیگران:** همه دانش‌آموزان کلاس  
هفت نقش اصلی به ترتیب اجرا: هسته، ریبوزوم، شبکه آندوپلاسمی، جسم گلژی، میتوکندری، لیزوزوم، واکوئل بقیه بچه‌های کلاس هم تماشاگر و ایفا کننده نقش غشا هستند.  
**ابزار صحنه و گریم:** مدل‌هایی که مانند شکل زیر، با یونولیت و رنگ تهیه شده‌اند.

## تکرار درس‌ها معلم را خسته می‌کند

روزمرگی ما را تهدید می‌کند. گاهی پیش می‌آید وارد چرخه یکنواخت زندگی شویم و تفاوتی میان دیروز و امروزمان وجود نداشته باشد.

این خطر در محیط کار معلمان در کمین آن‌ها نشسته است. زیرا یک میحث درسی را در چندین کلاس تدریس می‌کنند و این تکرار معمولاً کسل‌کننده می‌شود. هنگام تدریس، معلم در برابر چندین شاگرد قرار می‌گیرد، در حالی که فقط می‌داند آن زنگ دقیقاً چگونه پیش خواهد رفت. در این شرایط، توجه به معلم و درس تنها کمکی است که دانش‌آموزان می‌توانند بکنند تا درس برایشان تفهیم شود.

ما در کلاس‌هایمان به یک نظام تقسیم کار به شیوه تئاتر آموزشی نیازمندیم تا کارها میان معلم و شاگرد تقسیم و فضایی زنده برای یادگیری بچه‌ها مهیا شود. این بار می‌خواهیم از اجرای نمایش در زنگ زیست‌شناسی سخن بگوییم. هدف درس

زیست‌شناسی و اجرای تئاتر به نمایش گذاشتن حیات و زندگی است.





### پیشنهاد نحوه اجرا

در حیاط مدرسه، تماشاگران - که در واقع همان غشا هستند- دایره‌ای را تشکیل می‌دهند. هفت نقش اصلی داخل این دایره قرار می‌گیرند. بازیگر نقش هسته در مرکز دایره قرار می‌گیرد و با کنترلی که در دست دارد، به نقش‌های دیگر فرمان می‌دهد. او می‌گوید که هر جزئی چه کاری باید بکند. همچنین، هر نقشی می‌تواند در حین اجرا عملکردش در سلول را به‌طور مختصر بیان کند. مثلاً: «نقش من در سلول...». بازیگران می‌توانند به‌صورت ایمایی و بی‌کلام نیز نقش خود را بیان کنند.

بازیگر ریبوزوم نواری از سوسیس و ماسیس (که از قبل ساخته است) بر دوش دارد و یک تکه گوشت هم زیر بغلش است. او با نظارت هسته، این مواد پروتئینی را به‌تدریج به شبکه آندوپلاسمی می‌دهد.

بازیگر نقش شبکه آندوپلاسمی در مقابل هسته می‌ایستد و تحت نظارت اوست. یک تور ماهی‌گیری یا کیسه توری از گردن او آویزان است که مواد غذایی تولید خودش یا تولید شده توسط ریبوزوم در آن قرار دارد. آندوپلاسم این مواد را به جسم گلژی می‌دهد.

جسم گلژی مواد غذایی را از شبکه آندوپلاسمی می‌گیرد و در مشما یا پاکتی می‌گذارد و بسته‌بندی می‌کند.

میتوکندری با دادن مواد انرژی‌زا مثل شکلات و نوشابه به اجزاء انرژی آن‌ها را تأمین می‌کند و با کپسول اکسیژنی که از قبل ساخته است، نقش تنفس سلولی خود را به نمایش می‌گذارد.

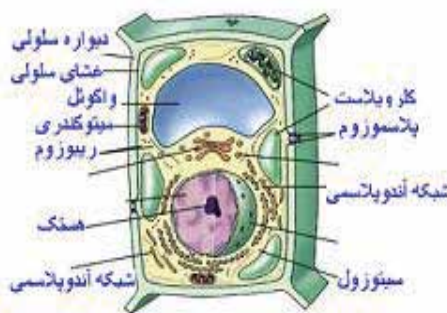
لیوزوم می‌تواند کیسه زباله تمیزی را در دست بگیرد و مواد به درد نخور داخل فضای سلول را در آن بریزد. در انتها این کیسه را می‌بندد و با فرمان هسته به یکی از تماشاگران می‌دهد تا مواد زائد را از سلول دفع کنند. با این عمل نقش غشا هم تعریف می‌شود.

بازیگر نقش واکوئل نیز مشمایی رنگی یا بی‌رنگ به لباسش آویزان می‌کند که در آن آب است. روی این مشما می‌تواند واژه انباری را بنویسد.

### توجه

همه هفت نقش اصلی نباید هم‌زمان نقش خود را بازی کنند. هسته، ریبوزوم، شبکه آندوپلاسمی و جسم گلژی در ادامه یکدیگر و با فرمان هسته بازی می‌کنند. اما لیوزوم، میتوکندری و واکوئل هر کدام با کنترل هسته نقش خود را اجرا می‌کند و با کنترل هسته بی‌حرکت و خاموش می‌شود.

هر دانش‌آموزی پر از استعداد و خلاقیت است. به او فرصت‌دهیم خودش در آموزش مشارکت کند.



### تئاتر آموزشی

وقتی از تئاتر صحبت می‌شود، اکثر آدم‌ها یاد سالن‌های بزرگ شهر می‌افتند و فکر می‌کنند با فضایی فاخر مواجه هستند. شاید بعضی‌ها یاد تئاترهای عروسکی و خیابانی نیز بیفتند. اما در سال‌های اخیر، تئاتری به‌نام تئاتر کاربردی مطرح شده است؛ تئاتری که همه قشرهای جامعه در صحنه آن جا می‌شوند و در زندگی مردم جاری است. یکی از حوزه‌هایی که این تئاتر به آن می‌پردازد، «تئاتر آموزشی» است. در کشور خودمان نیز متخصصان تئاتر کاربردی روی این نوع تئاتر پژوهش و فعالیت می‌کنند.



با تشکر از کارشناسان محترم:

۱. داوود کیانیان (استاد تئاتر)

۲. سپیده شهیدی (دبیر زیست‌شناسی)

بی‌نوشت

۱. از زیرمجموعه‌های تئاتر کاربردی، تئاتر برای آموزشگری، تئاتر برای کودکان و تئاتر قانون‌گذار هستند.



# زندگی دوباره

نکته‌هایی کاربردی درباره خاطره‌نویسی

سید حسین حسینی نژاد  
مدیر مسئول و سردبیر نشریه انشا و نویسندگی،  
عضو شورای کارشناسی مجله رشد معلم  
تصویرگر: مجید صالحی

## نشانی بوی سیب

حسین تاران

ناحیه ۲ زنجان

زمانی که دعوت نامه من به سرزمین عشق و عطش و عاشورا امضا شد، خواستم مسافرتی به سفرنامه تبدیل شود، برای همین قلم بهترین هم‌سفرم شد. می دانستم که عاشورا روایتی است که چون تقویم در دفتر روزگار ورق خورده و سال به سال نو شده است. بنابراین باید برای شروع جشنواره نگاه در بهشت تماشا و فرصت چشم گرداندن و یافتن او آماده می شدم.

## مدرسه اول

سیدمحمد میرموسوی/ شهرستان گرگان

مدرسه با بنای آجری رطوبت کشیده و حلب‌های زنگ زده، کنار مرتع پهناوری قد برافراشته بود و در و پیکر نداشت. مانند پیرزنی آفتاب نشین، دست‌ها و قوزک پاهایش را در سینه‌اش جمع کرده و به گوشه‌ای خیره شده بود. تکان خوردن پرچم رنگ و رو رفته وسط حیاط نشان می‌داد که این‌جا مدرسه است.

## درس ریاضی

هادی دهقان / شهرستان کرمان (کلباف)

همه دانش آموزان و معلمان شنیده‌اند که ریاضیات درس شیرینی است. پدر بزرگ و مادر بزرگ‌های کم سواد یا حتی بی سواد نیز این جمله را شنیده‌اند! از طرف دیگر، بسیاری از دانش آموزان اولین اظهار نظرشان درباره درس ریاضی، سخت بودن آن است.

## بهترین هدیه

سیده رقیه سیندی جربندی / شهرستان نکا

چند سالی است که به لطف خدا و با الهام از متون

خاطره به آن مربوط است می‌شوند، گیرایی لازم را ندارند. فرض کنید می‌خواهید خاطره دیر رسیدن به محیط کارتان و اتفاقات بعدی‌اش را بنویسید. اگر راجع به اهمیت به موقع رسیدن حرف بزنید و نصیحت کنید که نباید به محل کار دیر رسید، در همان اول کار مخاطب را از دست می‌دهید. اما اگر این‌طور شروع کنید: هم‌ماش نگاهم به ساعت بود، خدا خدا می‌کردم این بار زود برسم. قیافه معاون را تجسم می‌کردم که ...

یا این‌طور: تازه متوجه شدم که به جای امروز، اشتباهی وسایل و برنامه فردا را برداشته‌ام. مانده بودم برگردم یا به راه خودم ادامه دهم. فکر اینکه باید دوباره قیافه معاون را تحمل کنم، ...

همین که پا را از در خانه بیرون گذاشتم، تلفن زنگ زد. می‌خواستم برگردم تا ببینم چه کسی زنگ زده است، یادم افتاد که دوباره دیر خواهیم رسید. توجه داشته باشید هر شروعی ادامه خاص خودش را دارد. **شروع‌های بی حال کلمات بی‌رمقی را به دنبال می‌کشد و شروع‌های جاندار کلمات پر انرژی را فرامی‌خوانند.** به هر حال، شما باید بتوانید با یک شروع خوب و استفاده از کلمات گرم و پر تحرک خواننده را همراه خود نگه دارید.

در اینجا برای نمونه از خاطراتی که خود شما معلمان به دفتر مجله رشد معلم فرستاده‌اید، مثال می‌آوریم. به شروع این خاطرات توجه کنید. کدام یک از این شروع‌ها را بیشتر می‌پسندید؟ فکر کنید آیا انتخاب شما به خاطر قلابی نیست که نویسنده در آغاز نوشته ایجاد کرده است؟

## نماز در روز بارانی

مهناز سبطوت

هر روز یکی از همکاران برای اقامه نماز جماعت در مدرسه می‌ماند و همراه بچه‌ها نماز می‌خواند. آن روز نوبت من بود پس از اقامه نماز و رفتن امام جماعت، بچه‌ها را بدرقه کردم و از سالن مدرسه خارج شدم. تازه متوجه شدم که به شدت باران می‌بارد.

## قلاب‌هایتان را محکم کنید

در شماره اول به این موضوع اشاره کردیم که اگر هر معلم سالی یک خاطره بنویسد، گنجینه‌ای از تجربیات ارزشمند فراهم می‌شود که هم برنامه ریزان آموزشی می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند و هم برخی از آن‌ها را می‌توان به فیلم و داستان تبدیل کرد.

این خاطرات تاریخ فرهنگ هر دوره را نشان می‌دهند. به علاوه، وقتی معلم خاطره آموزشی خود را می‌نویسد، گویی یک بار دیگر آن تجربه را تکرار می‌کند. به قول بودلر، **وقتی خاطره ای را می‌نویسم، گویی دوبار زندگی می‌کنم؛ یکی وقتی اتفاق افتاده است و دوم زمانی که آن‌را باز نویسی می‌کنم.**

در دومین شماره، به این نکته پرداختیم که در موقع نوشتن ابتدا با قلابتان بنویسید. هرگز نوشته‌تان را همان موقع نوشتن اصلاح نکنید. بعد از اینکه مدتی از نوشتن خاطره یا هر نوع نوشته‌ای که در دست دارید گذشت، برگردید و آن‌را با مغزتان ویرایش کنید. همچنین گفتیم، یکی از ایرادهایی که نوشتن ما را به تعویق می‌اندازد هم‌زمانی آن با ویرایش است. اگر بگذاریم مطلب یا خاطره‌ای که نوشته‌ایم مدتی بماند و به اصطلاح دم بکشد یا یخ ببندد، فرصت خوبی ایجاد می‌شود تا اشکالات و به‌ویژه دست‌اندازه‌های آن‌را پیدا کنیم و برطرف سازیم.

در این شماره، به چند نکته کلیدی دیگر برای نوشتن خاطره اشاره می‌کنیم:

## ۱. شروع خاطره

سعی کنید شروع دلچسبی برای خاطره خود پیدا کنید. خیلی‌ها اول نوشته‌ای را می‌خوانند و اگر گیرایی داشته باشد ادامه می‌دهند. **می‌گویند شروع نوشته به قلابی می‌ماند که مخاطب را به دام می‌اندازد و او را پای مطلب نگه می‌دارد.** چنانچه دست‌اندازه‌های آن را هم گرفته باشید، خواننده مطلب را تا آخر ادامه خواهد داد.

معمولاً شروع‌هایی که هیچ ربطی به اصل خاطره ندارند و بیشتر وارد موعظه و اهمیت موضوعی که

سعادت بخش قرآن کریم، توفیق پیدا کردم تا دختر یتیمی به نام آرزو را تحت اکرام خود درآورم. علاوه بر مبلغی وجه نقد که پایان هرماه به حساب آرزو واریزمی کنم، به مناسبت‌های گوناگون هم برایش کادو می‌فرستم مثلاً در شروع سال تحصیلی، عید سعید غدیر، عید نوروز و...

## اولین نماز

### خدیجه قربانلو/ زنجان

او دخترپدیری همچون حاج داوود بود که خودساختگی و شیفته حق شدن را از پدر به ارث برده بود. زهرا را می‌گویم. از صندوقچه چوبی مادر بزرگش، پارچه زیبایی هدیه گرفته بود که گل‌های زرد و قشنگی داشت. او امسال ۹ ساله می‌شد و قرار بود جشن تکلیف او و دوستانش با حضور پدر و مادرها در مدرسه برگزار شود.

## امید

دوره کاردانی را با عشق و علاقه و امید فراوان تمام کرده و در جاده بی انتهای امید منتظر شروع کارش بود؛ کاری که به جان مرده عاشق روح می‌بخشد.

طبق پرس و جوها و اطلاعات قبلی، قرار بود روز ۲۳ مرداد ۱۳۷۱ سازمان‌بندی منطقه سلطانیه شروع شود.

## ۲. عنوان خاطره

بیشتر خاطراتی که تاکنون دیده‌ام، عنوانشان بیان‌گر موضوع آن‌هاست.

اینکه شما بدانید درباره چه

موضوعی خاطره می‌خوانید، کمی از اشتیاقاتان برای خواندن کم می‌شود. عنوان هم مثل شروع باید با قلابی خواننده را شکار کند. یک بار دیگر به عنوان خاطرات بالا نگاه کنید. کدامش برای شما تازگی دارد؟ در واقع کدام شما را به سمت خواندن ادامه خاطره می‌کشاند. شاید شما هم با من هم نظر باشید که مدرسه اول، اولین نماز، بهترین هدیه،

درس ریاضی و نماز در روز بارانی، بیان‌کننده موضوع خاطرات هستند. با چنین عنوانی، نویسنده در اولین گام تعدادی از مخاطبانش را از دست می‌دهد. البته شاید نشانی بوی سیب کمی تازگی داشته باشد، اما به خاطر شروعش، مخاطبش را از دست می‌دهد. عنوان، قلاب اول به شمار می‌آید. اگر قوی عمل کنید، مخاطب را به سمت خواندن شروع می‌کشاند. تازه در شروع است که تجربه می‌کنید آیا می‌توانید مخاطب را نگه دارید یا او شما را رها می‌کند و صید دیگری می‌شود؟

بنابراین، هم عنوان و هم شروع خاطره را در دو سه سطر اول جدی بگیرید. خاطره شما مثل غذای تازه‌ای است که خواننده می‌خواهد آن را امتحان کند. اگر خوشمزه و گیرا باشد، ادامه می‌دهد و گرنه آن را رها و غذای بعدی را آزمایش می‌کند. این فرصت را از دست ندهید. نه عنوان را بیهوده خرج کنید نه شروع را به پند و نصیحت و اهمیت موضوع خاطره اختصاص دهید.

مثل شماره قبل، یک خاطره را با هم می‌خوانیم. دوست داشتیم جا بیشتر بود و همه خاطرات رسیده را می‌آوردیم. این خاطره را هم به دلیل کوتاه‌تر بودنش انتخاب کردیم. کاش همکاران به این نکته توجه کنند که در حداقل کلمات، حداکثر منظور خودشان را برسانند نه برعکس آن. به نظر شما این خاطره چقدر می‌توانست کوتاه‌تر شود، بی آنکه به محتوایش آسیبی برسد؟

در شماره بعدی به موج نویسی بیشتر می‌پردازیم. خوشحال می‌شویم که شما یا نویسنده محترم این خاطره، آن را حداکثر در ۳۰۰ کلمه بازنویسی کند و برای دفتر مجله بفرستد. فراموش نکنیم که کوتاه‌نویسی نیز یکی دیگر از قلاب‌هایی است که تا پایان مطلب، خواننده را در دام نویسنده نگه می‌دارد. **صیاد خوبی باشیم: کوتاه بنویسیم، شروع خوبی را فراهم آوریم و عنوان چندان آشکاری برای خاطره‌مان انتخاب نکنیم.**

## ترکه انار یادش فراموش!

سیدمحمد فاطمی / آموزگار منطقه جرقویه  
علیای اصفهان

سال ۱۳۶۴ شاگرد کلاس چهارم دبستان بودم. معلمی داشتیم که هم فامیل بودیم. البته خویش‌و‌قوم نبودیم و او از جای دیگری بود. از کمالاتش! این بود که از تنبیه دانش‌آموزان کوتاهی نمی‌کرد و از کمالات خود اینکه دانش‌آموزی بودم مظلوم و سر به زیر، منضبط و حرف گوش کن.

از شانس بد، این معلم از من خوشش نمی‌آمد و

مرتب تنبیه می‌کرد. بچه‌ها همیشه قبل از آمدن معلم، ترکه اناری را که او برای تنبیه در کلاس می‌گذاشت از پنجره بیرون می‌انداختند، ولی معلم به محض آمدن به کلاس و شروع پرسش کلاسی ترکه‌ای جدید سفارش می‌داد. روزی برای فرار از تنبیه هر روزه فکری به نظرم رسید. تصمیم گرفتم برای فرار از تنبیه درس تاریخ که بعد از ظهر داشتیم و من نخوانده بودم، حیل‌های به کار ببرم. ظهر که به خانه برگشتم، گفتم دلم درد می‌کند و نمی‌توانم به مدرسه بروم. خدا مادرم را بیمارزد، خیلی ناراحت شد. از بس که دلسوز بود گفت: «باید به بهداری پیش دکتر برویم.»

من هم که از دکتر، دوا و آمپول وحشت داشتم. بنابراین از من انکار و از مادرم اصرار.

در نهایت با اصرار مادرم و موتور برادرم، سه نفری پیش دکتر رفتیم. بعد از معاینه، مرا روی تخت خواباندند. چشمتان روز بد نبیند، پایم را محکم گرفتند و من با گریه و زاری آمپولی را نوش جان کردم. چون می‌خواستیم از بهداری و دکتر خلاصی پیدا کنیم، گفتم حالم خوب شده است و می‌خواهم به خانه بروم.

سوار موتور شدیم. بین راه مادرم از من پرسید که حالت خوب شده است یا نه، و چون گفتم بله، او به برادرم گفت: «هنوز وقت داریم. بیا او را به مدرسه ببریم تا از درش عقب نیفتد!»

به مدرسه که رسیدیم، تازه نماز جماعت ظهر و عصر تمام شده بود و دانش‌آموزان داشتند به کلاس می‌رفتند. وقتی وارد کلاس شدم، اولین نفری که معلم برای جواب دادن درس صدایش کرد، من بودم. با اکراه و ناراحتی پای تخته سیاه حاضر شدم. بعد از چند سؤال که جوابشان را کامل بلد نبودم، ترکه انار را برداشت و آن قدر بر کف دست‌هایم زد که صدای گریه و زاری‌ام کلاس را پر کرد. البته نصف گریه‌هایم به خاطر درد آمپول بود. هم مادرم را به دردمس انداخته بودم، هم آمپول خورده بودم و هم تنبیه شده بودم.

حالا که آموزگار شده‌ام، هر وقت این خاطره را مرور می‌کنم، به یاد این ضرب‌المثل معروف می‌افتم که: «هم پول دادم، هم پیاز خوردم و هم کتک» امیدوارم دانش‌آموزان امروز از این فکرها نکنند. هر چند دیگر تنبیه‌ها لطیف‌تر شده‌اند!

ضمن آرزوی سرفرازی برای همه معلمان این مرزوبوم، از همکاران خوبم خواهش می‌کنم با تشویق و ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان، از تنبیه، به‌خصوص تنبیه روانی (زبانی، سرزنش و سر کوفت) بپرهیزند، چون تأثیر آن بدتر از تنبیه جسمی است ■

# فرار از مدرسه

باز هم ماجرای اولین روز مدرسه  
تصویرگر: هومان خیراندیش



را زدم و فرار را برقرار ترجیح دادم. چنان با سرعت به طرف خانه پدربزرگ دویدم که انگار پرواز می‌کردم. خانه پدربزرگ حیاط وسیعی داشت و وسط آن حوض قشنگی بود با چند ماهی قرمز. خود را به کنار حوض رساندم. در یک لحظه مادر بزرگ را دیدم که در ایوان نشسته است و خیاطی می‌کند. هنوز دو سه دقیقه‌ای از رسیدنم به منزل پدربزرگ نگذشته بود و همچنان در حال نفس زدن بودم که ناگهان صدای یالاله آقای ناظم بدنم را لرزاند. آقای ناظم بی‌درنگ وارد خانه پدربزرگ شد. آن قدر سریع که فرصت نکردم خودم را پنهان کنم.

او با دست‌های پرقدرتش دستم را گرفت و کشان‌کشان به سوی مدرسه برد، در حالی که گریه و التماس می‌کردم. او همچنان مرا به طرف مدرسه می‌کشاند. فقط صدای مادربزرگم را می‌شنیدم که می‌گفت: «پسرم چه کار کرده است؟»

آقای ناظم مرا به مدرسه برد و چشمتان روز بد نبیند، آقای مؤدب که در حیاط منتظر من ایستاده بود، شاخه‌ای از درخت انار باغچه مدرسه جدا کرد. بعد از آن فقط یک جمله از حرف‌هایش فهمیدم که گفت:

«از مدرسه فرار می‌کنی!؟»

دستم را گرفت و از زمین بلندم کرد. بین زمین و آسمان آویزان شده بودم و هرچه تلاش می‌کردم پایم به زمین نمی‌رسید. بچه‌ها تماشاگر اشک‌ها و جیغ و فریاد و التماس‌های من بودند. آن قدر کتک خوردم که شلوارم را خیس کردم.

بعد در گوشه‌ای از مدرسه رها شدم. بچه‌ها نماز را خواندند و یکی یکی راهی خانه‌هایشان شدند. من نیز لنگان لنگان وسایلم را جمع کردم و به خانه پدربزرگ رفتم.

وقتی وارد خانه شدم، همه از دیدن ظاهرم یکه خوردند. چشم‌های گریان، شلوار خیس و لباس‌هایی که پر از گرد و خاک شده بود و از همه بدتر بغضی که در گلو داشتم و صدایم را بند آورده بود.

پس از اینکه خودم را مرتب کردم، با اعتراض گفتم: «هن دیگر به مدرسه مؤدب نمی‌روم. اصلاً دوست ندارم دیگر مدرسه بروم. مدرسه این‌طوری را نمی‌خواهم.»

این موضوع باعث شد پدر بزرگ و مادر بزرگ قید داشتن همدم را بزنند.

من دوباره به شهر بازگشتم، به محله خودمان و به جمع دوستان خودم. پدرم اسمم را در یک مدرسه دولتی نوشت و من با همبازی‌هایم به مدرسه رفتم؛ مدرسه‌ای که حیاط آن به وسعت دنیا بود و دیوارهایش بلند نبودند و می‌شد در آنجا نفس کشید؛ مدرسه‌ای که در آن خبری از ترکه انار نبود. من مدرسه‌ام را بسیار دوست داشتم. آن مدرسه همان جایی بود که در رؤیایم و آرزوهایم تصور می‌کردم. مدرسه محبت، دوستی و مهربانی.

بچه‌ها رفتیم، هیچ کدامشان را نمی‌شناختم. من بچه‌شهری بودم و آن‌ها روستایی. طولی نکشید که دستور دادند همه به صف بایستیم و کلاس‌بندی را شروع کردند. البته بچه‌های اول بیشتر از یک کلاس نمی‌شدند. از همان روز برنامه‌های آقای مؤدب شروع شد. تا نزدیکی‌های ظهر آقا معلم سعی داشت حد بچه‌ها را بداند و اینکه چقدر بلندند و با چه اطلاعاتی به مدرسه آمده‌اند.

حدود سه ساعت یا بیشتر می‌شد که در چهار دیواری مدرسه با تنهایی خود کنار آمده بودم. لقمه نان و پنیری را که مادر بزرگ داخل کیفم گذاشته بود، با بغض و بی‌اشتهایی، در گوشه‌ای از حیاط کوچک مدرسه، آرام‌آرام خوردم.

بالاخره ظهر شد و انتظار به سر رسید. همه مطمئن بودیم که راهی خانه خواهیم شد. اما ناگهان آقای مؤدب سر رسید و گفت: «کسی وسایلم را برندارد. همین‌جا باشد. اتفاقی برای آن‌ها نمی‌افتد. به صف شوید تا برویم وضو بگیریم و برای نماز آماده شویم.» یک کوجه آن طرف‌تر، جوی آبی بود که مردم به آن مادی می‌گفتند و آب قنات ده از آنجا می‌گذشت.

وقتی سر جوی آب رسیدیم، از دیدن منظره درون آب، حالم به هم خورد. کرم‌های قرمز رنگی در آب جولان می‌دادند و این طرف و آن طرف می‌رفتند. آقای ناظم با چوب بلندش بالای سرمان ایستاده بود و فرمان می‌داد. به ناچار با پشت دستم روی آب را کنار زدم و وضو گرفتم، اما دیگر تحمل تمام شده بود. سوت آماده‌باش زده شد و دوباره همه به صف شدیم تا به مدرسه بازگردیم و نماز بخوانیم.

نزدیکی‌های مدرسه که رسیدم، قید کیف و وسایلم

تازه هفت سالم شده بود و باید به مدرسه می‌رفتم. پدربزرگ همیشه به پدرم می‌گفت: «ما خیلی تنها هستیم، یک زن و مرد پیر و سالخورده، تک و تنها». برای همین از پدرم خواسته بود یکی از بچه‌هایش را پیش آن‌ها بفرستد تا هم از تنهایی درآیند و هم اگر کاری داشتند برایشان انجام دهد. این‌گونه بود که قرعه به نام من افتاد.

چسبیده به خانه پدربزرگ، یک مکتب‌خانه قدیمی بود که تازه می‌خواست راه و رسم مدرسه‌های امروزی را اجرا کند. پدرم هم سال‌ها پیش همان‌جا درس خوانده بود. مسئولیت مدرسه هنوز هم با آقای مؤدب بود که به روش خودش مدرسه را اداره می‌کرد و پدرم خاطرات زیادی از او داشت.

نمی‌دانم چه موقع ثبت‌نام و این‌جور کارها را انجام دادند، من که اصلاً نفهمیدم. احتمالاً پدر می‌دانست اگر من متوجه شوم، گریه و زاری سر خواهیم داد! اول مهر که رسید، همه چیز آماده بود؛ کیف، مداد و دفترچه. همه را برایم تهیه کرده بودند؛ آن هم از بهترین نوع.

آن روز مثل همه بچه‌ها راهی مدرسه شدم. مادربزرگ دعایم کرد و گفت بسم‌الله بگویم. پدربزرگ هم تا در مدرسه همراهی‌ام کرد و پس از تحویل دادن من به آقای مؤدب، مکتب‌دار با سابقه و بلندقامت مدرسه، به خانه برگشت. آقای مؤدب کلاه نمادی بر سر می‌گذاشت و پالتوی بلندی می‌پوشید که تا روی زانوهایش می‌رسید.

سلام کردم، جوابم را داد. زیرچشمی نگاهش کردم. بعد یواشکی سرم را بلند کردم تا او را بهتر ببینم. مانند یک ستون بلند جلوی من ایستاده بود. بین



رمز	روحانی مبارز عصر رضا خان	راحت و آرامیون خرمای تازه	مخترع ماشین حساب نوعی عاشقی!	قلب ۱۲ پیمان و قول	هموطنان عزیزان	ر	مناسبت ۹ آذر دوباره ساختن	کتاب حضرت (رسول ص) دوباره ساختن
۱	امام هفتم صاحب رمز جدول	پیمون						
۲		حرف دوم یونانی خدای قلندر	۱۶	برگه دریافت کالا				
۳		عزیز عرب سفید آذری		لبریز سایر و غیر				تفکر کودک خشن
۴	۵	بلند مرتبه رمزینه						انوبان
۵		وسيله نوشتن شیر کعبه		روسی مددکار				اروپا دعوا
۶		تیز نام زنانه		ابوالبشر بدی				
۷		نویسنده طاعون سلیقه						آب دیده رشته شمشیربازی
۸		معمار تحصیل کرده سلیقه					۱۵	واله سرپرست خاتون
۹		محرامنه رانندگی کردن		نیا لاستیک ماشین				مماو چکش سنگین
۱۰	۴	کار با احتمال خطر شهر گلستان		حرف اضافه جاری				کوه کوتاه از مراکز آموزشی
۱۱		مرغ ماهیخوار	۸	فرم لباس گورخر				سلاح مار
۱۲		لذت هم رای شدن		سرگردان پایتخت فرانسه				فردوس خوب
۱۳			ثبات قدم دل آزار کهنه				سال گذشته برهنه	صورت شطرنجی
۱۴			لاک پشت کار تونی قیمت					
۱۵		کشور فراغنه غم و غصه		ازدر مار نیم تنه			۱۷	فرمانروا پاردسک
۱۶			آخر چیزی					خوردنی متعجب
۱۷	۹		آموزگار	۱۰			۷	مدرسه شاعر معاصر سایه عمر ابتدایی

# خانم علوم

آشنایی با مهندس طاهره رستگار، پژوهشگر و مؤلف کتاب‌های درسی

اسفندیار معتمدی

عبارت‌اند از: دریافت جایزه «صری مک‌کاردی» از شورای بین‌المللی علوم ابتدایی وابسته به شورای معلمان علوم تجربی آمریکا در سال ۱۳۸۴، و دریافت عنوان «قلم ماندگار» از وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۸۲.

خانم مهندس رستگار با تمام وجود یک معلم است و به معلمی خود افتخار می‌کند. او می‌گوید: باور دارم که کودکان این مرز و بوم ظرفیت شگرفی در رشد و بالندگی دارند و اگر شرایط را برایشان آماده سازیم، موفقیت‌های بزرگی را برای ایرانیان رقم خواهند زد. خداوند را به‌خاطر فرصتی که برای خدمت به کودکان این مرز و بوم به من داده است سپاس گزارم.

## نمونه تألیفات و ترجمه‌ها

خانم رستگار در پروژه ملی آموزش علوم در دوره ابتدایی در نوشتن پنج جلد کتاب درسی و پنج جلد کتاب راهنمای معلم با اعضای گروه همکاری داشت. علاوه بر آن، به تألیف و ترجمه کتاب‌هایی هم دست‌زده است؛ از جمله:

۱. آزمایش لذت‌بخش فیزیک، تألیف جانیس برت وان کلیو. ترجمه طاهره رستگار و شاهده شهیدی. مدرسه برهان. ۲۶۴. ۱۳۸۰.
۲. آشنایی با یادگیری از طریق همیاری، تألیف سوزان الیس و سوزان ویلن. ترجمه طاهره رستگار. نشر نی. ۱۳۸۲.
۳. کتاب کار علوم تجربی سوم دبستان. تألیف: طاهره رستگار، سیمین‌دخت روحی و عزت‌السادات حقیقی. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی، انتشارات مدرسه. ۱۳۸۲.
۴. ارزشیابی در خدمت آموزش؛ رویکردی نو در سنجش و ارزشیابی با تأکید بر سنجش مستمر و پویا و بازخورد مؤثر در فرایند آموزش. تألیف طاهره رستگار. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ۱۳۸۲.
۵. مجموعه سؤال‌های امتحانی علوم تجربی سوم دبستان، مجموعه پرسش‌های ارزشیابی براساس هدف‌های جدید آموزش علوم. تألیف طاهره رستگار و منیره منصوری، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی، انتشارات مدرسه. ۱۳۸۳.
۶. راهنمای معلم در ارزشیابی علوم تجربی چهارم دبستان. انتشارات مدرسه. ۱۳۸۲.

با اجرای این پروژه، اصطلاحات جدیدی مانند هدف‌های دانشی، توانشی و نگرشی، ارزشیابی مستمر و ارزشیابی پایانی، در آموزش علوم کشور وارد شد و بر یاد گرفتن دانش‌آموز از راه مشاهده مستقیم طبیعت و فعالیت گروهی و روش علمی تأکید فراوان به‌عمل آمد. مؤلفان کتاب‌های درسی این پروژه آموزش معلمان را خود برعهده گرفتند و با حضور در دوره‌های آموزش معلمان و حتی کلاس‌های درسی دانش‌آموزان به دورترین نقاط کشور سفر کردند. کوشش بر آن بود که کلاس درس به محیطی پرنشاط و فعال تبدیل شود و دانش‌آموزان جست‌وجوگر و پرسشگر و پژوهنده باشند. خانم مهندس رستگار برای آن که مسئولیت خود را به بهترین وجه انجام دهد، برنامه‌های آموزش علوم سایر کشور را مطالعه کرد و دوره‌های متعدد کار آموزشی زیر را گذراند:

۱. روش‌های تولید کتاب‌های آموزش علوم تجربی (ژاپن، ۱۳۶۹)؛
  ۲. کارگاه منطقه‌ای آموزش علوم ابتدایی دفتر منطقه‌ای یونسکو، تهران، ۱۳۷۳؛
  ۳. آموزش مهارت‌های یادگیری (ایران، یونسکو، ۱۳۷۴)؛
  ۴. کارگاه منطقه‌ای آموزش مهارت‌ها در فرایند آموزش علوم ابتدایی (۱۳۷۵)؛
  ۵. کارگاه آموزش شیوه‌های سنجش علوم تجربی (۱۳۷۷)؛
  ۶. انرژی‌های نو، بیوگاز (چین، ۱۳۷۷)؛
- خانم رستگار پس از گذراندن هر دوره در خارج از کشور، در ایران کارگاه‌هایی را برای کارشناسان دیگر و معلمان برگزار می‌کرد و عملاً نتیجه دوره آموزش را به کلاس درس می‌برد و درباره آن کتاب و مقاله می‌نوشت. بعضی از گزارش‌های ایشان در مورد آموزش علوم در ایران، مورد توجه پژوهشگران تعلیم و تربیت در سطح بین‌المللی قرار گرفته و سبب شده ایشان برای کنفرانس‌هایی در کشورهای دیگر دعوت شود و افتخاراتی کسب کند؛ از آن جمله‌اند: همایش بین‌المللی آموزش علوم و دنیای در حال تغییر، ۱۰-۸ مردادماه ۱۳۷۱، کشور سریلانکا و سمینار بین‌المللی منطقه‌ای معلمان علوم تجربی، انگلستان، دانشگاه لیدز.
- دو نمونه از افتخاراتی هم که او به‌دست آورده است،

مسئله آموزش و پرورش و تغییر و تکامل برنامه‌ها و کتاب‌های درسی و ارزشیابی و تربیت و نگهداری معلم همواره مورد توجه کارشناسان و مسئولان اداره امور کشور بوده و هست. بسیاری افراد در این راه تلاش‌های فراوان کرده و می‌کنند. بعضی حاصل تلاششان را می‌بینند و بیشتر تشویق می‌شوند و بر کوشش خود می‌افزایند و بعضی دیگر هم وقتی سنگینی کار و مسئولیت را احساس کردند، صحنه را خالی می‌کنند و به کار دیگری می‌پردازند تا زودتر به هدف‌های خود برسند.

خانم طاهره رستگار یکی از همان افراد دسته اول است که با امید اثربخشی به کار آموزش پرداخت و از زمانی که احساس کرد کارش مؤثر است و می‌تواند در به شوق آوردن معلمان و آموزش مهارت‌های معلمی به آنان موفق باشد، به تلاش بیشتر پرداخت و یکباره خود را وقف کار آموزش کرد و در دبیرستان، مرکز تربیت معلم، و دانشگاه و سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی، به تدریس و مدیریت و تحقیق و برنامه‌ریزی- با همه احساس و توان- پرداخت.

مهندس رستگار با تحصیل جدی و منظم در دبستان، دبیرستان و دانشگاه، دانش و مهارت‌های لازم را کسب کرد. او فوق‌لیسانس مهندسی شیمی را در سال ۱۳۵۲ از دانشگاه شیراز و فوق‌لیسانس مهندسی مکانیک را در ۱۳۵۸ از همان دانشگاه گرفت و به استخدام آموزش و پرورش درآمد و مسئولیت سرپرستی و مدیریت مرکز تربیت معلم شیراز را پذیرفت. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ به تدریس ریاضی در مدارس مشغول بود، تا آنکه در این سال عضو گروه مؤلفان کتاب‌های علوم تجربی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی شد. این گروه جمعی از کارشناسان دفتر تألیف و برنامه‌ریزی بودند که هدف اصلی آن‌ها تغییر اساسی در روش تدریس علوم تجربی بود. آن‌ها با علاقه و همبستگی بی‌مانندی به کار بزرگی دست زدند و توانستند با مطالعه دقیق و همه‌جانبه برنامه‌ها و روش‌ها و شرکت در دوره‌های آموزشی داخل و خارج کشور و دعوت از کارشناسان بلندیایه یونسکو، پروژه ملی آموزش علوم را در کشور طراحی، برنامه‌ریزی و اجرا کنند. برنامه این گروه از سال ۱۳۷۲ با تهیه کتاب دانش آموز، کتاب معلم و کتاب کار از کلاس اول دبستان آغاز شد و سال به سال ادامه یافت تا آنکه دوره راهنمایی را دربرگرفت.